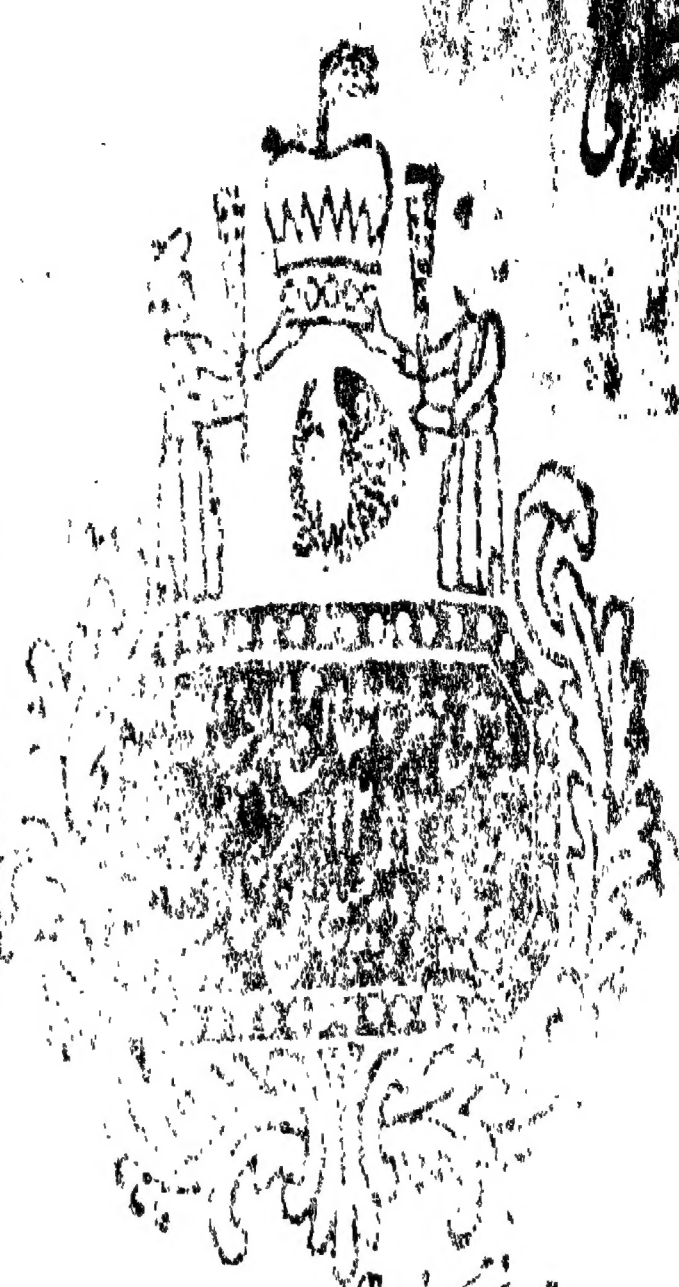


Handwritten text in the top right corner, possibly a date or reference number.

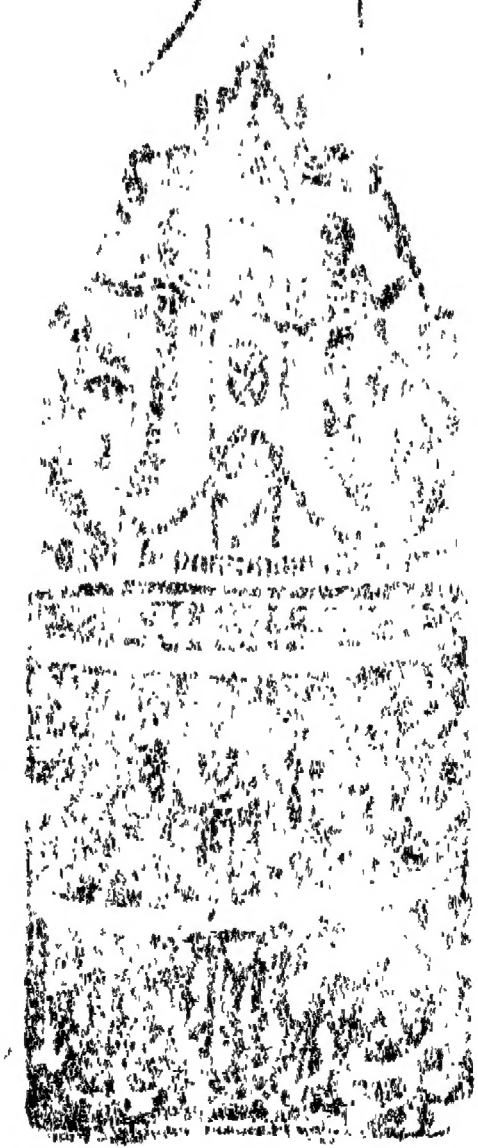


Handwritten text in the upper left corner, possibly a date or reference number.

Handwritten text in the middle left area, possibly a signature or title.

Handwritten text in the middle right area, possibly a signature or title.

Handwritten text in the lower left area, possibly a date or reference number.



P
ER

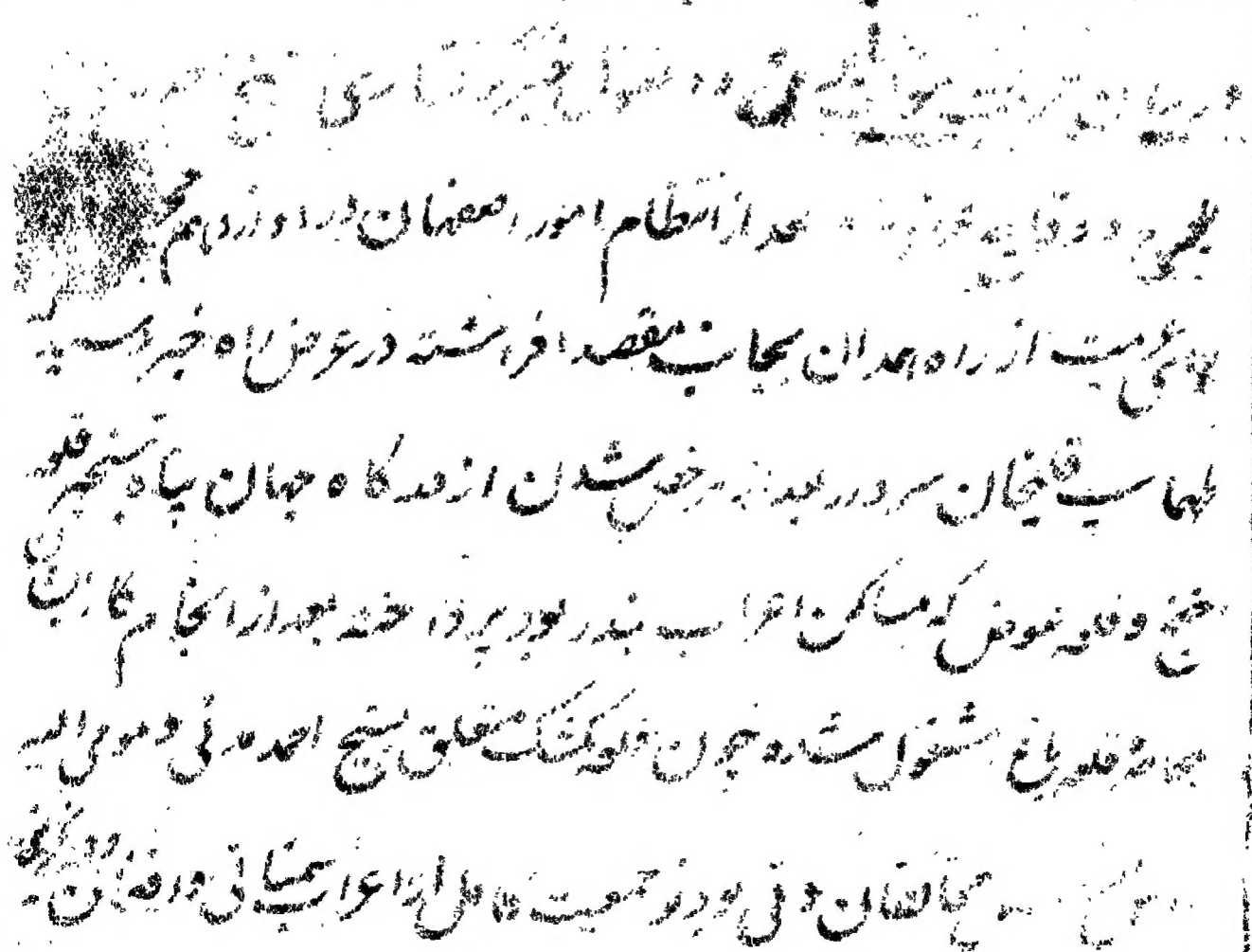
MSS

954.6

MUH

M97
2

با و غرور و جاق بوزم تنبیه علیمر دانخان متوجه اند خود شود و سپه سالار
از راه اختیار کل ممالک اذربایجان بطریق دوله امیر اسیم خان برادر و الا
غایت و مفرد استند که تمامی سیکر سکیان و حکام اذربایجان از قبیل
کودالی اریه چایی و مستنای داغستان و کرستان تابع امر و نهی او باشند
و ایالت هرات بتبعی میر محمد خان بابا خان جادشلو مرت کشته میر محمد
شیرازی منصب فارس و ایالت فارس و مهدی سیک خراسانی و بای
رهنورچی بایالت شیروان فایز و خطاب خانی و امیر الامرای سر اورز باشند
پس علی پاشا و الی موصل را که بطبع صلح آمده بود بشمول عوالم فغانی در
انصراف از رانی داشته عبدالباقی خان زنکنه را که از امرای معتبر
بسفارت تعیین و باتفاق میرزا ابوالقاسم کاشانی صدر و ملا علی اکبر با
بامه همایون و یک زنجیر فیل و هدایا نفیسه روانه دربار عثمانیه و خبر حمل
میمنت ما توس همایون را با صورت ماجر با علی حضرت پادشاه کند جا
روح نظام و انجام امر مصالحه را متعلق بشروط خمس مذکوره فرمودند و این
برای تسلیع اینجمن کجا پارسی نزد پادشاه و خورشید کلاه روس فرستاد و در
دابر اسیمخان را از خص در روانه مقدر حکمرانی ساختند و همگی حکام و قضات
و اشراف و اعیان ممالک محدوده هم که شرف تقبیل شده و الا در پاف
بخلع فاخره و انعامات فایز کشته حضرت انصراف یافتند و در بهار را



و تدارک آن سفر خیر اثر مقرر ساخت و چند روز از اشتغال جانبانی

فراغ رود و بارگاه فلک حماس سلطانی را که نقش بدیع طبع مسکنت قریب بود

بنامش خمینه رنگارگون فلک و آسمانی دیگر بر روی زمین افتاد و چرخ ^{عظم}

در میان یخچلون قباب بود محوی انجمنه لکشان طایب باخشد و در صد پندان اخته

شمار سال داشت و فلک طلس در شبهه حیرت افتاد و چند روز هر روز ^{در آن}

نیم سپهر سبخت بجمع افتاد و کانی پرور افتاد و در برای ^ن

رفت بود آب و نشسته بود صدی شش و شتاب کشتن همه در ^ن

بستر و بی طرف کدختر سحاب و شعاع جام و قند نور ماه ^{شد}

غذا از میچکان راه آفتاب زده صحرای مغان چون برای مغان ^{شد}

خیز گشت و طبع جوانان چون دم بر میخواستند و انگیز و در دهیم ماه و محج

انسان افشده فال ایات نصرت احتمال بعزم تسخیر قند بار و جویهای مغان

در امتز از آمده از راه گرم رود و داشته و در وید که بود و آب و علف ^{بهمین}

شهرت داشت و روانه قزوین و فرمان همایون بفرغاد سد و ن شد که ^{بهمین}

و منزل قراچین به از متفرقات محل کم رود است با سیاه آذربایجان ^{بهمین}

نشان ملحق شود بعد از و دو کوکم و قراچین و در سعاد است اندوز ^{بهمین}

گشت چون طایفه قزوین از قیاس لباس که متعلق بجاک و م است ^{بهمین}

و کات داشت اساس شده بود از قزوین از حاکم گرم و سیاه انجم ^{بهمین}

قدیم هستند. هم با طهارت از بار دنیا عین و قایم ببحث قرین و نیست
مطابق سال عادت استمال شده و گریه جهان از نخت فروز
طراوت یافتیم و ایام نوروز بهار و لکث از کامرانی نشاط
چون روز جوانی خسرو سر بر کردون سر بر نیز اعظم بتاریخ روز
سینه ~~بهره~~ بعد از انقضای هفت ساعت و پنجاه و هفت دقیقه
از بنا خانه خوت به تختگاه حمل حرامیه برادر رنگ جهان از ای شست
و کلانای می شود و می باشد قوه نامیه می باشد ~~بهره~~ کوس نوروز
و بدیه جهان افروزی آوازه فتح و فیروزی بر فلک اشیر پوست حکیم
مجلس سر و پا آراسته گشته توایم سر بر فلک سیر شکوه طلعت خدیو
نزالت سر بر سپهرین سود صنادید ملوک و اعظم امرای و سران
و مقومان درگاه و طبقات خلایق مانند کلانای بهار می سرور با آواز
رنگارنگ و خلایق از تار می آراسته چون غنچه حبیب فعلی از تارهای سرخ
و سفید آن انجمن پذیرا خند و بعد از انقضای مجلس که هنگام شگفتی
اردی بهشت و دولت والا و ایشکری بوستان نزهت بیان سلطنت
بود تجمعی استفتاح کار افتتاح سخن تدبیر تسخیر قلوبندار غرورده افغان
که بدیت و استخار داشتند احضار و مکنون خاطر اقدس از طهارت
و کیفیت منازل و آب و آذوقه معابر استخار و روشای شکر آینه

بحرین قلعو نادریه فرستاده خود نیز در شرف حرکت برآمده چون قتل
از رود بیکریکی مشارالیه شیخ جباره عازم کعبه طریقه کشته قلعو را بنا
خود سپرده بود تا یاب و بعد از مجادلات متواتره طاقت قلعو داری از
خود مسلوب یافته فرار و بیکریکی قلعو را تصرف کرده کلیه قلعو را ^{برگاه}
معلی ارسال داشت و در ازای انیم یعنی بخدا ع حاصل عزا اختصاص یافته
ولایت بحرین ضمیر ولایات صیقلی او گردید و نیز وراثتای انحال عریضه
از جانب دلاور تا یمنی مشمر بر اهلانند است و استند عای عفو تقصیر
پیاپی سرگردون سر رسید توضیح انحال آنکه مشارالیه از قدیم اهل امام
با ایل تا یمنی در محال جا قرق من اعمال زمیندار سکنی داشت و در امام
استیلا می فاعنه بنا بر بنیاده سری سرطاعت ایشان فرو و ^{دیده} تیا
خود داری میکرد تا آنکه بعد از ورود و محوک و الا بهرات نحو که مذکور
شد و منزل ناکهان با جمعی معکضه طفر اثر پوست حکومت او به ^{شاهان}
سرافراز گشت و بعد از تسخیر هرات که روسای اکثر او یاقبه بنا بر ضابطه
ملکی مامور بسکنای هرات شدند و در باره او نیز همین فرمان جریان
یافت او بنا را بستیزه رای گذاشته طلاس قلخان سردار و ^{مخدوم} محمدا
بیکریکی مدتی با او بدار عمل کرده چون دانستند که با خن کافر نعمتی
زیاده سری میخارد تا به دستیار می اقبال پایدار او را کو شمال ^{بند}

بمکرده کی نصره میرزا با جناب ظهیر الدوله از راه ساوه جلال مکرری برسم
سایه تاخت انجاعت مامور ساخته مامورین در عرض راه که شبانه
روز چهل فرسخ راه را طی کرده وارد مسکن انجاعت گشته هزار خاوار^{الطاف}
را که فرصت فرا رنیافته بودند تا خست بپایند کرده بر امدادی ایستاده
و بقیه ایشان در موضع مشهور برکش من اعمال مکرری سرکوه را استیاق کرده
دست برترکش جلد دست زده همیای مدافعت گشته و لیران نصرت^{قرین}
اطراف کوه پوشش برده ستیاق ایشان را که مکان بسبب بود تا
نیروانی در کمال آسانی بحیطه تصرف برآورده هزار نفر متجاوز ایشان
باد کرده مقبره غرضه شمشیر کشیده تنه خود را بقلل جبال کشیده
زار کردند و موکبش برآورده با فتح و طغیان گشته ابراهیم خان عسکر
اور با یحییان روانه تبریز و شاهزاده با قشون رکابی در روز ورود
کو کبه همایون بار و دوی غرقین پوست و از اخبار سرسند آمد که
عدل انجیل مروض شده سپهر امثال شد فتح بحرین بود همین ایستاد
اندر جنگ محققان میکار یکی فارس مدجولهای معان اند در گاه عالم
مطاف خصت انصاف حاصل میکرد حضرت ظل الهی در باب اسخده^{و شجاع}
بحرین که خید مال بود ~~مفسر~~ شرح جاریه بوده و عطف مبارک تاکیدات
بفرموده و در شیراز محققان غرض از قشون فارس ~~در شیراز~~

با اهل داعوان کوچیده روانه غرستان شده در اینجا دست راستین
جرات در سازگریان خود سری برآورده تخت با فوجی بر سر او بآمده
سبب او را با شخصیت هفتاد نفر از مستحقین اینجا علی الغرض بقتل رسانید
در آن اوان سردار مانور گشته بود حاکم هرات با فوجی از غازیان بتجا
او پرداخته دلاور از غرستان سمیت کوهستان بلخ کرخت حاکم
حالی ضیاع و بقا را نطایفه را بمعرض قضیع در آورده مراجعت کرد
دلاور باز عود بکمان نمود و نموده مقارن آنحال سردار نیز از اتمام کار
نگارین فارغ شده بود از راه کرمان وارد هرات دجی را باد و نفر کرده
روانه ساختن نموده که با حاکم ساخر بمحافظت آن ناحیه پرداخته دلاور
مجدداً بر سر ساخر رفته در کهن فرصت نشست آن دو نفر سر کرده با حاکم
مزبور بکانه از قلع برآمده همین که دست ایشان از دامن قلع بکشت دلاور
از کهن گاه بیرون تاخته هر سه نفر کرده را با جمعی از مستحقان از شمشیر
گذرانید و از اینجا بجانب غرستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته
دلاور پای ثبات بند کرده سمیت بلوچ و هزاره کرخت سردار چون در تعاقب
سودی ندید برگشته احتیاجات غرستان را که همیشه بر کشتی کردن عساکر
می فرستاد کوشمال بلخ داده از اینجا بجانب میمنه مجکتوی بلخ رفته آنحال
غارت کرده و هزار خانوار از بسکنه اینجا را کوچانیده روانه هرات ساخت

پایه میگردانید و او را با شصت نفر از کسان او گرفته محبوس کردند
و این دلاور که در او به دشمنان پیوسته بود و بمجرب استماع این خبر کوچ
و نه او را با ایل و اتباع خود گرفته به سمت غرستان فرار کردند و رسیدند
که موکب و الا مشغول محاصره بغداد بود و لا در آنجا حکم و الا بدرگاه معلى
و ایل او را که هزار خانوار بیشتر در دست بودند بخوشان روانه ساختند
بعد از ورود مشارالیه موکب همایون بنابر ملاحظه حق سبقتی که در سفر
هرات در آمدن و کلام مستطاب داشت او را مورد بخشایش و تمویل
نوارش ساخته تشریف خاص و اسب محلل با زین و ساحت ^{طله}
با عنایت کرده رخصت مراجعت دادند مشارالیه متعهد شد که در
این موهبت بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ خود و اولاد خود را
آورده و بهرات بکشی دهد هر چند که از خط جبین او نقش در پیش
بمعلوم و خوانا بود لیکن بعضی انگیزه ظاهر بینان عالم صورت کار
معنی بخیر اند حالت آن تیره درون روشن گشته و قیوع آن نوع سلوک
حمل بر نقض مروت بناسازند او را روانه هرات ساخته بسر دار و ^{جنگلی}
مقرر فرمودند که آنچه از مال اوایل ^{و بعضی} غرض نفعت در آمده باشد رد کرده
او را بتمامی ایل او که در هرات و خوشان باشند مرخص سازند که روانه
غرستان شوند مشارالیه ^{بموجب} فرمان عمل کرده دلاور نیز بهضایفه

با سعد و دمی سالک طریق قرار گردید بعد از آنکه با باخان حمید ^{با} ^{در} ^{طریق} ^{که}
بدر بار سپهر ارتفاع شد علی مراد می باز و صفت جسته سنگ جمعیت ترتیب داده
در سمت کوهستان دست بند دمی و افساد برکشاد و بعد ازین سلطان ^{بیک}
ایرودی و نجفی بیک شرباشران با فوجی با اتفاق حاکم شوشتر و نایب ^{کند}
باهر و ^{والا} غار نم کوشمال ایشان کشته در پای کوه شهور با هم نزول و چون ^{در}
وضوح میرسد که علی مراد می قد کوه را که ^{بر} ^{پیر} ^{چهر} ^{بر} ^{پیر} ^{میر} ^{میر} ^{دست} ^{سقا} ^ق ^{حوش}
و رانجا تجصن رود ^{اخته} ^{تشنه} ^{شوشتر} ^{کوه} ^{کیلو} ^{به} ^{در} ^{پای} ^{کوه} ^{توقف}
و سلطان ولی بیک و نجف علی بیک ^{چای} ^{بیای} ^{کی} ^{تا} ^{مک} ^{فر} ^{از} ^{کوه} ^{کرده} ^{بعد} ^{از}
ان سنگ ^{لا} ^{ای} ^{صعب} ^{بقدوم} ^{سعی} ^{طی} ^{کرده} ^{به} ^{نیمه} ^{راه} ^{رسیدند} ^{انطا} ^{فی} ^{جمع} ^و ^{لا} ^{جا}
قلعه فوجی از کوه ایشان را میان گرفته بانداختن تفنگ و غلطانیدن ^{سنگ}
مستعمل کشته هر دو سر کرده را با جمعی از غازیان مقتول ساختند بقیه سپاه
که در پای کوه بودند سر خود برگرفته روانه ولایات خود شدند چون در آن
اوان موکب جهان کشا مشغول تسخیر قلعه ابروان بود دفع ایشان ^{الوقت} ^{با} ^{هم}
انداختند درینوقت که کوبه بهایون از قزوین حرکت کرده وارد محال
جانبی و بربر و در دیده علی مراد می سراسیمه رو بواو می نامرادی می گذاشته
با جمعیت خود که نصایبش چهار چهر در غول دیو افکن پلتن میرسد و در محل ^{موسم}
به لبروک که اصعب ^ا ^{مکنه} ^{بختیار} ^{می} ^{است} ^{سقا} ^ق ^{کرده} ^{مخص} ^{کن} ^{نیر} ^{پس}

بعد از آنکه دلا در طرف بلوچ دهماره کمر بست افغانه قندمار باغات او
اورا در محل موسوم بقراچکل که در پشت فرسخی زمین او واقع است سکنی
دادند چون با حسین غلجه در موافقت سپرد حسین تزویج دختر او
خود ساخته دلا در نیز بطریق مبادله قبول این معامله کرده حسین بدین
جواب بر آشفته جمعی را بناخت او تعیین نموده او چون روی توقف
ندید باز فرار کرده به عربستان آمد اما پاشا هزاره رضاقلی میرزا
شفیع کنان خود ساخته غلجه اعتذار آمیزد بگاه علی مرستاده بنابر
رایات جهانگشا عازم قندمار بود کار او حواله بوقت دیگر گشته جوانی از مو
اعلی اصدار یافت در میان توجه فرزند و عوامی شهر با همی میجاگر گشته
پنجشنبه ای بر منمای تا به حضرت ابا بی سابقا کیفیت احوال مختاری
کلام و قایم کار شد که بعد از تنبیات مکرر محال جام دلتگر بکنای اجماع
مقرر گردید مجدداً جمعی از جمله کمر بستهای الطافه که در زوایای محال و مکان
متواری بودند جمعیتی منعقد ساخته از ملازمان رکابی ایشان نیز جمعی مرکب
با ایشان پیوسته علی مراد نام میوندی قاید راه روسیاهی و پیش
طریق کمر اهی ایشان کردید سخت از دربار علی جمعی تهنیه ایشان مامور گشته
در محال نزدیکه و از انجاعت مغلوب شدند و ثانیاً بابا خان جامه شوی با جمعی
خوانین و حکام بدفع ایشان نامزد گشته با ایشان محاربه و غالب آمد علی

همچو را از ایشان در گوشه و کنار و کربوه و مفاک خاک هلاک فکنده
بقدر سه هزار خانوار بقید آسار گرفتار نمودند از امکان بجل موسوم بدارم
لشته غوجی را بکوه مالی انجا بگذرگاه تالاب رومی توجه آوردند و از امکان
با قشون الوار بجل سمت زرد و میزدند تا حدود لرستان مامور ساخته
تخلف عنان بجانب کوه سالم فرموده بکوه منزل وارد محل کرد و پشته
و با نظام ضابطه مامورین انحدود کردند و بخت ساحت بنوار مطلع با هم
راست نورشید انوار ساخته از انجا بد و منزل وارد لاکر از مویات حسن
اتفاق اینکه علی مرادی در سمت کور کش که بالکاهی قبلی پوسته است در بنوع
کوهی پنهان گشته خدین از رنقهای او بطلب آب بهر سو قطره زن و غر
شتاب نبوده اند که پای انکوه گذارد و بعضی از غازیان که گشته گام تجوی
و و چار گشته اورا با کوچ و غیال و جمعی دیگر گرفته بخدمت اقدس آوردند
پس فرمان قهرمان قهر قطع دست و پا و کندن چشم او صادر گشته
و در روز در صحای هستی بیدست و پا دست و پا میزد تا جان بقابل
ارواح سپرد و قلبی از ایشان در زوایای کوه ازان خطا کاری سر
بالتاس و استند عامی روسانی اختیار می که در رکاب هماون مقدر قلده
جان سپاری بودند مورد غفو خدیو دارا حشام و بدستور سایر طوایف خود
مامور بکنای عام گشته و بهر جهت یکماه کوستانات اسمان چون بختیا

ولا عازم تنبیه آن سرکشان بادیه ضلالت گشته فوجی از غاربان رگاب
با قشون فیل و اردلان و همدان از جانب دلا یا تکیه متصل کوهستان
فیل است و جمعی از جزایر چیان کوه نوز و را با سپاه نوشته و کرمانشاهان
از طرف دشت کرکان و تبات تازه و فقه عظیم از افواج قاهره از جهات
و کردهای انبوه با عساکر کوه کیلویه و جمعی کثیر از راه اصفهان به جانب
نخجیا بهیامور و مقره رشتند که هر فوجی از سمت خود و ایامی جبال و غولها
کوه را بپای سعی در نوشته بسته و کریمه اثر را را اگر شر آسمان در میدان
شک باشند برآند دینه و اغواقی را با اتفاق شاهزاده نصرالدین میرزا و
بر برود که رشتند خود سعادت و طهر و ششم ریح الشانی رشتند از منزل
عازم کوهستان گشته و همان روز بحوالی کوهی که جمعی از انطاویه سنگر گشته
پای قرار استوار کرده بودند که از هزار چم از انطرف رودخانه آمدند
پل پر دارند مامورین اگر چه در وقتی که انطاویه از آب گذشتند
بقوت ایشان رسیدند اما باز بجای دله پرداخته شش صد نفر از آن
بموضع قتل و اسیریه آوردند و دیگر کوه که بسجود نیز دارد پل گشته فرمان
نپذیران با اشاره و لایب ختن پل پرداخته عبور و فرزند کوه بخار
تو کوه مضموری ساخت و از رنج عساکر فروزمی قرین منسوب ساخته و
بر سر کوه مضموری احوال انطاویه قتل جبال آسمان مثال تعیین فرمودند

احالی در بند دامن زن آتش غضب خدیو فیروز زندگشته سردار سیک قزو
توچی با شتی جلوه میسر و راه ایالت شیروان تعیین و با فوجی از جوار حیان
بهرام کین روانه و حکومت در بند رانیز بنحیف سلطان قراچور و عنایت
و مقهور بودند که سردار خان مکرکین را بدست آورد و تا دیب و کوشمال
کامل داده بنحیف سلطان را شکن سار و در اصفهان چند نفر از روسا
در بند وارد درگاه معلی و معروض شده و ملا ساختند که بعد از آنکه پمانه عمر ^{خان}
در دست امالی در بند برگشته بود اما که باقی این نزم و مجلس ارای این قصد غم
از بستی و غفلت همیشیا رگشته دانسته بودند که عاقبت کاسه بر ایشان
خواهد شکست و اجتناب نشدند باز خواست خدیو جهان دست مراد ^{خان}
بر قفا خواهد بست فرار کرده با احمد خان اوسمی قطاق تو سل حسنه ^{بعضی}
هم کر خسته بارک قلو و دیند متحصن شده جمعی از ایل در بند که درین امر ^{سازگار}
ایشان بچیده بودند ایشان را از ارک وجود بنارین قلو عدم روانه ^{سلطان و مراد}
رانیز که سرمایه فتنه بود در بند آوردند و مان هما یون خطاب با و کمی
مزبور از موقف اعلی صدر یافت که جمعی را که با و تو سل حسنه اند متفید ^{خسته}
نزد سردار خان روانه نماید اوسمی بر وفق فرمان عمل کرده سردار خان
ایشان را با بقیه اشرار که کوچ کرده شهرستان فساد بودند بر سر بازار
سیاست از پا در آورده اجساد ایشان را طعمه کلاباخت و جمعی را که بخت

مسیر شیب نورشید خرام خدیو کردون سریر کردید و از انجا و از دهر چشمه
زنده رود و بارده می مسعود پیوسته رایات نصرت لایات را بجانب ^{اصفهان}
نصرت داده در نهم جهاد می الاخر می خاک اصفهان را بتاثر مقدم
سرمد دیده مهر و ماه کردند چون تنبیه و تدبیر کشان بلوچستان نیز
نظر او رسید به محمد خان پیکر یکی سابق هرات در سملش خان پیکر یکی
تقلیس را به سرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه و استعداد کامل روانه ساختند
و در عهده هم ماه رجب از اصفهان از راه ابرق و کرمان و بیابان کر
لوا می کیتی ستانی بجانب قندار افرات خند و در حوالی سیستان مراد سلطان
استاجلو حاکم دربند را بسبب آنکه قتل مهدیخان پیکر یکی شیردان
مقتد و بدر بار فلک اقدار آوردند که بسیار رسید تفصیل این بحال
در جیشی که موکب هماون از کوستان نخبیاری منصرف و وارد سرخس کردند
بغرض رسید که مهدیخان برای انتظام بعضی امور بجانب دربند رفته
بود مراد سلطان استاجلو که در آن اوان حکومت آن ولایت
برافروزی داشت بنا بر سابقه نقارنی که فیما بین او و مهدی خان
بود امر بمایه را دست آورید فساد ساخته مردم آن ولایت را که
بسبب مجاورت لکنیه پرهزه لای و بادیه پیمای بودند در خروج
شورش کرده مهدیخان را بقتل رسانیده از صد و این جرات از

و همگی غلات را حسین پس از وقت بقله کشیده و تنه را آتش زده تلف

کرده بود لهذا از کوشک بخود غلام شاه سعود گشتند که دو آب اهل اردو

رفته اند از جات غله حمل و نقل معسر فیروزی اثر نماید شاید باین تقدیر

جلوه کر سیدان جلالت گردوده دوارده روز در آنجا کان مفر کوکبه ^{شان} عزو

گشته اند آنجا کنار عذاب محاذی مزار بابا ولی مضرب خیم دلیران عرضه

پلی کردید در آن شب حسین با فوجی کثرین شبنم جدوت را بغرم شبنون ^{کرده} این

وار گذرگاه آب بتروستی سیل بهاری بر سر اردو می طفر شعار آمده در حوالی

فیروزی اثر شورش هجوم در انداخت طلا به داران خنجر گذار که مانند ترکان از

عین بیداری در اطراف اردو تیز و سنان رکف صف صف ستو

و بان دبه انجم و اختر طیفه یعنی از کلبانی نظریه بسته بودند با ^{لشان}

در او نخته جمعی را بنجاک هلاک افکندند و بقیه خایب و خاسر بجانب قند ^{لشان} مار

کردند اگر چه آتش در حوالی اردوی که میان پوئی های دھوی بلند شد اما

جسکامان که پنجه خورشید پرده از روی کار شب برداشت معلوم شد که

حسین بود که بقصد شبنون آمده بود پس آیات نصرت آیات از آسمان

در امتز آمده چون افرسال بود ابا طغیان داشت سرور بلند ^{عظمت} اختر

معجز شهب کردون خرام را در لجه سعی شناسا و ساخته بر آسمانی حدس ^{و دست}

از برابر قریه کوکران دو فرسخی قند مار گذرید کرده آن لشکر انجم احتشام

سیاست نمودند بحکم دال کو چنانچه قلعہ جدید شیروال بجای الطایفه
آورده و رقلو در بند سکنی و نجف سلطان را و امر حکومت مکن دادند
و مراد سلطان با مقید بر بار سپهر دار فرستاده که منار اید در و
و رود به تیغ نیز سر بر استان تسلیم گذاشت بعد از و رود کو که کشتی
بستان حرم محترم دینه و انغوق را بر کردگی امام وردی بیک قلعہ که
در آن اوقات بشغل نظامت بیانات سرافرازی داشت با جمعی از فنپیمان
رکاب طفراتساب درستان گذاشته در دوم ماه شوال بغیر وری و رقال
درستان رایت افرازا ای همایون فال گشته از راه دلتک و دودارم
روانہ و در هجدهم ماه مزبور خارج قلعہ کر شک را مضرب خیام شهرت ساخت
فاغنه انکان از و قلعہ داری توپچیان فزونی شاد آتش دست با شاره
توپهای کوه توان را که از توپهای دال با طرف قلعہ شده رعد او و عاصف
ار ساخت نزلہ در میان قرار بروج و حصار انداختند قلعیان از هم
دست بردار من استان او نخته قلعہ اسپرند را را بخاک علیان افشاره
بابا علی بیک را بر داری هزار جات در زمیند اور سرافرازد با فوجی شصت
نمید اور سرافرازد با فوجی شصت ما مورد جمعی از لشکران را نیز به شصت
بست تعیین و با توپخانه و استعداد تمام روانہ و در بست و یکم ماه مزبور که
مستور از آب میرند عبور نموده چون بسبب موسم مستان صحرای خا

با فوجی از چاکسواران جنگجو تاخت قللات مامور ساخته شب بیداری
قلعه فرار و خبر آورد که حسین از رفتن غازیان بجانب قللات خبردار گشته
هنگام صبح سیدال ابا چهار هزار نفر از جوانان نامی افغان متعاقب ایشان
کرده خدیو بهمال فی الفور پای فلک فرسار بحلق چشم رکاب شناخته
سوار و یا جمعی از دلیران کنیه خواه عازم البغار گشته از شهر صفا عبور از
اتفاقات امور اینکه فتح علیخان تاخت کامل کرده بی یاسبان و قراول
و نکبان و چند اول در دامن کوهی پارتزل گشوده که سیدال متعاقب دارد
و چون غازیان را از خرم عاری و خواب غفلت را بر ایشان طاری دیده بود
قصد اینکه علی الغفلة بر ایشان تازد و نظم جمعیت ایشان را از هم اندازد
در همین کین بخود ساری پرداخت مقارن طلوعه رایت طغرایت شکارا
گشته افاقه آهنگ فرار کردند ویران متعاقب ایشان مراکب خاک نورد
اتشین سم دایا در فقا و بسیاری از آن گروه را عرضتیم ابدار ساخته
جمع از افاقه بدامن کوه متفرق و بقیه سیدال خود را بقلات رسانید
تجه من اختیار نمودند خدیو نامدار مطف و کامکار عطف عنان بمقر اقدار
کرده و اسیر منور را که اینچ آورده بود موسوم بر سول و دامان امال
لبر نیز نفوذ و حصول نمودند و در هشتیم ذی الحرام از مکان منور تحریک طای
منصور کرده در مکان موسوم بسرخ شیر که بالفعل بنیاد آباد شهر دار بود

بانه سامان آرد آب گذشتند و از جنب کوه لکی که یکجانب قلعه برورزان
واقعست آغاز نمودند و کرده اگر چه توپ قلعه برورزان و واقعست آغاز
عبور کرده اگر چه توپ قلعه تیت گریخت از میرسد اما خودی شراب
رعد و برق توپها را صدای زباب انگاشته بدین آنیک چنین چنین
صفوف قوح خونخوار و با موجی در آن بحر جهان آشتب زخار طار
شود در کمال شوکت و وقار گذشته در سمت شرقی قلعه با فراشتن بارگاه
عوثشان پایه زمین را بر آسمان رسانیدند و میان و قلع و قمع
سال از شصت و هشت و شش شب نوزدهم و یقوده احرام بعد از تقضا
بخا و عقیقه و اورخا در مقام شرقی انساب یعنی انساب عا
رشد شاه فلک قرار گرفت خود قوی بسی محاصره داران قرار چنین و حاجه
و کلمش پر درخت دارنده و ساعات بهمین و دی را نوبت است
افواج سبک و نیم فروردین فاتح قلات غنچه قبول شکوفه کشته نرسیده
از هجوم لاله و ریاحین شهر صفا ساخت بحکم خدیو زنید و اور مجلس خلد امن
برای جشن نوروزی در کمال فروغ و نوری تزیین یافته آن نرم منوشایی
از طبخهای زر سرخ و سفید کلار مشخون بلور عباسی بران و سرگردان
از جامه خانه انت سرشار بخلعهای کرانمایه ایست سبک شدند و فروردین
فتح عیدان افشار را که بچه چچی گری با ششی لشکر فیروزی و شیر افروزی داشت

قله قندار مقصود کشته در اطراف قلعه سپهر مانند بفاصله برج ~~موجود~~
 محکم که دایره محیط آنها شش فرسخ میشد ترتیب داده بهر قله فوجی مأمور
 و در هر صد قدم برجی استوار احداث و بهر برج جمعی از تفنگچیان نامزد کشته
 تانی الحال چون پادگان افغان در ظلمت شب بعنوان دزدی از میان برجها
 میگذشتند مابین هرج و مرج دیگر بنا گذاشته راه را با لکچیه بر قلعیان
 مسدود ساختند و هر یک از ایشان که تحصیل دانه و غله مانند دانه سرخا
 مستحقان بروج ایشان را بدین شصت و پنج خوشه از پاد آورند در سیزدهم
 شنه عریض از جانب سر کردگانیکه مأمور تسخیر قوه است بودند رسید که
 توپ و خمپاره بقلعه بسته افغانه انجا از دستستان درآمده قله را سروده
 از توقف آن حاکم برای ضبط قله تعیین کشته و لشکر فیر دزی اثر افغانه را بر
 و آورد در بار سپهر اقتدار شوند چون در حینکه بتغایت سیدال از جنب شهر صفای
 کوه ~~مطلوبه~~ واقع میشد توپخانه همراه بنود کار او هر داخته بعد از مر رحبت
 توپخانه و استعداد تسخیر شهر صفای معین کشته در چهارم ماه مذکور مروض افغان
 غنیه علیا شده که مأمورین انجا نیز توپهای کوه توان و خمپاره ها
 آتش نشان را برقی خرمن جان قلعیان ساخته در عرض راه بکوز قله را سر
 و افغان ~~انجا را~~ اسیر و فرمان بر ساخته از جمعی از دلیران بصیانت قله مذکور
 نگران صرف مأمور شدند و در آخر ماه ~~مذکور~~ در ~~مذکور~~ که در

عروشان را بر اوج آسمان افراختند و در آن مکان بزرگترین شهر
رای نازین و مهندسی طبع سعادت قرین قلعه وسیع ششمین عمارت رفیع و باردار
و چارسو آب انبار و حمامات و رباطات و مساجد و قهوه خانه
افکنده آب قندک را که در لطافت ابروی کوشه نسیم را برده بان جا
ساختند و بنایان چاکدست که از اطراف ممالک محروسه و محکمات و انبار
بودند دست و بازوی اهتمام یاریده آغاز کار کردند و در اندک روزی قلعه
در کمال متانت و استحکام صورت اتمام و ابدیه و عمارات آن بر وضع
دانشین سمیت انجام یافته شهر معمور و خلد مثال که سوادان طعنه بر غره ضیا
شهر شوال میزد و بر صحنه ظهور آمده مانند ماه نو بجوی طاق و نکشت نامی افاق
گشت و بنا در آباد موسوم گردید و در شصت و پنجم ماه فروردین و شرف سلطان علی که
در عهد سلاطین سلف حکومت غلجه پیران ^{او اختصاص داشت از قلعه فرارید}
و جبهه سامی در بار سپهر افتاد گشت منظور نظر عنایت شد و متعاقب ^{معروف}
شده و الا گشت که فوجی از علی بیفرم دست و بکنار از غدا آمده اند جمع ^{و نیز آن}
بدفع ایشان نامزد گشته طومار حیات بسیاری از ایشان را بر لال سفید ^{دندان}
آب مالیدند چون چند روزه میدانی با ایشان داده شده بود که شاید قدم ^{دندان}
از قلعه بیرون گذارند بهیچان وقوع این شکست و بکسر از کربان فحول و دنیا
با ستواری و متانت حصار خود داری برپا داشتند پس سمیت و الا بهیچان

نایب ایلیک اقا سی با ششی را در نهم ذیحجه با جمیعتی تنبیه طایفه شیرخان
بلوچ و بلوچیه شورابک که در مقام شورانگیزی بودند تعیین نموده مامورین بدو
فرجی شورابک که در مقام شورانگیزی بود رسیده طایفه بلوچ نیز از و در و
مطلع جمیعت کرده با عبا کفر و زنی مائرا غار ستیزه آورید و مقصد نفر
ایشان عیضیه شمشیر کشته اسیر و اکثر بسیار بخت ضبط و کسب درآمد بعد
استیصال انطا یفه عازم تنبیه طایفه شیرخان که مابین خاکی و نشکی سکنی دارند
کشته ایغار و طرف صبح بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیرخان
سر کرده انجا عده از تبع نیز کدرانیده تمامی مسکن و اماکن ایشان را بموضع
نهب و اسر در آورند حکم و الا بغیر نفاذ پوست که محمد علی بیگ مامورین
رفته در جابق و خاران سرداران بلوچ ملحق و بعد از انجام کار انجا عا
شورابک و تنبیه قلچات آن نواحی پر دارند و در سیم ماه محرم سنه
امیر محمد خان و امیر المیار و ان عبدالله خان که حقیقت اخلاص و بیباکی
اوسبت با نید دولت ابد بوند سا یقا کاشته کلک اجمال شد و اردو
سپهر مدار و بخلع و اسب و شمشیر و نوارشات دیگر قرین اقتحار کشته
محمد آیه محمد خان بر تنه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت
بھواب سلطان بابی که تقدیم خدمت اتصاف داشت عنایت کشته
باجعی از غاریان مامور کردید که بجا فطت قلعه و ضبط قلات خوشنچ پروا

شوال از موکب نصرت اشتمال جدا مانده چندین در سیستان و از آنجا
آمده در فراه توقف میداشتند بحکم اقدس دارد اردویی معطل شدند
سیدال که قبل ازین از قندهار برآمده از صدمه دلیران طغر شعار هزاره بقلات
مختص اختیار کرده بود محمد ولد حسین و جمعی از روسای افغان که در قلات
فوجی از بهادران غرضه و غار را بر سر دو کی امام و ردی بنیک بعد از چند روز یورش
در خی را که در سمت شرقی واقع بود تصرف و فاغنه در آنک محض بسته
مدت دو ماه بخود داری پرداخته چون دیدند که سیلاب مرور زمان
کوه البرز شکوه قرار دلیران را از در می اندازد بآستان و آمده فلوله
تسليم نمودند و امام و ردی بنیک با اشاره اقدس جمعی از تفتانچیان را
بمحافظت قلعہ تعیین کرده محمد ولد حسین را با سیدال در دستهای افغان
که در قلعہ مسجون بودند اردویی معطل فرستاد چون سیدال بنهیکه در طلوع
صفهان و هرات ذکر شد مرد فساد پیشه هنگام طلب بوده با اشاره والا
دیده که بچ بین او را از حدقه بر آورده بصیانت حالی ولد حسین از روی اعزاز
پرداخته در میان احوال سیستان و مال کار سرداران و کردگان
سبق ذکر یافت که از صفهان پیچیده خان و سلیمان را بر داری سیستان
تعیین و باتوجه خانه و استعداد موفقیه شبیه انزار خاران و امور سیستان
بعد از آنکه ساعت قندهار مقارن روی غزو افتاد که در دید محمد علی بیگ ساریلو

انجا با علیم و انجان حاکم سرحد را گرفته دست آویز اعتدال ساخت بمقابل
موکب شاهزاده پروا خت کلبه قلعه را سپردند سوزغان نیز چون طایفه
جلایر بودند در عالم ایل از باب اطاعت درآمده رسم انقیاد بجا آوردند ^{شاهزاده}
بعد از انتظام امور آن ولایت علیم و انجان با احمد نهر از روسای ^{طایفه}
روانه در بار فلک مدار ساخت خود مشو جدا نموده اهالی آنجا نیز ترغیب
تقدیم رسانیده در غره بریج الما دل نه و حقوق را با قوچی از قلیخان
ورش فرسخی بلخ گذاشته در سه فرسخی نزول و صبح روزیم که خسرو ^{شاهزاده}
علم به ارم چارم زو با کوکبه و احتشام و اسعداد تمام رایت توجیه بجای
بلخ افراشته طلبه سید ابوالحسن خان والی بلخ نیز در یکفرسخی شهر از میان ^{انگات}
طاهرشته چون جمیت مشارب موفور و نهرای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده
قواج منصوره را دسته دسته پیاده کرده در میان آن نهرای شکسته و باغات
مترکم بستید و آویز مشغول ساخت مخالفین رومی بر تافته بهالای برج و حصا
گذاشته تیغ خصم افکنی بازیده بسیاری از اوزبک را بشمشیر از شهر بندستی
دور و دروازه تصرف کردند ابوالحسن و روسای بلخیه ببارک تخمین ^{جسته}
بخودداری پروا ختند از بیطرف نیز فرمان پذیران حکم شاهزاده توپها
قلعه و خیمه ها را ببارک بسته شبان روز رخنه افکن بنیان حصا
و آتش افروز خرمن ثبات و قیور سکنه می بودند تا اینکه قلیخان ^{بالکله}

دست هزار نفر از فرقه کاکری و ترمیمی جمعیت کرده آمده قلعه قوشنج را محصورین
طرف تیر فوجی معاوتت محاسب سلطان و دفع اشرار راه میپویند اگر چه سرداران
مصد کارگی در ایام سرداری شدند این بود که قلعه جالق را که بمنابت حصا
استهارد داشت یورش برده بخوزه تصرف در آوردند اما چون سیر محمد خان
که سردار بزرگ بود مردم قتل زیاده سردینا سازی دستیره را می نخرید و بعض
لجلاج از اسلمشخان جدا گشته بر سر خاران رفته غاریان را بدشت
و کوهیر مهالک خطر انداخته جمعی از لشکریان را از تشنگی و ابی اذوقی تلف
و دو اب و اسباب ایشان را بر طرف ساخته لهذا فتح علیخان چپچی باشی
و محمد علی یک قرقلو نایب اقا سسی با ششی حکم و الا بجای باری فته
کردن زده سرافراز با قشونهای منوریه بدر بار علی آوردند و دست
لج و صول کتب محمد و محمدان از غره بسط سابقا صورت تحریر
که شاهزاده کامکار رضاقل میرزا از موقف علی مامور تنبیه علی میرزا خان
حاکم اند خود که در دادن کوچ غریز قلی یک داد خواه و باقی افشاریه
از باب اشباع در آمده بود کردیده بعد از آنکه ساحت قندار مقراویه نصر
شمار شد شاهزاده سیر در خراسان تدارک و توپخانه و اسعداد و سرانجام
اختیار کرده از راه باد غیس متوجه اند خود گشت چون ولایت بلخ بنگنا
ایل افشار اختصاص داشت بود و و کوبه مسعود و شاهزاده بدو سه نفری افشاریه

با انتظار جواب نپرداخته پنج رانی الحمد انتظامی داده از اب موسی کشته
از راه قرشی عازم بخارا گشته از آن طرف نیز ابو الفیض خان پادشاه
از ایلیار سلطان والی خوارزم استداد و چهل تاجه هزار نفر از اوزبک و ایلات
ترکستان را در سلسله جمعیت لشکر حضرت اثر زیاده اندوده کرده هزار
نمود اما لغوهای التسلیم نجر عن الله شد شاهزاده عدت خصم را در برابر
حضرت اشغال مانند فوج غراب در غب شباز تیز چکان دانسته مشهور
بگوشتش بر داشت پادشاه بخارا مغلوب و جمعی کثیر از لشکر مقتول گشته
قلعه قزقرم متحصن شد و لشکر خوارزم نیز بدون تلاش و دزدیم شربت هزیمت
عزیمت نمودند پیش شاهزاده بقصد تسخیر قلعه سارک که در نزدیکی قلعه
واقع و در سر راه سپاه حضرت پناه بود رایت نهضت افراخته از
چپار جانب طرح یورش انداخته بقهر و غلبه بر قلعه مستولی شده اهل
بخارا عرضه شمشیر و آن سزیمین را بحیطه تسخیر در آورد لیکن بابا خان
چاوشلو که از روسای لشکر بود در انشای یورش ضرب کلوله و داعی
داده از اتفاقات در میان اوان از کار قرشی فراغت روید
بود شخصی از اشقیاء فتنه جوی اوزبک از جوی روان جان دست
طمع بسته خود را غفله بداد خواه رسانیده او را بزخم کاروان پادشاه آورد
چنانکه از خیز فی الفور با و در او نیمه او را در میان پاره پاره و تیرین

سلب صبر و توان گشته با بستیمان گشوده و الی و نامی سادات
و قضاة و اکابر و اهالی از روی اعتذار جسمی در بارش ابراده
و التماس گشته قیوم عفو و بخشایش و آملی سران و سرکردگان افریجه
و لویان و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
و جمعی از خوانین که بعد از شکست و الی و بیج و بیج و بیج و بیج
بودند که حال را نهی و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
در آوردند و الی و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
از انشا آوازه غلبه و قهر سپاه و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
ضمیمه ممالک محروسه گردید در روز ششم رجب الثانی آن سال حجت مال حجاب
از جانب شاهزاده کامکار دارد و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
اگر چه شاهزاده خزانه و خزانه و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
ناورسی نقد که با اصطلاح متعارف دوازده هزار تومان باشد با سصد و بیج
و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج و بیج
که فراخور خدمت بهر یک از سران و سرکردگان سپاه عطا نماید اما در مجموع
از آب امویه امری از ملکن فرمان صادر شد مقرر گردید که او ضاع بلجرام
و افراسیاب و کارکات بیغیه عمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده

تفاق اندیش را که در معکرو بودند نزد خویش طلب داشت با ایشان عهد
و معهود نموده بود که رفته افغانه را که مستحفظ بروج بودند با خود بستانند
سازند که در حین یورش بیج و دروازه را بشصرف دهند و بجا
باین بنانه رفته قلعیان را خیر دار و همگی را در وقت معهود و اما در
کار ساخته بعد از آنکه غازیان از بیرون در شرب معین بعزم قلعه کبری
و این جلادت برهان زده و سپریاکی بر رو کشیده با قدم
بجانب قلعه دویدند هر یک خود را به هدف خنجرین کلوله جانسوز
تذیر مخالف تقدیر یافتند و جمعی از قشون و چریک لکزیه و فراه از آن
حرکت بی شکام قتل رسیدند لهذا سردار و رازایان سوء خرم و قصور
معزول و ببرگاه معلی طلب فرموده چوب تادیبی که در مراجعش حکم
داشت بر وجاری ساختند و دیوانقلی بیگ افشار عمداً را با شکی با تفاق
یار بیگ سلطان توچی باشی با خدمت نامزد و با سبب نقب و کذب و آلات
یورش روانه ساختند و ما مورین از روی جد و جد بکندن نقب و بردن
پیداخته در دهم شوال انسال خجسته مال ندر خان افغان که از جانب
ب حکومت زمیندار منصوب بودند ای امان کبوش غازیان رسانیده و
خود را بعزم استیمان بیایه سریر فلک بنیان فرستاده قلعه تسلیم
سرگردگان نموده بموجب حکم همایون افغانه که مستحفظ انحصار بودند

خونخواره از دیار مستی آواره کردند چون انجیر بر من موی داد خواه
یعنی خدیو دادگر رسید فرمان همایون خطاب شاه افراسیاب جاه بخا را
وزیرکان ترکستان غرض دور یافت شعر برآمده چون تسلط تاب
از سلسله حکیم خان و دودخاندان ترکمان است مقرر است که
شاهزاده بکار بخارا نیرد اخته که در عالم املی ممکن او برسد سلطنت موروثی
منطور نظر اقدس میباشد خدیو قرار روسای آن دیار را برای بنامی کار و
امور آن مملکت روانه و در بار سپهر اقتدار نماید و نیز حکم همایون بشاهزاده
مرفوع شد که مسور عا طفت را برای شاه دالاجاه ارسال داشت بنود معاد
بجای نموده و با نظام و عشاق امور آن مملکت پر دارد هرگاه احوالی ^{آن}
راه فرمان با قدم امثال اذعان میپویند فهو المراد دال بتایید
از دست جنود قضا کو شمال خواهند یافت پس شاهزاده حکم همایون
فی الفوز برای شاه دالاجاه ارسال و ترک محاصره قرشی کرده از رود اتره عبور
و ساحت بلخ را متروک و کعبه منصور ساخت اما حقیقت حال زمیندارانیکه
قبل ازین مرقوم کلک و قانع نگارش شد که در حین ورود کوکبه ^{دار}
زمیندار و هزارجات بکلب علیخان کوسه احمد غنایت گشته با توپخانه و ^{سعد}
تمام او را روانه ساخت و مشارالیه مدت نه ماه بمحاصره القلعه پرداخته
کاری ساخت و در اواخر کار یکدیگر بنای پوشش گذاشته بعضی از افاضه

دنان و توپهای کوه توان را که کوله هر یک هشت است من بود از چنان
صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود و ثقیل بالاکشیده
بر قلعیان و روج مشهور بر ده ده که در جانب غربی قلع قدما بسیار
بستند و الحقیقت حال اندیش ازین امر غریب در ده ده می حیرانی و تکان می برد
است و کس آن راه تنگ فضای پرچ و خم و شکوه پر شکوه آسمان توأم
براعین دیده باشد یقین خواهد داشت که بالا بردن توپهای کوه مانند
جنان مکانی که غنای فلک سیر و هم از تصور قاف قدش بر میریزد منوط با
امیر پادشاهی و چنین حکم البته ثانی حکم الهی خواهد بود و قصه از برج شکستنی تو
و چناره را بر حال قلعیان مظهر فحوائی و قودا انسان و الحجاره ساخته سکر
هیولائی برج ده ده را از صورت جسمی انداختند و بعد از آنکه میان قزاق
ترزل پذیرفت چون جامعه بختاری که باستحفاظ انست اقدام داشتند
و او طلب مستدعی اذن یورش بودند از طایفه مزبور اگر او حشکرک
ابدالی از هر کدام سصد نفر در شب بنه بیت و دویم و لقمه بامرهایون
همای کا کشته هنگام طلوع فجر بجانب آن برج یورش بردند چون افغان
پیش از وقت مصلح کشته همای و قاع بود و قریب دو است نفر از او طلبان
مقتول و مجروح کشته عروج به شرفات قصه قصود میگردید پس دوباره
بعزم یورش مصمم گشتند و در وقایع یورش مثل مطابق سال سعادت

باتفاق یار یک سلطان بدر کاه معلی شتافت و از جان و مال بخشش یافت
و چون افاغنه قندمار که چند سال بود که در جمع ذخیره و تهیه اسباب قلعه دار
میکوشید بکثرت افوقه و عدت خود و ستانت مکان مستطوره کشته
پشت بدلو را طمیان داده در پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند
تا مدت محاصره ده ده ماه کامل امشد و یافت حصار قلعه داری تحصن
داشتند تا مدت محاصره در نهم سوال غنیمت پورش در خاطر اقدار
تخصیم یافته اولاً جمعی از سربازان معاد که جلالت تسخیر بر جهای خارج قلعه
که در حیطه تصرف در آوردند از آنجمله برج عظیمی که در فراز تپه رفیع واقع
و فوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظان برج بودند آن نیز بتائیدات الهی سحر
کرده تمامی مستحفظان را زنده بدست آوردند و بعد ازین به تسخیر برج
سنگین پرداختند و آن برج در جانب شمالی قلعه در سمت چهل زینیه
قلعه کوه بسیار بلندی واقع است که قبله قندمار اشرف دارد و دلیران
بحکم هایلون و امن جلالت بر میان زده بپایمردی غرم بلند آن برج با
با چهارده برج دیگر که از بروج فلک افروز و در فراز آن کوه سپهر
مستطوره زن چرخ نیکیون بود و سیصد نفر از افاغنه قادر اند از بها غلت آنها
اقدام داشتند پورش برده تصرف و کمند اقدار بر شرفات تسخیر آن قرار
گرفت و افاغنه بروج تمامی معرض قتل و اسیر درآمد و چهارها شعبان

و مجلس آرایان محفل ارم نگار در کمال فردوس بزم تربت بزم نوروزی
پرداختند و ساسی شکر و کبری عسکر و امرا می نامدار و شخصهای کامکار و جا^{ظلم}
بهت سرشار مانند زرین کلامان انجمن و اختر و نور و فیلباسان ثوابت بسیار
بخلعتهای طلا با فالبسه زرتاشی برودش آینه بسته در حواشی انمحفل
مینوشت کل فراختر تبه و شان نشسته و ایستاده و بختهای شرفی چون الطاق
چرخ هشتمین شماران بزم سمیت قهرین ساخت و بعد از غنچه کشای باغ گل
نوبت قلوکشای اقبال ابد دارد پدید آید گشته در همان روز فیروز تبه باب
پوشش پرداختند و چون طایفه بختیاری در اول و بعد از او طلب گشته کاری
ساخت بودند باز ایشان را این امر مامور و ده چار هزار نفر از دلیران^{خونخوار}
و سرمازان عرصه گیر و دار را انتخاب کرده و در شب دوم و یحی همراه یزد
و اطراف قلعه در بنوهای سنگ و زدا یای کوه و خایا حصار در کین گذا^{شدند}
و خود نیز آن شب در جانب برج چهل زیننه در پناه کوه در جای که از نظر^{مستور}
مستور بوده بانتظار صبح فیر و ز که غیرت روز نوروز در شک شب وصل^{شان}
آن روز بود توقف فرمودند روز بعد که دوم ماه مذکور باشد در اول طرکه
اعدا علی عرصه دولت بنیوال اوم پسین بود تا ز طهر اداد استقامت^{را}
همتا کرده شت از جانب برج ده ده سورین انداخته شورش پوشش
چون سیه آن سمت بطایفه بختیاری تعلق داشت آن گروه را بخت یاری کرده

سند در دجاده نکا یکد شهرستان سیاه و سفید لیلی وایام
و بقعه احرار راه طالع ارغوه بلخ پوست نوروز کامرانی در رسید
یعنی در شب جمعه سیاه ماه نور بعد از اقامت شش ساعت و کسری اور
نزدین افرمه بر ششم بخون غم تسخیر دار القار جهان کرده برج حمل در آمده
افواج بکروج صبا و شمال صاحب لوای دلاور جری القلب صنوبر و رست
افزای بهار چهره دست چار بهیای یورش کشته بجانب دار الماک کلشن
آورند نیلوفر با صولت و فر قدم بر فراز شاخ کنکده بلند گذاشت فریق
بر سر چار برج صا چمن برق نقش بر چم بر افراشت افغان غواب و بلخ
تغیر قمری و عند لب تبدیل یافت و طوطیان شکر خاکه ارشور انگریزی
تلخ مذاق بودند در قندار شیرین بیانی مشغول شکر افشانی شدند و افوا
زایع و زغن که در عرصه چین مسکن گرفته بودند بیاد وطن مانند فاخته کوکوران
گشتند و در جمعه خسرو کیتی ستان آفتاب منطلعت را مسخر و دار النخله
جهان را بنور وجود خود منور ساخته بودند و انجم و کوکب از مدارات
بروج راه تواری کنیزند و ممالک تنگ بهار تو روز و قله طغر بر روی
جهانیاں کشاده گشت و از دیوان تحاصره بهار و بلاد سنبل و حصار فیروز
سبز و قله چای کلشن مجا کبر نفس بانی مقرر کرد دید فراشان با فو
بافراشتن بارگاه سلطانی و نصب ملک جهانیاں پای زمین را با سمان

بخدمت اقدس فرستاده فرمان امان از موقف عفو و احسان خود
زمان حاصل کردید که روز بعد با ولدان محمود و اقوام و اتباع خود تمامی اسکا
نما غنه آن شورنجات را تا بر تارک افتخار و سرمایه اطمینان و استقامت
در بارگاه زیرین قبابی که در خارج در دوزخ بابا ولی مخصوص ششمین آنحضرت
بدیده عیوق افراشته بودند بشرف پایوسن بربند و بنوید جان بخشی
و رحمت بهره مند گشت چون بخت بحر خاصیت و ملا نظر قبول بمال و عیال و قبیله
که از تعداد اندیشه محاسبان سپردن بود بیکدیگر همگی آنها را بدینان جای
عنایت و حسین بابا و لاد و اقربا و بنی اعمام و مالی که مالک بودند روانه
مازندران و سکنای ایشان را در نو لایت مقرر ساختند چون دو اتفاق ^{خان}
ابدالی بابا احمد خان برادرش که سابقا در هرات فرار کرده بود نزد حسین
در قندار مجوس میداشت در روز فتح قلعه ایشان نیز از مجوس نجات یافته
بدارالامان عنایت ظل الهی توکل جنت لهدا مروت سیکان خاقانی
را نیز با موربان مازندران و از مالیات دیوانی و معیشت بقدر کفاف
رووجه هر یک معین فرمودند طایفه غلجه شملیه و کرده میاشت که یک گروه
موسوم به ونکی متعلق بحسین و فرود گیر قبیله منسوب با شرف سلطان بودند
اشرف نهج که سبق ذکر یافت در اعزاز کوی سعادت بخت جسته در بدو در
موت و بلا بقدر بار شرف اندوز خدمت خدیو کا میار شده بود حکومت ایل توخی

قدم فرار سالم مقصود که استیلا بر ج را تصرف کردند و از آنجا بخت بروج
هجوم آوردند و مستظمان آنجا با خود میپرداختند و برق استیلا در آنجا
از خستد افغانه سه مرتبه بیت مجموعی بجانب چهار برج سهاجم گشته لازم
خیلی تقدیم رسانیدند اما چون فوج از خبر چیان و تفنگچیان آتشین و مردان
خبر گذار مرغ توام بر سر کوه در آن قلع که میسر رسید هر دو فوج اطمینان
چیره دسی خود قاهره شکست یافتند و بی برمی یافتند و با در آن نصرت
قرین نیز در کین بودند از اطراف قلع زور آورده شده بیای تدارک آنجا
که ترتیب یافته بود بسیار قلع خود و خروج و ضبط در دایره بروج کرده
قوة بحیطه تنه در آوردند همین چون راه چاره را مسدود و بسته دوست
تدبیر شکسته دید با قلعی از افغانه فرصت جست یعنی مانند آن خود را بر گرفته
بقیلول که در جانب جنوبی قلع در فراز کوه واقع است که تحت و بقیه
ذکور آوانا غرض شمشیر و اسب کند و کشتن پس با شاره والا توپها را که
الای کوه در بروج چهار قلع به قبول بسته از آن آوازهای بعد خودش اندام
اساس دولت و قصور قصر شکست او را با و اخبار و از خواب که آن غفلت خوان
نخواهی پیدا کرد و در روزی که شمس جهان تاب خورشید از پشتان لیل از
زیر پرده احتجاب در آمده است نام خواهر بزرگ خود را که عافه او بود با چند نفر
از سرگردگان علیجه برسم توات که با اصطلاح افغان عبارت از دین

الشف پادشاه سکن در جابه روم نو ارم اغرا از احترام نسبت ایشان
مرعی و سبذول و مصطفی پاشای والی موصل که از وزیرانی معتبرند دولت بود و با
عبداللہ افندی صدرناطول و ضیل افندی قاضی و رسته بلوچکری قاضی و
سفرای این دولت از راه بغداد وارد اصفهان گشته ارسمت کرمان ^{بدر بار} مأمور
فلک مدار شدند و در نوردهم محرم سده هزار و صد و چجاه و یک که چجاه روز
از نوروز غیر در که گشته بود سفرای دولتین وارد آمد و بعد از دور و ^{یافته} دور
بشمار حضور اقدس گشته اسپان کوه توان تازی شراد کلن ساخت مکل و هدایا
تقدیمه که پادشاه والا جابه ممالک روم به تهنیت جلوس همایون محبوب
مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور که گشته تبلیغ پنجامات لسانی و سفارشات
زبان گشته با عطاء کورک مور و اسب بزرین و یراق طلا سرافراز می حاصل
نموده زیاده بر معمول سلف مشمول عواطف و احسان شدند چون در آن
پادشاه والا جابه روم در باب سرنده بی حضرت امام جعفر علیه السلام ^{باذعان}
صریح نموده و در خصوص اختصاص رکنی ازارگان مسجد احرام با میه این
مذهب تمسک بعد گشته اعلام نموده بودند که هر رکنی ازارگان از اجاز ^{سواق}
از منہ یکی از امیه مدایب از بجه مخصوص است تغییری آن نمودنی نماید
میکرد و رفتن امیر حاج ایوان از راه شام متضمن وقوع فتنه است و ^{میش}
گفته بودند که عذر داده اول ملتقی بقبول گشته مقرر کرد که امیر حاج ایوان

علاوه قلات با توپخانه و قلعه قدر که سمت عربی آن در فرار کوه
واقع است دخیل و درخت است اساس بیت رخسار و یار و امضا بود
بحکم و الا ویران و با خاک تیره یکسان ساخته همان نادر آباد و ^{الملک}
و مقرر حکومت ساختند و چون عهد کرده بودند که من بعد از ایل ایلادم حد
را که قمار قید اسارتها زندام و الا بفک رقاب تمامی اسرای قلع و القلاع آنها
بصاحبان اصداریافته ایالت آن ولایت ^{عبد الفیضان} حکیم ابدالی که سالک
طریق اخلاص و رزنی و خدمت کمال بود و محبت و کبر شک و است و زمیند او نیز
از روسای ابدالی حکام تعین و جمعی از جوانان کار آمد غلبه راسان و بد، انتخاب
و لازم کاسب ساختند نادر آباد و توپخانه را بکنای ایل ابدالی که در نیشاپور
و باقی محال خراسان توپخانه داشتند اختصاص داده مقرر داشتند که
ابدالی کوچیده آمده در آن مکان توقف و غلبه دهی و کنای ایل ایلان رفته
در نیشاپور سکنی نمایند و آنجا عمارت و چاه و ماه فرور از ارغنداب ^{گذریده}
روان مکان مقرر ساختند در میان ورود ایلخان پادشاه سکندری
روم با اتفاق سغری این دولت اید پیوند در بار معلی و قانع آن
سابقا سمت تحریر پذیرفت که بعد از واقع شوری که برای ^{عبد الفیضان} صوامی معانی
زنکه با اتفاق میرزا ابوالقاسم صدر و ملا علی اکبر بلا باشی از دربار اسماخان
بهتری علی پاشا بفرست روانه دولت علی عثمانیه شده بودند از طرف قرین

علیه و آن خان برای تجدید یادآوری محمد علیخان تو را اقامی و در کمال
 که از عهد امرانی ایران بعد از غارت مامور و پادشاه و امیران
 و سایرین را با عداوت و بدگویی ساخته بودند و او را در کار قتل و کشتن
 آن دیار و سبب کابل آغاز فرار کرده بودند و خودی از غارتان برای سبب
 و تنبیه انظار و مجازات و غیره و امر و کشته اما تاکیدات و عمل که
 نظریه دستهای قدیم که ما بین هند و ایران ممکن دارد و از حد مملکت تجاوز نکند
 و اما این بحث را از دست انداز خود و فتن محفوظ و مراعات حال و علایا و اما
 آن دولت ابدی و پندرامری ملحوظ دارند و سرگردان لشکر منصور منزل کابل
 چهار فرسخی قلات را تا منتهای کوهستان آن ناحیه تاخته و از آنجا
 چاه و انداخته قریب هزار نفر از افاغنه غلبه که در آن نواحی بودند و
 تنگ املاک ساخته مال و اسیر بسیار می از ایشان بدست آورده و شصت
 غزنین و کابل فرار می نمایند و در خلال اینحال معلوم میگردد که از دولت علیه
 کورگان کسی بسداه مامور و مامور و آفوج غلبه و سایرین
 تا وون بودند که از مقام مقر قدم فراتر گذارند و در آنجا ملک و حکومت
 بعضی عاکفان عتبه خلافت رسانیدند بعد از وصول اخیر محمد خان
 به حکمت برای استغفار علیت خلف و عده تعیین و در بار و هم سال
 برهم جایاری از راه سهند و سهند فرمودند و عتبه و شایسته و در بار

از راه بحال شرف هر سال حاج را بکعبه مقصود رساند حضرت علی
رفتند امیر حاج ایران و از راه بحال شرف پذیرفتند بشهر طبرستان
خداوندان ماه را با دو ماه احتیاج حاج را هر سال حاضر و آباد سازد و
وافند این عظام را مورد غرور و اکرام ساخته بواسطت بندگان در
این امور ایشان گفتند و بوجه شرعی و قاعده و لایق و از این جنس
و خواست با ایضا براهی از دولت زمان با یلچیان روم عطا میشد
مرحمت و چون مقدر بخشیدند و تعیین رکن که از دولت عثمانی
شرعی و محاذیر ملکیه محول و موقوف شده بود رکن اعظم بنیان
بود و برای مذاکره آنها علیم دانشان بیکدیگر فیلی با حاجت تعیین
مصطفی پاشا و افندیان ساخته در غره ماه صفر رخصت نصبت از راه
ورود و بار شوکت و در عثمانی فرمودند در میان عوارض و وجه
موجب حاجت و در میان و تبصره غریب و قابل قبل ازین بهیچیکار
یافت علی مردانخان شاملو بار و دانه هندوستان و بحضرت پادشاه
والا جاه اعلام فرمود و فرمودند که چون تنبیه فاغنه قندار مطمح نظر است
با علم صوبه کابل و آن نواحی متورک و در راه فرار اشرار نمایند پادشاه
در جواب نوشته بودند که درین خصوص بصوبه داران تاکید و فرمان
و فوج ارسال کردید که در راه منع مفیدین قندار نمایند و بعد از
جهت

کردن فراز شد ند و کوبه و الا از منزل فرایق و ایستادند و سوار شدند
افراخته در پست و دود ماه ما چه عظام جهانکشان را از آن بقیه
ان میگردید و صیانتش ساخت ملک غزنین ساختند و در حین حرکت
نصرت شعار از قندار فوجی انواع طوقین تنبیه همراه دای کردند
وادی و بکنی و باقی هزار جات که در تقدیم خدمات دیوانی سالک
آفرانی شده بودند ما مورثه غازیان عامی ساکن واد ^{الشان} طان
بمال سم سوزان و بسیاری از رجال مقتول و سوان را با
ساخته انیمرا تب العرص و الارسانند حکم حکم بفرستد و بویست
که سرار اطلق العنان ساخته فوجی از انجاءه برای ملازمت بر کانت
انتساب حاضر نمایند و همچنان افاغنه و هزار جات کوستان غزنین
هر یک که سرکشی کردن افراخته به نیروی بازوی شوکت قاهره ^{آمده} فریاد
هر یک که پایجاده انقیاد گذاشتند سرافراز عفو خود یونده و بازگشتند
کوامی توجه بجانب دارالملک کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دو منزل
اشغال نموده ادراک تقیل عتبه سعادت پرور و به تشفیات فاجره
پیرایه شرف در کرده نصرت انصار یافتند بعد از مراجعت ^{جمع} ایشان
از افاغنه و سپاهیان کابل از جاده انقیاد نکول و سرنه خانی ^{داود خان} و حیم
کو توالان قلع در پناه حصار نادانی درآمده بقلعه ای برپا شدند و روز

کابل غنیمت بکار رفت اما امر موکد بعد در پوست که نیاده بر چهل روز
مدان ولایت کت مکروه بود و جواب در خبر خاقان هر دو بر محمدیو
هفت کشور مانند محمد خان وارد شدند و ابلاغ نامه ها یون کرده
پادشاه و الا جاه و جواب تجاویز و از مرخص ساختن ایلی تعاضل نمود و
خصت انصراف نداد و چون یکسال کامل از رفتن محمد خان منقضی شد در
اوایل محرم سنه هزار و صد و پنجاه و یک بعد از فتح قندار فرمان موکد خطاب
بمحمد خان غرض در یافت که بوصول حکم شرف مرخص است برگشته هر یک
از دولت علیه کورگانی صادر شده باشد بر عرض رساند و حکام هما یون را
مستحب نفر جلودار بجا پاری از راه سند روانه ساختن پس غنیمت کت
بسمت کوهستانات غنیمت د کابل در خاطر اقدس تصمیم یافته در غره ماه صفر
که ایلیان روم را مرخص فر روانه آن مرز و بوم فرمودند و پرچم الویه طوطی از
بجانب غنیمت امتزاز یافته از چشم محمدیو که حد مملکت ایران دهند است عبور و منزل
قراباغ شش فرسخی غنیمت را مقرون کوبه منصور ساخته از آنجا شاهزاده نصرت لوا
نظر لیه میرزا به غنیمت افغان غنیمت غور بند و بامیان مامور فرمودند باقر خان با
که حاکم غنیمت بود از طغتنه آمدند موکد هما یون معلوم و حشت کشته و
و قضات و علما و روسای غنیمت بلدی قافله سالار عجز و بیزار با
ایلی روی امید واری بدو بار عا جزوازه آورده مشغول عنایات خدی

شغل خود و شر بر خویش تحمید چون تاب توان را از خود سلب
دیدند روز و شب دوازده ماه بهر این کار و این عجز و توانی
وارود بار شهر مهابادی و زبان نادانی بادای الملک با فعل السفا
مناعت و فقه و نافرمانی کرده قلوب را مسپرده بشکستهای لایق از
پشگاه نظر گذرانیده خزان و جباخانه و قلیخانه پادشاهی را که در
فلک پیوند میبود بضبط سرکار خاصه تعلیق پذیرفت نظر السی که
سابقا از منزل فرایع به تنبیه رکنان ضحاک و بامیان و غور بند
ما مورکشته بود متمدین را تنبیه و قلجیات ایشان را تصرف ^ع و
را بخوزه اطاعت در آورده در سیت و چهارم ماه مذکور از ^{راه}
چاریک کار شرف اندوز تقبیل بساط خدیو کارگشته مقارن او
عواض محمد خان بوساطت قاصد بلوط نظر فرخنده مقاصد ^{مضمون} شد
الکه از دولت کورکانه نه اورا جواب میدهند و نه رخصت آیات لهذا
احدی از پادشاهان بجایاری تعیین و نامهای یون به پادشاه و الامام
به کارش یافت برانهمضمون که قبل ازین علیمردانخان و بعد از محمد علیخان
بفارس روانه در بار شهر اقتدار شاهی شد در خصوص سزاهان ^{شاه}
والا تبار اشعار از جانب آنحضرت نیز تمهید آن مطلب عمل آمده بود ^{عده}
آن پادشاه و بجایه کوکبه غرور جاه و اندوخته کارگشته بعد از آنکه خلف و ^{عده}

شب نیم سیم پنج اول که پشخانه شان موکب هیالون پشخانه ذالاراجوالی قلع
ریانند جمعی از قلعیان از دستیز پای جلادت بیرون کده اشته انعا
معارضه کردند حالان پشخانه چون مامور جنگ نبود مد کمال ایشان
نزد اختد نصیب اوقات کردند شکوه و وضع الحال و انتقال اردو
انجم کرده در اونک تمفرخی سمت شرقی شهر نمود که کوکبه جهانکشان نیز رفید
دارد امکان گشته روز دوشنبه پنجم ماه فروردین غرم سیر سواد شهر از کجای
کوه پناه آنک و اطایفه باز بهولای وزیر پیش باز دحام تمام از قلع
برآمده مبادرت بجنگ شروع باید ختن تو و تفک کردند این معنی
ماده غضب خاقانی گشته جمعی را که در الوقت در رکاب اقدس حاضر بودند
تنبیه انجاء اشاره فرمودند که مامورین بجانب انجاء است بر آنک
باشیرای اخته با ایشان در او نخته تا پای قلع سرافانی کردند و همان
روز غرم بلند خدیو هفت کثورتی بنی قلع کمر بسته اطراف شهر را محصور
منصور اختد از یکطرف حکم همایون توپهای قلع کوای را بر فرزند کوه
کشید برج مشهور بقاین را که هم چو ز نر طایر و هم اشیان عقاب زین
چنگ دایر است هدف توپها و برق آتا نمودند از یک جانب ابر مظهر
را بر حال قلعیان صاعقه بار نمودند و زلزله در بنیان ثبات برج و حصا
و اساس قرار قلعیان انداختند چند روز اهل قلع بانند موسی شش دیده میان

ساخته مقرر فرمودیم که احدی شورش حال و مال ایشان نکرد و مادر از
مبادی حال الی الان سوائی بنسبه افغانه منظوری نبوده باز همان ^{دوستان}
قدیم منظور نظر میباشد و چایار مرزور را با چند نفر از اعیان ^{الملک} دار
کابل و بیست و ششم ماه روانه شاهجهان آباد ساختند که بیاد ^{ملک}
نامده هایون فال و کابلیان بزبان محال حقیقت حال ^{مفهوم}
پادشاه سلیمان حاصل سازند و بعد از ورود کابلیان بکابل آباد ^{حاکم}
الملک ایشان را مانع و بهشت و راجع ساخته بیاد ^{ملک} را که چایار
بیرفت و لد میر عباس نام افغان در عرض راه بقتل رسانید چون
غله و محصول آنولایت کفاف باحوال سپاه نصرت پناه نیکو اند
فوجی از افواج منصوره را بمحافظت قلع و قمارک مامور ساخته در دوازده
ربیع الثانی بهر ای تاشد نزدانی عازم کوهستان چارک کار و بجراد
وستانی که موضع حاصل خیز و مکان معمور پر آب و علف و مسکن طایفه
افغان بودند که هم کوشمال سرکشان آن ناحیه محل به هم تو سه در غله
و ذخیره بهر سد افغانه ^{بسمت} بقلل جبال تخص جسته و لیران زرم ^{ازا}
بحکم و الاکوه نورد و دشت پهاشته سقاق و مسکن ایشان را
بپایروی جلادت لکه کوپ و سرکشان را مقهور منکوب ساخته آنطایفه
بعد از آنکه خود را گرفتار مهالک سیران و صدمات افوج و سقاقا

ظاهر شد ایلمی دیگر برای تجدید امر مذکره روانه ساختم کمال متجاوز شد
ایلمی دیگر برای تجدید امر مذکره روانه ساختم کمال متجاوز شد که اورا بجهت
جواب نامه نزد تخت اولادوران باب عدّه گردان و ثانیاً خلف عدّه
بجمل آوردن و بعد از آن ایلمی را بر خلف قانون سلف کمال نگه داشتن
و جواب مکتوب همایون را در عقد و تفریق گذاشتن همانا ناشی از مخالفت
دیگانی و منافقانی اند و سستی و یگانگی خواهد بود و بعد از تسخیر قندار چون و هنر و مقصود
از قانع باریان صدور یافته بود زیاده بر مملکت هندوستان واقع شده
مطنون آن بود که البته تنبیه الطایفه مرضی طبع افدش می میباید و این
دولت را هواخواه بکد بکرمید انستیم متوجه انجاعت کشتیم مردم غنیم
از باب آداب درآمده مشمول نوازشات گشتند اما اهالی کابل قطع نظر از
بایست و رود در ایات نصرت ایات را منقسم شمرده در عالم اتحاد
الدولتین بوزم خدمتگذاری و اعانت پرورند در سعادت پرور
خویش بسته با قانع اتفاق و اظهار انقسام و شقاق کردند چون
این حرکت منافقانه ادا ب و پاسداری حرکت موکب طفر کوکب بود از
راه یگانگی که محضرتین تحقق داشت در مقام تادیب الطایفه در آید
تانی الحال که برانهای قاید نیاز روی امید بدربار محدلت طراز آوردند
ایشان را بنابر خاطر آن پادشاه و آلا جاها مورد عفو و مشمول احسان

دیوان شده بود ما مورکشته حاکم جلال آباد که مانع رفتن کابلیان شده
بود و باقی امالی آن دیر طریق اطاعت پیوده روز پنجم سیم جادی
تقدوم استقبال پیش آمده قلم را تصرف دادند چون ولد میر عباس
از وقت دروز که احداث شقاق مای محکم کرده و جمع عظیم از مردمان
کارزار فراستم آورده اساس آنها را بخوازم اسباب خود واری استحکام
داده غازیان دست و دست بشفای مای او پیوسته ان بنامای قوی
بدستیا بی سرچشمه قاهره در هم شکسته تصرف در حال ایشان اعرضه
بیخ هلاک و زمان همیشه و بنوان میر عباس و سیر قراک ساخته بدرگاه
معالی آوردند و بعد از ضبط و ربط آن نواحی بهار سفلی را که در پنج فرسخی جلال آباد واقع
است بچمن آراسی قدوم فرودین لزوم شک بهار و بر کل زمینی از آن بعد
زیب گوشه دستار روز کار ساخته در میان درویش برادره رضا
بنزل بهار سفلی و سراسر زمینی یافتن با شمر نیابت و دارائی مالک ایران
چون درین اوقات که رایات نصرت آیات عازم هندوستان ^{المبیت} سعید
پیش نهاد و امت خاقان کیتیستان بود خیال نصب تعیین یکی از فرزندان فرزندان
کا کار و شاهرافگان اراده نامدار بداری و فرمان روائی مالک ایران از
خاطر اقدس میکند است لذا از کابل امرهایون بعز نفاد پیوست که رضای
که کبر از عهد اولاد دوران اوقات بر سر حکمرانی بانج تکیه داشت و لا

خویش را مستغرق لطافات آن دریای آهن موج دیدند بحودی خود
خدیو بجز و بر که قرارگاه لشکر امان کشتی شکستگان طوفان حوادث بود
توسل جسته بکنار عافیت و ساحل امنیت پیوستند همگی سرگردگان
و روسای انطاویه با سعید الدوله محمد ولد میا نجیو و اقوام او بدگاه
معلی شافیه خدمت رکاب اقدس اخلقه کوش علامی ادلا و خود ساخته
جمع را تقرب بندگی این آستان به شاهراه آزادی رسانیدند و
روز در آن مکان حرم پایه سرینو چهر کوب بزم سپرد و شش ایوان
ماه و مهر شته در بیستم جمادی الاول نوای توجه بجانب کندک در حرمی
آب و هوا و وفور نرگس و صفا طعنه بر سر آستان جنت افراختند
اندر زمین نیز جمعیت کرده در قلو کوه با استحکام اساس خود داری پرداختند
دلیران نصرت نشان بام اقدس بر سر ستیاق ایشان عازم شده انطاویه
چون دشت کوه را در زیر پای کریان تهور غازیان یکسان دیدند طالع
امان کشته روسای ایشان وارد دربار فلک مدار و نشان و شمول عفو
خدیو جهان شدند و افواج بحر امواج که مأمور به تنبیه هزار جات بودند
خدمات مرجوعه را انجام و جمع از اولاد انطاویه را در سلک غلامان نظام
داده در بیت و ششم ماه وارد دربار عز و جاه گشتند و از آن مکان
جمع ضبط قلو حلال اباد و تادیب ولد میر عباس افغان که مرتکب قتل سادول

عزل و نصب بیکریکیان و فرماندهان را بشا هزاره کامکار توفیق و در
غزه شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او و شاهزاده نظیر میرزا
نزیب افسر لرستانی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزادگی حیدر است
چپ زده بعد از آن پادشاهی هر یک از اولاد که حکم قضا تعلق گیرد
جغیه ابدستور بلوک بطرف راست بنزد روز دوشنبه سیم ماه
رضاقلی میرزا را مرخص و با شوکت و شان روانه ایران ساختند
روز دیگر لواحقان بجانب جلال آباد نهضت یافتند و در دهم ^{جلال آباد} ماه
گذشته بجانب شرقی بماصله نیم فرسخی ^{باب} با نگاه عز و جاه بر اوج مرد
افراشته شدند در آنجا دوازده هزار تن از یکن پل افکن برسم نقدی
کردند که دو منزل پیشتر رایت اوزار شوکت و فریاد و شش هزار تن
به پیشخانه کشتی موکب همایون اختصاص یافتند در بیان توجه موکب و
بعزم سید ناصر خان و تسخیر نیشاب چون از دولت علیه کوه ^{دولت} کوهانی صوبه
کابل و پیش در بنا صر خان میبود بعد از تسخیر غزنین و کابل که آن ممالک از حوزة
و تصرف کورکانیه بدرفت ناصر خان در حدود پیش در ^{دولت} کوهانی
مسکک ساخته مشغول خود داری شد و چینی که اعیان کابل با ذون همایون
عازم شاهجهان آباد شدند منشور عنایت از موقف اقبال و رباب
کردن ایشان با ستم ناصر خان غرض در یافت ناصر خان بدست

شاهزاده خان فخرالملک یکی هرات و حسن خان بیات حاکم نیشاپور
سپرده و فوجی از غازیان محافظت آنها گماشته و ضابطه انولایت^{امضیه}
ساخته از راه فحاک به میان وادار و دومی نصرت نشان شود چون
بعد از وصول خبر فتح بلخ که هنوز مرکب همایون در نهاد آید و توفیق است
شاهزاده امروالا یافته شده بود در ایامی که در آن وقت شاهزاده گاه
دیگر بجای باشد متوجه قندهار گشته و موافق نامه رسیده شاهزاده بروقی
فرمان رایست افراز توجیه بالولایت گشته یوسف نام قاناقان که تا آن زمان
در مقام مخالفت اقامت داشت و سایر کسان آن ناحیه را به قندھار
سالک طریق هزیمت شده شاهزاده انولایت را خالی از اصداد و دهی از
فتنه و فساد در حوزه افتادار و استبداد آورده و را شنای انحال^{از} اهرام
شاهزاده واصل گشته چگونگی را مورد نظر قوام سرپرست مدار و مجدداً حکم
مبارک با حضار او غرضاء یافت شاهزاده ره نور و طریق امثال گشته
بعد از دو دو کایل نمود و غرق بهادر کایل گشته در بیت و چهارم
وارد خدمت جدیو کاکا گشت روز دیگر حضرت ظل الهی بلا خطه عسکر بلخ کرد
کاشانزاده آمده بودند پیرداخته تا چند روز اجتماعت برسمان^{از}
افغانستان گذشتند چون بسیاری از ایشان در غرض معوض استقامت
در آمده بود و هکلی سپاهی تازی تبار و اسلحه غایت و نیابت برای ایران^{مختار}

سکنی دارند بنابر اینکه مسکن ایشان مسملیه کوهستانات و حقل بر درخت
وزاهاهی بسیار سخت است با سطهار جا و مکان بعضی اوقات از دریا
بیرون می آمدند طهیرالدوله ابراهیم خان پهلار اذربایجان حکم و ^{عازم}
تنبیه ایشان گشته اولاً شمشیر و درختان غاریان سایه پر داز ^{مسکته}
ایل شقاق و مسکن ایشان از اخگر شور و شر و لیران احراق گشته معلوم
شدند و ثانیاً محال جمع از ایشان که فراز کوه را کین گاه کین و قرارگاه
تفنگچیان کرنین ساخته بودند از اطراف اغاز جنگ و دو سعه کده رزم را
بدلیران کارزار تنگ کرده ابراهیم خان حکم قضا هدف کلوه تفنگ
شد پس و این و قصوری ازین قضیه پر شور و عزم بنیان ملوکانه راه نداده
امیر اعلان خان قرقلور ابایالت اذربایجان و صفیخان بجایری
که سردار کرجستان بود بر داری اذربایجان تعیین و روانه و مقر فرمودند
که با عسکرانست بقدر امکان بتادیب انظار و محافظت آن فوجی پرداخت
مشترک انصراف موکب مسعود باشند و در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام
برچشم اعلام نصرت انجام بجانب شاهجهان آباد امترازیافته امرهایون ^{صد}
مقرن شد که روداتنگ را به سترین بست افواج قاهره چند روز فوج فوج نمایند
خیل نهم از رود مجره از ان جبهه ککشان نشان گزشته که به منصوره ^{قب}
عبور کرد اگر چه تا حال معلوم نزدیک و دور نکرشته که در هیچ موکب از رودخانه

پس حق تعالی بفرمان اهل بیت و حضرت سلطنت
کور کانیید و حدیثی درین محراب به تکرار کردن آتش خک پرداخته^{بعلاوه}
نیمه شبی در راه از افغانه خبر پشاور را دو تا چهره و اجتماع داده
بمحافظت در بند خیر اشغال در روز و در راه که منزل موسوم رکاب
مضرب سادات و بجم او و مجروح طایفه کشته شده و غرق را در مکه^{مکه}
و در آن مکان گذاشته خود طرف صحرای راه مشهور است چون که کوه بسیار بلند
در راه بسبب و شوار بود با فوجی از غازیان حار و دلیران نیزه گذار سبک
و چیده بعزم تنبیه ناصر خان ایقار و صبح روز دیگر دو ساعت از روز گذشت
سی فرسخ راه طی کرده از سیرا به سیر وقت انجاء رسیدند ناصر خان از
آمدن طلعه هماون خبردار گشته بهیه و جنگ برخاست و صفوف گداشته^{گداشته}
پیش تازان سپاه جلوریز بلبان شان رفته در طرفه العینی سلک جمعیت^{الشان}
پراکنده ساخته جمیع کثیره غرضه شمشیر و ناصر خان با جمعی از روسای اسدیه زنده
و تنگ گشته بقیه راه فرار پیش گرفتند و تمامی اردو و اسباب ناصر خان و^{لنگر}
بکوه خطه دلیران انتقال یافت و بعد از سه روز که آنجا ماندن مفروض بود
بودند و غرق نیز بموگب و الا پوسته متوجه پشاور شده و غرضه نرفت
پرور از بر تو با هیچ الیه نظر رنگ ناله فرمود و ساخته طالی افرا که در پناه
معرض سمع و اور دارا فرمودید انچه چون جماعت کفریه جار و ملک دار البرز کوه

تقدیم رسانیده خلایع فاحره خسروانی و سبب نازی نژاد باستان

وزین درین و کمر خنجر مرصع و شمشیر باد عنایت و نوار شجاعت و کمر و

اوسیدول و ایالت لاهور بدستور باد محول و موقوف گشته فی الدوله

کشمیر که مردم کشمیر حکومت او کناره گیر وادی اطاعت بودند بر سر و

وز لاهور توقف داشت باز ایالت اتمک سرافراز ساخته رودخانه

و نا صرخان صوبه دار که از جمله کرفاران و در رکاب نصرت اقران میبود

مجدداً بصوبه داری مایل و پشاور سرزمندی و فوجی را تعین فرمودند که بکشت

معر و ضبط کشتیهایی پنجاب پرداخته مترودین را روانه دارد و مظهر

خانم در بیان وقوع جنگ لطافی فیما بین اعلی حضرت محمد شاه

هندوستان و کیفیت تسخیر شاه جهان آباد و وقایع آن ایام است

بنیاد بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بحیط تسخیر آمد بعضی استادگان

پایه سر بر کردند و نظیر رسید که حضرت محمد شاه و آلاجه پادشاه هندوستان

از اطراف مالک مشغول جمع آوردن سپاه و عازم مقابله موکب نصرت

پناه است موکب جهانگشا روز جمعه بیست و ششم شوال از لاهور

وارد و دختایان زرف عبور و در روز دوشنبه بیستم ماه ذی القعدة

رسید شدند و در اینجا بزرگه تحقیق پیوست که محمد شاه با سید هزار مرد

و دوهزار زنجیریل جنگی وارد محل موسوم بکرنال و پانی پت پنج منزلی شاه

پنجاب بدون سفینه و کشتی عبور میسر باشد اما بر تمامی قایق اقبال
خسروی و هر یک ازین رودخانه ها نمونه بحر و خار و شعبه دریایی
بود معبر و گذر پیدا شده و در آب با باد و اسباب از آب کشته
بیچ شهر از کس از سپاه لاهور در اطراف آب و نیز آبادی و کسری و کسری
قلعه کاچه سرانامین عاقبت ساخته راست خوداری و فراخته بودند
قزاولان موکبها و این بد افوا ایشان پرداخته در اساس قراران
خاشاک کار سیل می امان کرده و کوه و لاله نیز متعاقب از آب کشته
در آنست رود و نصب سادات سپهر نمود کشت مقارن انفوجی کشتی از
جنوب هندیه بر سر کردی زمیستار سلسله جمعیت را انعقاد داده با دوزکرا
ناظم صوبه لاهور می آمدند در ملک پوشش کرده ای لاهور شهر و دیده قزاولان کشته
فیما بین کار بستینه و آوینا انجامیده ایشان نیز بیاران کشته می پوستاند
مگر بعد و می که با قضا و قضا از حلقه دام کمند دلیران را می بستند بعد از
ورود موکبها و این بحوالی لاهور که بانج ساله مار مفر کو که غر و جاه گردیدند
چون معارضه خلعت با نور دیده کفایتان وکیل مهمات خود را بطلب
امان بدر بار غروشان فرستاده خود نیز بجهت سامی استان ملک میان
فانز کتبت لک روپیه و چند نخیر فیل کوه پیکر با نقایس و هدایا
و دیگر بر سر پیش از پیشگاه حضور انور گذرانید و لوازم خدمت و انقیاد

سرا تو قف جمعی از یک تار از جلالت نشان در آنرا ای از روی مرصع
غزق اولی پیدا کرده چون از برای نور نگارنای شش فرخ صاف
چهار کرده آن تمام جمل و شتمیل بر یک شاه بار یک و دو کرده و یک
از پیشه و راهش همواره بود سر و کمان شربا شران را دو دست کرده
از جانب شرقی و غربی آمده می محمد شاه دستا و که هر یک سمت خود نگاه
جا و مکان سر و دل و هموار می زمین و کیفیت جمل و میدان جنگ یا تنه
در برای عظیم آباد خبر کوکب دلا رسانند در روز و شب و ده و ده و ده
جانش از شاه آباد متوجه تانیر و کرده گشتند در کیش و سیر و
هنگام صبح از منزل مزبور لای آسمان ساهخت یافته قول آمد
بشاهزاده نظاره سیر و تقوی و جمعی از خوانین را سایه کزین جلالت
دای مسایلان خال شاهزاده ساختند خود با فوجی از دلاوران یکست و
گشته و در برای عظیم آباد شدند و چون محل نور شتار باط عظیم بود که
در حریر آورده بودند حاکم ابدار و ایالی انگارن یا سخام قلعه در باط نمود
گفته بیکشی بر و اعت حکم و الا قوتی محسن آنجا عیب به همکشان
انور جان طالب امان گشته بیابوس و مایون سر و شتار در و در و در
قراولان با و در شربا شران بیانی نشان حاکم و عید و هر یک
کازار و می محمد شاه بدست آورده و در نظر اقدس و در و در و در

چون رودخانه فیض که در میان دیک آن را بشمارد و جاری
از جنب کرناں و آن اطراف و دیگرین ممکن شد و در آن حصین
دو غارین تربیه داده و تمامها را در محیط اردوی خود شامل تمام
از قصبه اردو و در میان شهر اردو و قصبه اردو و در میان
حصین اردو که تا بحال بوده می شود و رفت و آمد در میان
و غنوده حکمرانی را بر عرض رسانند و بعد از روانی با خضرت ایشان حرکت
روز ششم و نهم از شهر حرکت و در دینار و ابرار
دوازده کرده و چهارشنبه نهم و دهم قصبه انباله شست کرده و کار
سی کرده مسافت داشت کشته مردم محترم و بنه و اغروق را بر سر کردی
فتح علیخان چرخچی باشی و جمعی از سرکردگان در آنجا کشته شدند
و هم از انباله حرکت و پانزده کرده و بیست و یکم اردوی
بیان ساختند و از اولان در همان شب بخت بگالی اردو و جمعی
رسیده موافق کیش سیاهکری در کوشه کان کین بهم و لیری در آنجا
ادبی را قتل و چند نفر ازنده دستگیر کرده برای عظیم آباد شست کرده
تا بیست و یکم توقف و شب چهارم و پنجم و ششم از شکر شست و چند
از اولان و در و گرفتاران را بخور و الا آوردند که تحقیقات و باقی از
بعل آمد پس معتمدی را روانه برای عظیم آباد و اولان اعزام فرمودند که در آن

فتون و توپخانه و اسلحه و تمام عزم آمدند و محمد شاه دارد پانی است
فی الفور جمعی از سپاه طغریا به مقابل او مامور شدند و هر چه چاه و خانه و
کامیس اطراف اردو محمد شاه چاهگاه سپاه حضرت کش بود که از کوه
فکنار سرور زنده گرفت می آوردند اما باز همان شب بر سر کوه فرستادند
صبح روز شنبه پانزدهم از آن منزل حرکت و چون رودخانه فیض تا
دریای چین یکفرسخ و نیم فاصله از صبح که کوه جبالگیر عازم آغاز حضرت
قتون حضرت مومن راسته قول قرار داده شاهزاده نصرالله میرزا را این
که از جانب شمالی دریای چین تا حوالی کرناال آمده وایت قرار افراز و شهر
کشور گیر مابین رود فیض و چون راه سیر مکیان کردند نظیر ساختن تپه
برای ملاحظه جایی لوریت و موضع جنگ عازم اردو محمد شاه شدند
قواعد لایکه شب بر سر راه بر مان الملک عاهد خان مامور شده بودند و اردو
و خبر آوردند که عاهد خان در نیم شب از بیراهه خود را بارودی محمد شاه رسیده
قواعد لایک بعباد رسیده بسیاری از کسان و اسباب او را اسیر و غارت نموده
پس آنحضرت نیز از محاذات محکم محمد شاه که شش شرقی اردو می آمد باطل
یکفرسخ که میدان مسلح بود برای نزول اختیار و بر وفق امر اقدس نصرالله میرزا
با قتل همایون ملحق و در آن موضع نصب لاری قرار کرده در آنجا می ماند
اکله میشود که پیش لایک نمودن و در آنجا قرار گرفته اند و حواله پیش

چون ^{از} استخبار بعمل آمده بود ضوح پوست که محمد شاه از دست بر و قزاقان
پیدا من حصن کرناال کشیده همان را که مکان محکمی است مابین عافیت ساخته
شر با شرا نیکه ملاحظه سمت شرقی و غربی اردوی او کرده بودند بعضی رسانیده
که در دو طرف می باشد و زمین مسطح که شایسته نزول کوکبه نصرت است
و قابل میدان جنگ باشد نیست چون راهی که بار و محمد شاه میرفت
منتهی بختل صعب میشد و مرضی طبع اقدس نبود آنحضرت اراده کردند که از
سمت شرقی اردوی او متوجه گشته در اطراف پانی پت که مابین کرناال
و شاهجهان آباد واقعست در میدان وسیع و عرصه همواری دو سه روز
نصب کوکبه فیروز و رفع رایات عالم افروز نموده اگر محمد شاه بمقابل ^{سوی} آنجا
پروازند و الا از همان راه رایت توجیه سمت شاهجهان آباد دارند
میکشایون روز دوشنبه چهاردهم قبل از طلوع فجر از منزل منور حرکت و از
رو دخانه فیض گذشته در دو فرسخی اردوی محمد شاه مکان هموار سطح دیده
خیام فلک احتشام را در آن مکان افراشته خود با خیمه نواز و لاوران نظر
فرجام تانزدیکی معکرمحمد شاه جائیکه علماء و بیر قواء و بچانه ایشان نهادند
نوباد پایی جلالت و در چهار قطار ساخت بشکرون شکرگاه ایشان نظر
تحقیق انداخت بمقدور دولت بازگشتن حکام شام بعضی رسید که بر ^{الملک} برمان
سعاد تخان که صوبه در خیمه ملک و معظّم امری هندوستان بود با کسی ^{میران}

شدار آمدند مرد سپاهی غبار حرمین مه کا و ماهی فلک چرخ آمدند کشتی
سراجیم بگویم نیره دیدی غروب غم وین و لوله چرخ هشتمین آمدند
ریات کلون پرند ساحت سپهر شفقگون ساخت تخت چرخیان زمین
مانند چرخ فتنه جویشور انگیزی پروغند مبارزان خودوار دست راستها
ملاک حش و دند سرای دلیران مانند کوس و غم چو کان توایم ایسان
عطشان شدروس برشان مانند جباب و دریای خون سرگردان هرگاه
که سوار تفک میشد جابک سواری با از مرکبستی پیاده سیاحت و ایستاد
توپیکه دمان انش فشان میکش و بزبان شرده برق هستی خشک و تر میگوید
انقصه از ابتدای طرنا انقضای چهار پنج ساعت نایره حرب و انش طعن و ضرب
و شتعال و سیف و سنان دلیران برافشانی و خیم افکشی اشتعال داشت
تا اینکه سعادت از لشکر بندیان روی بر تافته یکباره بجانب ابرام
بر مان الملک و شاه محمد خان برادرزاده او که در هر دو جبهه قتل قرار داشتند
بهان خوبا و اقربا و اتباع خود رنده کرد و خاندوران که سپه سالار و مدار سلطت
هندوستان زخم دار گشته یک پسرا و با مطهر خان برادرش مقتول و
عاشور خان ولد دیگرش قهید آسار و رانده خودش نیز روز دیگر بکشت
ان زخم کار که افتاده بود در گذشت و در صلی خان برادر قشون خاص
پادشاهی و شهید او خان افغان و یادگار خان و میرین خان که در

بنیمنی را برتافتند و نو عرو را ماده جنگ شسته سپه سالار زندو شان ^{میدان}
سوار قشون خاص ^{مجلس} از خوانین عمده با عانت او از جا بر آمدند قشون خود را
به دست کرده با توپخانه های سنگین و نظام زکیین مقابله پرداختند و محاربه
نیز نظام الملک که صاحبقت صوبه مالک دکن و اعظم امرای آن دولت بود
و قمر الدین خان وزیر الممالک و بقیه خوانین صوبه داران با جمعیت از جدا و
و قیدان مست بان و توپخانه و اسباب آتشخانه بیرون آمده پشت بقورغان
خود تسویه صفوف و ترتیب نظم را با بسویف کردند و از دحام و جمعیت
ایشان بجای بود که نیم فرسخی که میدان جنگ بود تا مسکرا ایشان نشست
صفت سیاهی میدادند و همچنین طول سیاه اندوده نیز یکفرسخ بنطری آمده بود
کشوفیروزی که آرزو مند چنین روزی بودند فی الفور جمعی را بصانت اردوی ^{همان}
مقرر و سر و بر آسته درع و مخفر ساخته بر آهلب کردند و خرام سوار و قول
همان مستقر صولت نصرانه میرزا و جمعی از خوانین نامدار گشته توپهای کوه توان را
که میدان جنگ محل آتش فشانی آن شعبین برقی آهنگ نشسته در تحت ^{شاهزاده} لای
و آلتبار که آهنگ نشسته درایت آیت یومید فرج ^{فرشته} بخیر الله عمر زدم کاه
و خود با فوج طفر قزاق و مبارزان عرصه کین و توپهای جلوه متوجه میدان
و عازم موکه رزم و او در گذشتند زبس عداوتش کمر بستگان بود ^{سخت} کمر
خون چکان بود بردن رفت از هجوم صف کشیده مرده برهم زدن از چنگ

در ویدیه پیشگاه سجود آنحضرت نیز تا بیرون حیمه میانگشایم
و غلام خود را از آنجا که دستگیری در چنین مقام شایسته این دست
دست آنحضرت را از روی تکلف گرفته در مسند همایون بنشین
خویش ساختند و در حقیقت تمام اعتبار کل هندوستان بدست نصرت
دولت بزرگوار محمد شاه جانش آن روز در حیمه مقدس همان
آنحضرت بود اگر امانی که از جانب جهان میربان در غور چنین مهمل
بود بعل آید باز محمد شاه بعد از طریع ک خود را محبت کرد اما افرام
منصوره همان نج دست از محاصره باز نداشته محمد شاه روزنامه
بامرائی که داشت از اردوی خود کوچ کرده عازم اردو بنی ظفر شکار
پاسدای حرمت آن خاندان و لایزال خیمه نشین پادشاه و لاجا
و سر پرده حرم محترم او در حوالی معکرت اثر قرار یافت عبدالباقی خان
زنکنه کذا عظم الامر ابو دیا جی مامور گردید که همه جا همراهی رکاب ^{بارش}
منوده بلوازم هماننداری و شرایط خدمتگذاری بردارد و از آنجا روز چشمنه
نیکو رایت جهانگیری بجانب املی که بشاهجهان آباد شتهار و اردو
روز چهارشنبه هشتم ^{مهر} سال ۱۰۸۰ مقرر گردید که عز و جاو کشته روز دکن
توقف حضرت محمد شاه برای تدارک لوازم مهمان مرخص شده پیشتر
گردید در روز جمعه نهم ماه از باغ فرور ^{مهر} عازم خازیان از ابتدای تابستان

و اعتبار عیان و عاقل بکجایان و علی احمد خان که از امرای معتبر بودند بکار
صدفراز خوانین و عظمای دیگر و سی هزار تن از لشکران ایشان ^ض
شش هزاره اکنون کشتند و جمعی کثیر ببلد گرفتاری پوستانند محمد شاه با نظام ^{الملک}
و قمر الدین خان وزیر اعظم چون قریب بار دوی خود تسویه صفوف
و علام را اعلام صولت نموده بودند بمسکرو خویش بازگشته دست بذیل
تخصی زدند و خزاین سجد و مریدان کوه پیکر و توپخانه پادشاهی و امرای
که بر سر جنگ شده بودند با غنا غنیمت بسیار و اسباب و اثاثه فزون از شمار خطه
صرف در آمد و تا حضرتک عمه میدان از وجود سپاه هند خالی و اجساد
لشکران دشمن گردید بعد از وقوع این نمایان چون محمد شاه اطراف فرغانه
خود را بمورچیل و خندق و توپخانه استحکام داده بودند خسرو گردون شکوه
انجم کرده سپاه را اذن یورش نداده از چهار طرف محاصره اردوی او را
ساخته به تسد داده فرار نهند به پرداختند چون کار محمد شاه با طرار
انجامید روز سوم خلع سلطنت از بر کرده و افسر و رسی از سر بر گرفته با
خوانین و امرایا استظهار تمام وارد درگاه سپهر اقبال گردید و در حنی که
پادشاه در بجایه عازم دارالامان حضور اقدس بود بمراعات ^{نسیب} و ایالتی
حضرتین تحقق داشت از جانب حضرت ظل العرش شاهزاده نصر الدین میرزا خان
اردوی هائون با استقبال آن پادشاه فرخنده خصال شافیه کام

خشک روی شتا و سپاه سرد مهر زمستان که باد پیمایان عرصه جهان
بهواداری اسفند از بسهی قدان ریاحین که در دوار الخلافه کلزار بر طرف جویا
باز نزل کشوده بودند دست یافته شاخ و شانه اشجار را بشا جره در هم
شکستند و رونود او باشن همین در محلات خیابان چمن دست تطل
افراخته سینه کلزار بر خمهای کاری چاک چاک و کلگون قبیایان چمن را
از لباس بار و برک عریان و هلاک ساخته از حب غنچه میان زر بر آوردند
شب شنبه و هم و بچه که عید نوروز و اضحی مقارن اتفاق افتاده بود خسرو
زین افسر مهر تقصد دفع فتنه شتا از خلوت برای حوت برای حاصل
خرامیده نو خواستگان قوی باز و قوی رسی یمنان کران صبا و شمال
را به نسب آن شهر غارتگر یعنی دیماه فرمان داد ثابت قدان اشجار از
غنچه و تیر که عمود و سپر برگرفتند و صاحب کلان لاله و کل از تاب غنچه
چهره بر او وخت از جا بستند و تیغ بند آن درختان از شاخهای
نیزه برداشته میان تنه چیت بستند قویدستان چار بگو شمال فوج بر
جوی زمستان ساز و برک خویش کردند و بدان صاحب شوکت کلستان
و دلاوران صنوبر لوامی کلگون پرند در گلشن افراخته بچار سونی بازار
رومی آوردند خار و گیاه که جنود سلطان دی بودند از غلبه هجوم حیرت و
بهار بر جا خویش خشک ماندند حرف زمستان چار باشی که خود را

دولت سراسی پادشاهی سال بسته پادشاهی قیمتی ارز و بختهای گرانها
و نهمه نفی از سر کار پادشاهی انداختند و قلمه را که از متحدان طبع
پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و دار الحلاقه سلاطین این
هندوستان بود مقر کوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در میان
قلمه جا داده در روز پنجشنبه و دو موکب اقدس جناب محمد شاه سفره
افتاکی در بزم ضیافت گسترده خدیو جهان و در بعد از انقضای مجلس بدین
آنحضرت پرواخته فرمودند که موافق عهدی که روز اول ^{سلطنت} قرار یافته
هندوستان باز جناب پادشاه تعهد کرده اند آنچه شرط آمد و در رسم است
بمقتضای ربط ترکمانی درباره دولت ابدی پوند کورکانی بعمل خواهد آمد محمد شاه
مراسم تکریم و تسلیم تقدیم رسانیده بشکرانه این عاقل که تاج بخشی را علاوه
بخشیش یافته تمامی جواهر و خزائن و اثاثه پادشاهی و ذخایر سلاطین که در
دستگاه سلطنت موجود بود معضل ساخته بمعرض عرض در آورده بر رسم نیایش
و ایشا کرده هر چند که اہمیت کان خاصیت بحوال خدیو بهمال نظر اعتبار
کنوز و خزائن که جمیع خازن روی زمین با عشری از اعیان بران برابر نمی
نمکنند و اما آن تیار مندی از قبول آنها در چید اما بنابر مبالغه پادشاه
اعینہ آن مسئول نقش پذیر قبول شده مقتدران امین بضبط خزائن و بیوتات ^{نقش} ^{نقش}
و قایم نوی کل مطابق سال فرخنده قال هزار و صد و پنجاه و یک ^{سوی} ^{فوج}

شوق ار است با چهره برافروخته و عارض تابناک بر پشت خنجر
برآمد خسرو بهیال با هیأت خنکین و صورت همکین سوار یکران جهان
چما و خنجر که از آن خیزه دارد و بهرام صوتان کیوان آثار مال بهر جا
بهلال آساکته مسجد میان بازار را بقدم قدم سجود خاص و عام
ساختند و در آن مکان بعد از تحقیق اینک حرکات و دوشینه از کدم محله و از
چپ جماعه صادر شده و لیران را فوج فوج به تنبیه انکرو نصین و امر
عام المحلات فرمودند شور و آشوب فزع اکبر در میان شهر بد آمدنی
در و دیوار عمارات رفیع عالیه نفش سافها گرفت و مسکن اصحاب
صفت خانه زبور پذیرفت بنامی دلکش بزور نشا شراب نادانی
مست و خواب افتاده و کور و اناث مانند زو ماده زنجیر شوی در گرفتند
سراییک طعنه بر صورت میزد و بعد مریج و کاوی ملان قصور یافت
خوضها شیک از چشمه سار لطافت کوثر آب میخورد و فواره جو شمعون شد
و بازار جهریان و راسته و بازار و دو کاکین تجار و ارباب مکتب و تمامی اسواق
شهر بخیطه نماید درآمد عاقبت آن کرده باغی چار آسا با تش خود سوختند
و این دیوانگی مانند شاخ بید همچون آویخته و اریاست گشتند و بشرا این
شرارت و دزدانها برآمد و موثر آه و لهامی فروخته چون شد
دو دختک و تر سر فک کشید الحاصل از دروازه اجمیری الی در مسجد حاج

بود در گرفت یعنی شعله کهای التین دو دانه و سرور زمانه در آورده بودند
سینه طرف عصر خدیو زمانه منزل محمد شاه را بقدر و مسمیت انتاب شک
بت الشرف آفتاب بخند و شام آن روز دهر دور یک فتنه عجیبی رخست
و نقش طرفه بر آنکست تفصیل این اجمال آنکه در شب سینه یازدهم بدون آنکه در
یکشنبه یازدهم بدون آنکه از جانب محمد شاه اشاره یا از طرف معارف
واقع شود و لوله فتنه و غلغلده آشوب بلند گشته جمعی از عوام او با شش
شهر باهل اردو پر خاش کرده بعضی از خید منصور که در داخل شهر نزول نمود
بودند در او نخته در میرا سیم دست دراز می کوتاهی نکردند و چندین کس از
شکریانی را به تیغ نافرمانی و خجرتا دانی نتیجه قربانی ساخته خون ایشان
حاشی شب عید و خضاب دست امید نموده سر پنجه دلیری را به همان
نیکین کردند و از آنجا بپای تهور سر بر فلجانه شاهي رفته فیضان را
گشتند حکم و الا صادر شد که جمعی از دلیران در سردروب محلات
مانند خیل نجیم که پاسبانان محلات مدارات فلکند تا صبح کاهان
دیدند از خوابسته سیار و ثابت قدم باشند و نگذارند که احدی از
غاربان یا از منبج خود داری بیرون گذارد تا فردا به آنچه مقرر کرد
عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب که قهرمان قهر آورد صبح مهر از دل بدر کرده
بقصد انتقام تیغ در نیام بر کشید خدیو خوشید از سر کین سرور را به لباس رخ

در روز و غیرت شب قدر ساخته هر روز قیدان کوه بیکر و کاهای قبل سفر
و شیران از در مهتاب و کرکدنهای صاحب صلابت بچک انداختند و روز یکشنبه
و پنجم ماه فروردین شاهزاده بدین شاه و آلاجه رفته بعد از انقضای مجلس
ادب این سلسله علی خندان و دارید و وزیرین جواهر شاه اوله زیور قامت
شاهزاده و آلاجه ساخته چند قطعه الماس نیز تکلف و سه زنجیر فیل و پنج اسب
با ساخت مرصع برای پادشاهزاده به پیشگاه جلوسیدند و شنبه و شست
و ششم ماه فروردین معارفه سعدین واقع شد حاصل در عرض خرد روز که ضابطان
خراین و بیوتات از انجا شغل مقرر فارغ شدند حاصل بحر و کان و طوف
ازین و سمین و اجناس چند ان بقلیم ضبط و رآه که محاسبان او نام دفتر
نویسان افهام از حصه و احصای ان عاجز آمدند از انجمله تحت طاعتی بود
که کنوز کیکاوسی و خزانه دقیانوسی رونمای جواهر شاهوار آن را محاسبیت
و رایام سلاطین سابقه هندوستان دو کرد و جواهر که با صلاح اهل هند هر
صد لک و هر ملک عبارت از صد هزار روپیه است صرف ترصیع آن شد بود
و همچنین لالی سلطان و الماسهای زرخشان که نظیر آن در خزانه هیچ یک از ملوک
و سلاطین سیف و عهد وجود نداشته بخزن دولت نام در منتقل شد امیر ^{و خرمین}
دولت و اعیان داران خلفه و رایان خود را می و صویداران مالک را
نیز کرد و مالکها از نفوذ و جواهر و مرصع آلات و نفایس اسباب کشیدند

و چند محله بزرگ و کبیرا عوضه شمشیر شدند از هنگام طلوع شمس عظیم زمان
غروب زمانه این محله پر شور و شکر به شرب می رسید و در کند و کوچه رفت
و در شب قتل و تباها سر تقصیر می شد هنگام شام که نصف المصوره لکد کوچه
قهر و آتش جمل عوام برق خرم زندگانی شش هزار تن از خورد و بزرگ شهر شده بود
اما بی نجا در مقام استبداد و پادشاه و اوجاه و سلطت نظام الملک و قزاقان
در صد و شفاعت در آمده استناب آتش جهان بود غضب پادشاهی بر لال عفو
بخش فروشت و فرمان و ادای قوت راه بر میان کران لشکر شورش
و ابریک در تصرف شکرمان بود تمامی اسیر و او با و لیامی ایشان نسیم
کو یارانه بدفع کردند چشمه باز سراد مساکن انطاویه پسند سوخت و چون شب
شورش سید نیاز خان و اماد قمر الدین خان و شاه سوار خان که از اطمینان
هست بود بر سر قلیخانه رفته مرکب قتل قلیخان باشی و برون قتلان شده
در خارج شهر در جایی متحصن بودند عظیم الله خان و فلاو خان کازا عیان
دولت کورکانیه بودند بحکم و الا ما مور بکرفتین ایشان کشته موم الیهما را با
ضد و هفتاد نفر گرفته بدربار دولت حاضر کردند که همگی عرضه تیغ داشتند
و از وقایع بهجت افزا اینکه محذره سر پرده کورکانیه بهجت شاه مراده نصر الله مرزا
خطبه کرده به تهیه اسباب سور و ایرایش نرم سرور پرداخته کنار رود جرم مجاز
محادی الوان دیوان خاص را تماماً چراغان و تانیکهفته ایام و بیالی عشرت

مجمع داسپهان تانسی تراود عنایت و مجلس سرودانی ادراسه حضرت

محدث شاه رطلب و دبیرت مبارک تارک ادرابا فرسلطت سریند و نقدا

نیز بره مندا ساخته جدهر و کسیر مرصع زیب میان اوفرمود و بر ووش

اورا بجواهر کران بها چنانچه معتاد سلاطین مندا است زینت دادند و تاج

نکین پادشاهی هندوستان واکان کان بضرقتش تفویض کرد و تدمیثا

بعد از آنکه سر با سرورسی است استعدا کرد که چون بالطف جناب

نادرسی دوباره صاحب تاج و تخت و در میان سلاطین جهان فیروز تخت

شده ام ممالک آنطرف آب اتک و دریای سند از حدت کشته تاجا که

اسب و دریای منور بدریای محط اتصال میباشد بعلاوه ولایات بهمه و بنا

و قلعات تابعه بر شکمش در سلک ضبط ممالک محروسه ای تنظیم و انضمام

یابد چون اکثر ممالک سمت شمالی دغوبی انگ از قبیل غزنین و کابل همیشه و غل

محروسه می شد آنحضرت نیز قول و ضمیه قلم و قدرت فرمودند و شرح و تبیقه

که محمد شاه مسوده راقم حروف بدولت و الاسپرده دزخانه عامه ضبط است

این است که قبل ازین بنندگان اعلی حضرت قدر قدرت کیوان منزلت بهرام

صولت مرج سطوت مشتمی رایت شاهنشاه جهان سلطان سلاطین

پادشاه پادشاهان ظل الله اسلام پناه قاقان سکندر شان اسکان

بارگاه السلطان الکیم و الخاقان الاعظم نادر پادشاه خدایه ملکه

بارگاه حضور ساخته بعد از قیام سعادت خان محل بهبود آورد
و کنگه و فرستاد و دیگر و یک اصطلاح ایران با قصد هر از تومان
با فیلان که و آن و اسباب بیکران از صوبه مرید که متعلق سعادت خان
بود بخانه عامه رسانیدند و در ایام توقف از خزاین سلطنت و شکست امر
و صوبه داران و وزیر و یک مساوی بازده کرد و بکار همایون انتقال یافت
و جوهر و خزاین و اسباب کار خانجات و اثاثه سلطنت مقداری خطی که
فوق از جمله تحریر و شایسته سرکار چنان پادشاه فی نظیر کردن سریر باشد
بیکار پادشاه و آلاجه کذاشته باین وسیله جوابت بر روی بیوت
همه کورگانیه کشوند و بطما و روسای لشکر که مصدر خدمات شده اند
افعامت شایان عنایت و مهموم غاریان مظلومین مساوی مواجب که اردوان
داشتند و بخدمتکاران اردوی همایون نیز بقرار نظری شصت دویست و صد روپیه
برسم انعام مرحمت کرد دیدار خاص و عام اردوی بهر حشام و خور و در یک
موبک نصرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال از خزینه جود و کجبه احسان
به حال اهل کجی و در یافت نصیبی عمل نموده و بایان مال الله
و بسم حصول مال ساخت و انعام مرحمت انجام بکلی و ابیات ایران
یافت که مالدومات سه سال اهل ایران را عموماً تخفیف مقرر فرمود و در روز
شنبه سیم ماه صفر و کجی امراء و خواجهین دولت کورگانیه خلایع فاخره و شکر

سپت لندا و از ای انیمسنی تمامی ممالک سمت عربی رود و آنک دریا
سند و ناله سکر مشعب از دریای سند که عبارت از پشاور و بنکشا
و دارالملک کابل و غزنین و کوهستان ساکن افغانه و هزارجات ^{مقله}
بکروه سکر و خدا باد و باقی الگار و سیرجات و ساکن جوکه بلوچیه و غنیم
و ضوبه و ارالامان طتان با جمیع قلاع و مواضع و قرا و مزارع و پرکناات
بناد و از ابتدای شایع رودخانه اتمک با کل دریای و اماکن که از آن
آب مشعب میشود و اینهارا گرفته تا حدی که دریای سند و ناله سکر دریا
محیط اتصال دارد و آنچه بر جهت از جهات باریاد و ابره و سمت غربی
سند و ناله سکر واقع شده باشد مخصوص آن دولت نادره و ضمیمه مالک محروسه
آن سلطنت قاهره نمودیم که من بعد کاشکان آن دولت خدا داد و بندگان
ان استان سپهر بنیاد مباشر ضبط و ربط و ولایات و پرکناات مزبوره و توجه
حل و عقد مهمات جزیه و کلیه مالی سکنه و رعایا و ایلات آنها بوده انما
این دولت ابد قرین ممالک مستوره را از ولایات متعلقه این نیازمند
درگاه اله موضوع تسلیم امرونی با بالکلیه از آنها مرفوع دانسته پیچیده
و خل و راموره ولایات متعلقه و پرکناات مزبوره و سکنه و رعایا و نماینده ^{صل}
قوات و شهر و هر می سند و اوجت و سایر ولایات که در جنب شرقی و
اتمک و دریای بکروه سند و ناله سکر واقع شده متعلق بمملکت ^{ستان} هندو

اینها بجهت بعضی امور رسیده اند این نیازمند درگاه اله فرمودند
این نیازمند نیز متوجه انجام آنست که بعد از آنکه محمد خان ترکمان
قدار برای نابو اوری و ایدو کردید و کار گذاران ایشان را
توقف ایچی و قطعی جواب نامه کوشیدند در مقام تعادل برآمده و محکوم
مخالفت کردند تا آنکه ورود و موکب همایون آن علیحضرت بحدود استان
اتفاق افتاد و قصبه کرناال مقتضای قضایا فی فریقین و جنگ سلطان واقع
و نیز جلالت و طغیان شرق آندولت بیروال طالع گردید چون علیحضرت
پادشاه کشید جا به بزرگ اهل ترکمان و سر حشمه مدعی و احسان بودند
ایشان مستطیر از فتنه طاقت و مجالست نرم ارم نظیر همایون ایشان
بهره و کشته با اتفاق در و در این است شاهان آباد و تمامی جوهر و خزان
و نفایس و کون و ما تمصرف سلطنت هندوستان را بر شکش موجب تفصل علیحد
منتقل بآن سرکار و نشان ساختند آنحضرت حربه الاتماس این نیاز
بعضی بحیطه قبول موصول و در عالم ایلیت و اتحاد و جنسیت که مراعات
سلسله علیه کور کانیه و مراقبت و دوحه ترکمانیه مطمح نظر قدسی منظر ایشان
میباشد تا ج و نکیست سلطنت هندوستان را حکاکان باین نیازمند درگاه
مفوض و موکول فرمودند این نوع علیه که از پدر در باره فرزند و از برادر
به برادر می آید از آن شهنشاه بلند جا به نسبت باین نیاز درگاه اله ^{توقع}

لطمان آن بحر زلف را بر تافت کشتی بکرم و الا کشتیها از او طرد
و افواج با کشتی و کبی بر در آغاز عبور کرده چهل روز موکب خبر میدادند
طرف رود با انتظار گذشتن خود مسعود و لشکر توقف انداخته در هشتم
ربیع الثانی بنا خدای لطف یزدانی خود نیز بکشتی نشسته از آب گشتند
بدو صفه اینکه همه جا عبور موکب و تخم شکوه اند و امنه کوه واقع میشدند
از پی هوا بحدی اشتداد داشت که ار شدت آن مرغ نفس از طیران باز
میسماند و جوشن آیین در بر دلیران توقیفیه می شد ذکر یا خان ^{لاهور}
ولتان تاسرود حساب در رکاب فیروزی انتساب بلوادم خدمت
پرداخته از اینجا رخصت انصراف یافت و چون به پیشنها د خاطر ^{قدس}
آن بود که بعد از فتح تسخیر هندوستان با انجام کار ترکستان و خوارزم
فقه و تشوب خراسان بود پروازند لهذا از شاه جهان آباد بخارا
هنر و کشتی سازهای صاحب وقوف روانه بلخ و مقرر نمودند که کشتیها
فلک منظر در ساحل رود آمویه مرتب و مهیا سازند تا رایات ^{نکش}
وارد آن حد و دشود ابو الفیصل خان پادشاه بخارا از شنیدن
این خبر بحر تحیر غوطه ور گشته با استخبار حالات موکب همایون حاجی بوقاشی
نام معتمد خود را بر سفارت با عریضه خلد ص نشان بدر بار غوثشان
روان ساخت و فرستاد و در بیستم جمادی الاخری وارد پیشگاه سپهر ^{نخون}

خواهد بود در چهارم محرم یک هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری سال مسیح و یکم از
جوسن الا نوشته شد و در همان مجلس همه امای و اعیان دولت کورگان
را بخدمتگذار می و رضا جوئی حاضر مقدس باد پادشاه و الا جاه ترغیب و لالی
نصایح مشفقانه که بکار مملکت و دولت آید و رسم سلطنت را شاید آویزه
کوش ووش پادشاه و اعیان آن دولت ساخته مقرر فرمودند که سده و پنجاه
که در ملک هند بنام نامی شاهنشاه جاری بوده با اسم شاهی محمد شاه خوانده
شود و احکام ~~مطابق~~ مشرب خدمت و انقیاد و انحضرت خطاب بصوبداران
اطراف و زاجا کنان از موقف اعلی عرضد و ریافته ارسال کرد بدینجهت
را برادرانک دارایی تمکن داده و جمعی از منوران و ارباب صنعت هندوستان
بلازمت رکاب همایون مقرر ساختند و روز شنبه هفتم ماه صفر
وظیفه ارشاد جهان آباد را به مراجعت افراخته بانع سالامار را بمقر قوام
سریر غزو جاه فرمودند و همه جهت پنجاه داهفت روز توقف رایات جهات
در شاهجهان آباد اتفاق افتاد بعد از ورود و کوبه همایون به هند راه را
ساخته همه جا رود خانه های پنجاب و آنک اجسریه از دامن کوهستان
که نسبت بسایر اکنه سلاطین داشت متوجه مقصد در مسیت و هفتم ماه صفر
کنار رود خانه پنجاب به سوزیر آباد مضرب خیم پهنیاد گشته بعد از آنکه
نصف سپاه از آنک به سه چون موسم برسات و شدت طغیان آب رود حوصله

بخت آنیکه در آید و خبر همان ماه عروجه شاهزاده و رختی خیر از نظر
 پیوست که ایلیارس خان دالی خودم که حرکت موکت و لاجبایت و
 کاهی و همیدان را خالی تصور کرده و محبت موفور و هم کوه و
 محضات خراسان وارد و طریقی و در حین که شاهزاده خدمت اقدس
 گشته و هم ~~محضات~~ بود در هر است ایخراش شده با قوجی از
 بغرم حجاب و وارد حسن ایلیارس خان از طرف بیخ غرضی آمده بود
 طرفین یکدیگر برخورد و دوش از شکر این ایطرف و دستگیر و یکیده
 تقریر که فتاران و رود موکت شاهزاده بر حسن معلوم ایلیارس گشته و بگری پای
 جرات پیش نگذاشته بسمت ایچید روانه و قلع و سور و قلعان را که
 مابین نسا و ابورد واقع است محصور و بطرح پوشش و افکندن شورش
 انقله محکم بنا را گرفتار لجه شورش ساخته اگر چه المانی در قلع داری میگو
 اما آنها نوقت دار و غه تحمل در شهر ابورد برای خبر گیری حال قلعان با جمعی
 سمت قلع موده از اتفاقات در آشنای گیر و دار کرد و محبت دار و غه نظر
 ایلیارس در آمده تصور آنیکه موکت شاهزاده است که بسروفت او سینه
 او در سرفرق دولتش می افشاند سراسیمه ترک قلع گیری کرده مانند
 برشته بخوارم رفت و جمعی کثیر از او زخمیه کسان نواحی دست تطلو و کشته
 بودند و صحت نیافتند که جمعیت نمود و ملحق شوند و در گوشه و کنار عرضه شمشیر

و فرمان همایون در جواب او بنفاد مقرر گشته احدی از ملازمان دربار
نیز با او رفیق ساخته نزد پادشاه منور روانه و اعلام فرمودند که چون
ان سلطنت مآب از خانواده قاتلی و نقاوه و دودمان جنگیز حاکم
تکن او و خیریت مملکت منظور نظر اقدس و توجه جانب ترکستان مقصود
ضمیمه مقدس میباید هرگاه با اعظم قوران بقدم فرمان برمی آید
والا آنچه در مشیت الهی گذشته باشد از قوه فعل خواهد آمد و بعد از ورود
بنزل حسن ابدال من محال انگ مکنون خاطر انوران بود که برای ایشان
خبر فتح هندوستان و انصراف موکب کیتی ستان ایلی روانه مالک روم
وروس نموده در علم قرب و جوار از جواهر نفایس انوکایت رسد بکلیت
پادشاهان آن دیار و مستند مقارن آن چابار و عریض از جانب
والی بغداد مشعر بر وفات علیم دانشان فیلی ایلی روم در سیواس و تو
او با انتظار صدور امر محمد بن بطریقان درگاه فلک حاس رسید لهذا
حاجی خان چشکنک چرخمی باشی جلوس حضرت پیش رو را مالک روسین
و مساوی دوازده هزار تومان حکم حساب این زمان ده الف و چهل هزار تکه
باشد جواهر و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل برسم ارمنغان بکلیت آعلی حضرت
پادشاه سکندر جاه روم و معادل آن برای پادشاه خورشید کلاه
روس ارسال و در بیستم ماه رجب ایلیان عازم گشتند و نیز از خبا

آنجا عده باشند تا ایات نصرت آیات طهره هرگاه شود و شش
مضرب بر اوقات عتبات گشته به انتظار آمدن نواحی و در حین
خانه و خزاین و در و اید استانبول و سایر شهرها مال اردو می آید
با قیامانه و توپخانه و دیگر آلات جنگی و سایر کالای پنهان و
کالان در باره نامه خان مقدره و ادب با محلی که خوانین نامدار و علمای
ماوراء النهر و اهل قفقاز و یار ساخت عازم است سینه شدند در بیان
حرکت موکب و آلا بجا تیرسند و گرفتار می نمایند و در اوقات حال
و ملک خدا یار خان عباسی رسیدار شدند و ایام تولد موکب همایون در
اوزه با بجان و همچنین از بلاد آباد که طوطه جهانگیری و کیتی ستانی آنحضرت در
اطراف قفقاز شتهار داشت همیشه عوایض بند بار محلی فرستاده و م اردو
میزد و در بنو لاکه هندوستان مسخر گشته ممالک هندوستان بعضی ولایات
بانی دولت روز افزون منتقل گشته بایست که سنگ کوان از دامن باطن
روی عقیدت بقدر جهان ^{تک} اما از غلبه خوف و هراس و هجوم تشویش و دود
خیالات اسلحه خاطر راه داده جسم سائی گریانس سپهر ماس بر باز و چون
حال سینه از محال است کرم سیر و بنازی ضمیمه مالک خود گشته و گشته موسم
نیز آغاز سرد روی نموده فصل اقتضای سحر کرم سیر میگوید غریب است
پیشنها و خاطر خطیر شد و نان همایون بنهاد و از این یافت که محمد قخان

گشتند پس ایلات جهانگشا بجانب مقصد اعتدایافته بحکم هایلین رودند
جسرسبه جنود طفر نمود قوج فوج نماز مرور و عبور کردند چون کوهستان
آن ناحیه بسکنای افغانه یوسف رسمی اختصاص داشت و انطاغیه با جمعیت
موفور و عدت غیر محصور بودند در عهد سابقه همیشه مصدر انواع فتن و فتنه
و شر و شور و پادشاهان سلف در غلبه ایشان معترف بقصور بود برای همان
بنامدیب انجمنه دیورشت وحشی خصال که در حوزه ممالک محروسه
داشتند تعلق یافت افواج قاهره را کرده کرده بساکن ایشان حال
آسمان نشان تعین فرموده اکثر انطاغیه پایست پادشاهش عمل کرد
عمران سرکشان هم اغوش تیغ اجل گشته بقیه روسا و سرخندان پناه
انقیاد گداشته و فوجی عظیم از انطاغیه بخدمت رکاب انتساب متبایران
موسکب هایلین از راه پشاور و خیبر و جلال آباد در غره ماه مبارک رمضان
وارد دارالملک کابل و در انجمنه نامی سرکردگان و سرخندان افغانه
انقلابت شرف اندوز جبهه ساسی استان و مورد عنایت بیکران گشتند
و همه جهت از ولایات سمت غربی که بدولت غلیبه در پی اختصاص
داشت چهل هزار نفر از طوایف افغان پشاور و کابل و جماعه هزارجات
و باقی ایلات کوه نشین در سلک طاعت انقاد داده روانه هرات
و کس تعیین فرمودند که در انجنا مشغول سرانجام ضروریات و مایحتاج استعداد

نزدیک بدای امان و کشتنهای بسیار جمع و سفایر هر چه را بر
و باره بهم بویست تو خانه هایون و عمد و مستحقان تو خانه را با
از روی دربار و آنه و از منزل مرزوری جهاکت را بجانب بیجا
عزیزخان نهفت داده در بار و هم ماه مرزور و سیره غار یخان هرگز
وایده دولت ساختند عزیزخان و کشتن آن و بار روی نیاز کا
فلک قدر آورده تمام طبعات آن نواحی و عرض راه که از سوا بوق
کشتی معتمد و در مقام خود سری و استبداد بودند مقلد داده انقیاد
کشته مورد عفو و امان و اسمعیلیخان و غازیخان هر یک بدستور سابق
بر منیاری و سیرجات خود فانی شده مشمول عاطفت و احسان شدند
از آنجا که خدیو بهمال را از مبادی حال شمه کرمیه آن بود که سالکان طریقی
صلالت را اولاً بمنهج اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت تنبیه و پر داز
و اورا از شامت سرکشی آگاه سازند فرمان عتاب امیر بخدا یا رخا
اقرآن یافت که در هر باب خود را در بدو رعایا ملک که قمار و رطه شور
ساخته حکم مبارک را تمیز نمایند بنابر مندی و هیکل کردن امید داری
و سر مندی ساخته بدربار محلی شتاب در چهاردهم ماه ذیقعد محفل موسوم بکارخانه
مخیم سرادقات سلطنت کشته در اینجا بوضوح رسید که این نجات در کوشش خدا با طاعت
از مفاد ما بفعلم نصی خبر داده و با غوای تسو لبات نفسانی نسبت کجوات

یکبار یکی قاضی قشون فارس و کرمان و کوه کیلو به و بناور و حکام
که میای غیر مستطاب و داد راه خشکی و توپخانه و اید قشون با اعراب
و کشتیهای دولتی در روی دریا وارد شدند و تهیه شوند پس رایات
جهان در دستم و سواران و سواران از کابل حرکت و با توپخانه جلو
از راه بنکش سرحدات روانه شدند و بنکش وکیل و وزیر
ضبطه داخل و مالیات صوبه ناصرخان روانه شد و در فرمودند
موکب همایون کوچ بر کوچ بر اسم جمال راه نور و طریق مقصد
با وصف اینکه تمامی آن سمت مشتمل بر جنگل و کوهستان صعب بود
بعنايت الهی و رفد بازوی همت شاهنشاهی توپخانه را در کمال است
از آن موضع گذرانیده و پنجم شوال وارد دیره اسماعیل خان گشتند
اگرچه اسماعیل خان اول و همه قلعهداری پرداخت اما چون ثبات
و قرار خود را در برابر طوت خود فرمودین اقتدار از قبیل معاملة
خس بانار و مالی آن سرزمین را مانند کلاه بقمه داس و تیغ تشبیه
یافت بار و شاه دیره بدایره اطاعت در آرند هر چند که در کنار
دریای آنک که غلبت است مقصود ضمیمه جهانک شورش مفت کشی
بنا بر ملا حظه خرم از مطاعل شکاف حمل نمیدین کوه توان کرده همراه
آورده بودند که در همین ضرورت یکبار اتصال دهند اما چون دیره

تیه حیرت و مجسم غفلت گشته بعد از آنکه موکب فلک کوکبه بنار و دیده مراد ^{شکسته}
در سنگها و کوهها و درایت عقاب بیکر خود مانند مرغ لنگیده و طایر ^{باله}
از نفس قوه برکوشه بام فرار گشته آغاز پیشانی نمود که شاهبازان اوج
و شکار بی که پیش از آن سگر جلالت اثر بودند در خارج قلوب و
رسیده و او مانند صغوه شکسته بال تدبیر بسته دیده خود را بقلعه
رسانید و بعد از آنکه بغیر از نیک ارصد و خطل شاهین حوادث با شیان
حضیض جناح کریزد راه نجاتی برای خود گمان نموده با سران طایفه دست
بر دامن استخوان زده بپایوس اقدس سر از زمی حست و تمام خراین
سیم و شدات لیلی و کوهر که در روایای زمین پنهان داشت ^{اضبط} بکلیه
در آمده همه جهت یک گرد مستحاور و بتجول کنوران کنوز عامره انتقال یافت
پس موکب همایون روز پنجم در کجای ^{عظمت} عطف عنان کرده خدا یار ^{عظمت}
هم بر کسب همراهی کاب اقدس مأمور گشته در شانزدهم ماه فروردین
بتائید خدای یگانه با فتح و فیروزی وارد لارکانه شدند و در میان وقایع
چون مثل طایر سلال هزار صد و پنجاه و دو سلطان زمین افراسیاه
روز جمعه است و یکم ذیحجه سده هزار و صد و پنجاه و دو بهی مربع نشین ^{عظیم} شاه
حل گشته عذیب باغی که از حد آباد چمن مانند مرغ اسبان کم کرد
سرگردان کوی حرمان میبود با هزاران نوا صیت کامرانی در اطراف

روزی در نهاده پست و محکم رسید و عروق با شاهراده نصر آمد
در لایحه نگارنده خود با فوج از غارتان حیره در شش پست و یکم
بتحقیق لغت و کشتن از دریای سیاحه عسکر و با همایی بر دشت باو
و لطف دریاچی سندانم خیره و سینه و صورت در نقش غار راه پیکار
و هفت روز با لغار آنسافت بعد در محلی کرده وارد شهرزاده پور و
عوضه شکست انجان خدایار خان در بار محلی آمده بود ضوح پوست که
ریش درون او اصلاح پذیریت و عمر کوت نام محلی که در دشت بی آب و
موقع و بجات مشهور سی فرسخ از آب آباد و آن است مجبورانکه موب
جانبش از ورود آن چنان سزیمینی عاظمی بود از راه دیگر که آبادی
مکان مزبور فتنه افکاره پایانه عافیت ساخته خود جهان چاه روز شنبه
هشتم آمده ساه منصور بر داشتن آب و اذوقه امر کرده صبح بلدی
لطف الهی از شهرزاده پور روانه دآن اوز و آن شب لغار کرده روز شنبه
سیاعت اندوز که شده کوالی در کوت رسیدند با وصف آنکه خدایار خان
بود که رخت نریت بقدری که کشیده تمامی بهر و ذخیره و خزاین خود را
در چاهها بسیار عمیق که طناب هم بفرمان شکل سیدی مدفون ساخته میا
بود و حالت منتظره برای او باقی نماند چون همیشه سرخه تانیدات
خالدان دولت را که قمار کند فقیر ساخته خواهی خواهی بدست میداد

در اعانت و آمده بحکم فوت ولایات سند و تته را بر قسم انقام
داوه تته را با بعضی از محال سند بخدا یار خان مرحمت و امداد شاه
مخاطب و از ساحت و یک سمت سند که بلوچستان اتصال داشت محکم
بلوچستان غایت و شکار پور را با بعضی از مواضع سند که در جانب علیا
شعه بود بخوانین داد و بدمه تفویض و قامت ایشان را بجماع نوازین
و اقطاع استند چون حیات الله خان ولد ذکرا خان ناظم صولایه
و ملتان در سفر شاهجهان آباد از ملزمان رکاب اقدس و به نیابت
والد خود بصوداری ملتان فایز و روانه ملتان گشته بود درین اوقات
بموجب امرهایون مجدداً در لارکانه بخدمت والا پوسته در سفر عمر گشت
نیز طریق ملازمت همپوده در چینی که موکب منصور از لارکانه عازم عمر گشت اتفاق
افتاده بموجب حکم اشرف شرف اندوز تلشیم عتبه سعادت شمول و مطالب
و مسولات ایشان در حضرت خسروی بجز انجاء موصول گشته در باب
و انقیاد حضرت محمد شاه بایشان تاکیدات موکده و سفارشات بلیغیه
و حیات الله خان که اسند عالی غلامی نموده بود مخاطب شاه نواز خان
که دیده رخصت انصراف یافته در الملکان عریفه از جانب محمد تقی
چکریکی غلام رسید که آمدن سمیت سند صورت تیسرین برفته در امر کمران
و در انجا ملک نیاز حاکم آن محل در مقام قوه کشی رآیده مشارالیه غرضی از

باغ بلند و از ده ساخت و عاقبت نزار که در حضرت دارالملک کلین
میگشت بطوق بندگی سرگردان ازادگی برافراخت رسول شمس مبارک
دارای فریدون بار و وصول بیای تخت کلزار کشوده و سلطان یا قوت
تخت زمر و قلم کلین تکیه زده بنم خود می و شکفتنی بر روی حکم و شکار
کلشن آراست و مالک دینار غنچه قلعه را بر روی لشکر بیع کشیده از خود
افشانی متقبل باج و خراج گردیده و ساخت کلزار از رسن کلهای عباسی
بندر عباسی شد و نوران زمین چمن به ترکنازی خود قوی نامیده
قرلباش کل بدر آمد و هزار میان وی که غار ترک صحن چمن و بقیایان
کلشن بودند سرپوشتن کشیدند و در جان تنک چشم شکوفه و از بار بجا
که کشیدند کلهای نافرمانی فرمان بری اختیار کردند و اراک صحرایین
روی لطاعت بدر بار سلطان چهار آوردند چون از ابتدای کار که مشعل علم
افروزانند دولت نوره از روال آیدات روشن و بر ساخت حال
جهانیان ضیا افکن گشته و طریقه مرضیه انجالب است که هر یک از گردن
که باین دولت خدا داد سربرگشتی بر آورده عاقبت بزور بازو
اقبال شاهنشاهی از پادشاهان ایشا نزار از عین مروت و شکر می کرده
بر صدر کا میابی جامید دهند درینو لا که خدا یار خدا گیر و اسیر تقدیرند
لطفت خیر و آنکه در کاخم ششی دوست و دشمن بر سر بهانه است با او از

کاروان شکستهای خویش ساخته با این سبیل بختش راه نبرد سپوید
و باستان خواقین بجهه کاشش توسل بجوید و در ایام توقف محکوب الا
فرستاده باد و الا جاده شاه با تحف و هدایای مرغوب
دارد و کار جهان پناه گشته چون برادره رضا قلی میرزا در خلال
تخلال مسپان ممتاز و والی بلخ نو با و خوریزه از بلخ پر شکستش انفاق
خدمت خدیو کرد و در فراز نموده بود چند سراسپ کوه توان بادد گشته
حوزه بلخ بجهت سرکار پادشاه و الا جاده ارسال فرستاده اند و دولت
مغز ساخته رخصت انصاف دادند در بیان انصاف مولایان این بجا
ایران و غلبت سمیت بخارا و کرستان مرست نشان بتابدات
قادر سحان و دفاع آن عهد و زمان بعد از انجام کارمند و فراغ از
اطاعت سند میان ملت تشیع مالک و دران بسته فرامین قضایان
بتحاد پوست که از جمیع مملکت محوره از اسپای اسلام و ملوک آنچه میشود
بجهت غازیان نصرت نشان و تدارکات سفر ترکستان در هر است حاج
نیانده و شاه برادره رضا قلی میرزا که بر بنیابت سلطنت ایران فایز بود در
او ان موجب امر اقدس و سلطان که توسط معنوره است توقف
داشت که هم ایام قتل و را در انجا به نهایت رساند و هم مهمان علی انبار
انجام کردند و مقرر شد شاهزاده با قشونهای خود در هر است محکوب و الا

بر سر او تعیین نموده بر او مسلط و او را بخلفه اطاعت در آورده
بنابر احتیاط از انقضای موسم در اغایات و از راه دریای بند
برگردانیده خود در کج و کران توقف در حکم و اله نافرست که چون
کار سندی بر وجه اتم و اتمل فیصل یافته بشون را بر خصیصه با شتمال
وارد در کار سهر مثال شود و چند روز نظر بجات ان سرزمین و امور
سپهر زمین پرداختند هر چند که کامیابان میوه کامرس جانبانی که کلید
کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقدار ایشان است هیچ کس
از کثرت اندوز می میوه رنگارنگ ستمذات جسمانی و سیرستان سرای
نفسانی فارغ نیستند اما خبریکه شتر از سایر خطوط مرغوبات طبع بین خدی
کامر میباشند از جنس فوا که خرزبه است که بان رغبت تمام دارند چنانکه
در ابا تم توقف در تعداد مکرر از کار سهره که فالیزان را رتبه فریت
سایر بلاد است خرزبه بعد ادمی آمد در اوقاتیکه رایات عالمتاب
هندوستان میبود از بلخ و هرات و مرو این قافله جلالت در راه و
کوه پیکر کران بار خرزبه با نفیس این بوم و برشته چاشنی بخش ذائقه دور
و نزدیک بندکان در گاه میکردید دیگر اسپ خوب است که پوست میوه
الغرض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون بمعنی مفهوم شنا
و معلوم دوست و دشمن گشته فرمان دایان اطراف اسپان تازی ترا پیش

خراسان باین امر نامزد و حکام کرخستان و اذربایجان را نیز
بجاءت و همراهی ایشان مامور ساخت پس در وادار و صفر
مؤکب مظفر نادرا آباد را بت اوز طر کشته روز دوشنبه دهم
وارد هرات و جولای کهنهستان بفرخی شهر مقارنیه کیتی سنان کرد
چون سبب محض شاغل ملک تاخیر و بدو شاه داده رضاقلی میرزا
مورد مقرب و قریب بپوست حکم و الا نفاذ شد که شاهزادگان نامدا
شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا با عقیقلی خان و لد اکبر ابراهیم خان که
به ایالت ارض اقدس سروازی داشت مقید بودند در رضاقلی
نکشته رود تر دارد هرات شوند و در رضاقلی میرزا از راه زور آباد
ترانیه بادغیس بمؤکب همايون ملحق گردید شاهزادگان نیز با عقیقلی
در هجدهم ماه وارد خدمت حیدر اوجزند و بشف تقبیل باط مقدس رسیدند
لشکر بیان تخت نادر چی ن تخت طاووسی که در ایام سلطانیه ^{ستان} ساخته
صورت امام و بعد از شاهجهان آباد بجا هر خانه همايون انتقال یافته
بودست بخدمت شاهنشاهی که با ورنک نه پایه فلک پست ترین پایه جلاد
شان خود میدادند بران خلق یافت که در برابر آرزو و کمالیق ان
و شایسته جان شاهنشاهی خیر و زنج باشد مکمل بجا هر اوجار و لالی شاهزاد
ترتیب و بخدمت بعد از حرکت شاهجهان آباد بکلم همايون اوستادان صنایع

[illegible]

راه نورد و ادوی در دانه مقصد باشد و در سبت و هفتم ماه نورد و کتبها

بمنزل گوی که به بخار است از این زمان و در این زمان حکم می آید

نه در زمان ساقی و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

استان بوسی فایز و مقبل خدمت کشته بخار فایز و مقبل خدمت

اختصاص یافتند و در منزل نگه داشتند و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

کار و مهارت پیکان جوهر نگار مندی و ایرانی بسرا انجام آن تخت و حمیه
لوهر آیین پرداخته و مدت یکسال که ایام راه بود بهمت خردی از لای
نظان کوهرهای درخشان که هر یک با خراج اقلیمی برابر و در بهار و صفا
با کمر شجر آغ ناه و لعل درخشان افتاب سر می بود در کمال زیور و تزیین
داده و خمیه نیز در خوران مکل بر دارید ابدار و کوهرهای شاهوار نقش پذیر
انجام ساخت و تخت نادری موسوم گردید و در دیگر آن خمیه آن تخت
نصب کرده و چند روز مجلس شاد بر روی شاهزادگان آراسته حایل های ^{کران} بهای
و بار و بند کامرغ کوهر همین که فزون از حوصله قیاس و تخمین بود و ^{هرا} بگاه
عالی تبار علی قلینخان عطا و دار السلطنه هرات را چون چون تختگاه
خاقان مغفور شاه رخ میرزا اولدا میر تیمور کورگان بود سبب بیامی ^{العین} تفرقه
صفت و جهاندار شی شاه رخ میرزا که همین فرزند شاهزاده رضا قلی میرزا بود
عنایت و مکر دار الضرب هرات را بنام نامی آنجناب فرمودند و بعد از
طی انقیادات شاهزادگان کرامی و ابانصرالد میرزا مرخص و مقرر ساختند که
در هرات مکث کرده در انتظامی میزان که هوایا عبدالل یا بدروانه از نص ^{آسی}
شوند پس آیات نصرت آیات در سب و معتم ماه مزبور حرکت کرده عارم
و کشتیهان نیز از رود آب به بحر کلیف رسیده فوجی از غلجیان کشتیهان ^{کلیف}
عبود و مأمور شدند که همه جا ازان سمت آب محاذی اردوی اهما یون

علیه فایز و نیکین و افسر سلطنت رسیده چون از زمانان چکیر و وودان

ترکانه بود و خدمت جلدی در مجلس منوشال یافت بصیقل نقداست خدیو

زنگ روانی و قد و قوس طاهر کرد و بعد از مجمع و دسای و نقباء ارکان

شکاه حضور آمدن و حبسه سالی سلطان کرد و در شان مقدس گشته خدمت

یافته بحیمه و منزلی که برای خان و اتباع او مرکب شده بود معاودت کردند

روز چهارشنبه بیت و دوم ماه موکب عز و جاه از آن منزل کوچ کرده

نیمه سخی بخارا محکم ششم و دهم گشته ابو الفیض خان بخلع و بالابوش

و کمر خمر صغ و استیای شاد با ساخت و زین طلا بر بند و امر او

او نیز عطای خلعت شمشیر و خنجر و اعطای ثابته برده شدند و با

بقیه محکب جهانگشا ابو الفیض خان آنچه لازم خدمت و مان

بود تقدیم رسانیده جمع کثیری از ایلات ترکانه بخارا و سایر ممالک ترک

سواره و مسلح آورده از نظر الور گذرانیده هر طایفه با کردگان خود

ملازمان، کاتب نصرت انتساب نظام یافتند و امر و الا نفاذ شد

پیشتر توجه ایلات همایون برده بخارا سان رسانند و چند نفر از ترکا

ان حاجی را بلا خدمت رکاب اختصاص داده از راه خارج و روانه خراسان

شدند و احدی قدرت نشد که در آن از سلسله انقیاد بیرون کشد و همه

جهت بیت هزار کس از او بکینه و ترکانه بخارا و بر قند و باقی ولایات

شده حکم و ملاذ عرض به روز حسین بر آب انوار مرتبه افواج قاهره انعام
 عبور کرده فوجی بمحافظت چار و حیانت سرب و ضبط جمیع محمولات
 ماورس شدند و چهاردهم ماه انحرث ماورس مان و خاصان کشتنها
 بخاران مشرقتی و ایرانی مشتمل بر شین و عمارت و کمال صعب
 و مهارت مخصوص کوکب مقدس به نقاری و طراحی پرداخته بودند و از
 از آب عبور و حکم اتالیق و زبرد مدارایه کارخانه سلطنت توران بود با
 از نقباء اعیان بخارا در آن روز وارد و در بازار شرف و بلشیم عتبه علیا
 و بخارا فخره و لوازمات خدیوانه بهره مند گشت یک روز از بجا مکت و روز
 حکم را با رفقا مخلص ساختند که ابو الفیض خان را شطرنج و شطرنج شایسته
 شایسته بدر بخت کرد و دو مکتبایون از راه قراکول کوچ برگزید
 بخارا یکشنبه دهم ماه چهار و پنج بخارا مضرب اوقات جلال گشته چون
 ابو الفیض خان فوت معارضه را از خود مسلوب سپاه ترکانه و اوزبکانه را کرد
 از اقصی ملک خود فراموش کرده بود در جنب حیره دستی شوکت شایسته
 معلوم یافت خبر انقیاد بخاره و نیکو با حکم اتالیق و تمامی خواجه زادگان
 و نقباء و اشراف و فضات و در آن جهان خود بحیث تمام از باب اعانت
 و خدمت پذیری به می آمدید برگاه سهر حشام آورد و کفرخی اردوی
 روز در روز دوشنبه هشتم ماه طرف عصر از آن کفرخی یافته تقبیل عتبه

سیده خلافت شده بود که در کابل بعضی از افاضه انجام دادند و
 صواب بود که در این شهر است و این طایفه قلیخان جبار را که جاکر قدیم
 القدر است این دولت ابد بود و بسردار می تعیین و زمام اختیار ممالک
 شمالی است آنک را از حد شتاد و بسند و پشاور الی قندهار می رسید
 و دفع و باین دولت خداداد مشغول گشته بود و توفیق و جمعی بکار می گماشت
 و توفیق از غازیان بهرام انتقام را با او امور ساخته روانه فرمودند که از راه
 حصار رفته قشون ترکانه و اورک بیه حصار و قوادیان را که برودگان ^{الطایفه}
 مستعد انجام آن شده بودند ملازم کرده روانه خراسان و از آنجا تمام
 مقصد گشته تنبیه بر کشان آن نواحی بر دزد و بصوبه داران کابل و
 حکام آن ولایت فرامین مطاعه صادر شده که بدستور سابق در ^{مشغل}
 خود مستقر بوده تابع امر و نهی سردار باشند و مقرر شد که ذکر یا خان صوبه دار
 لاهور و ملتان از آن طرف آنک را سردار فرود ازین طرف با هم برین
 و بطریق موافقت سلوک مسلوک داشته آنچه متضمن خیریت دولتین باشد بعمل
 در میان تو به موافقت است محارزم و تسخیر آن و یار بقوت بدوی
 چون در اندیشه ساطع هر دو سال در میان اکثر اوقات دست فرسودگان
 و باطل تلاش و در آن کج و کرکات و در آن کج و کرکات و در آن کج و کرکات
 آن کرده و قصد نظام از آن جماعت کهنون همی خدو داده و شکوه

از کامیابان خدمت رکاب شرف اندوزان ملازمت از دوش میمنت
نصابت به نسبت خراسان مامور شد و در پارتو هم حسب تازگی
ابوالفیض خان را خلعت اقبال طبعیت زینت امتیاز و اعتبار و فوق و
بافکر کوه کار زیور افخاریافته اختیار مالکیت شمال رود و موید
با و محبت و چارچوب باقی محال جنوبی اموی را ضمیمه مالکیت کرد و فرمود که
بسمتور پنج ولایات تابعه آن بدولت علی مدد میعلق باشد و چون
سلطان سابقه نودان اباعلی خطاب خانی مخصوص بوده اند از
کرامت تارک نام ابوالفیض خان را با فخر خطابشاهی هر چند ساخته و حکام
بتمام ولایات ترکستان تعین و جمع که از روضه پیر گاه سپهریاد
آید متعدد خدمات شده بودند باز به ستیاری عنایت در ممکن حکومت
تمکن دادند چون علیقلی خان که بشرف در زادگی انحضرت سر بلند می
در آن سفر از سعادت اندوزان خدمت والا بود در خاطر اقدس خلوص کرد که
از صدق و دو دمان خانی در سلک اردواج او در آید ابوالفیض خان
همچنین را نامه بامانت دانسته بقاعده و قانون سلطنت و راه و رسم
ترکمانیه دوشیره مقصود او شبستان حصول پوست و دختر و کیش که در محله
بود بخد مت حرم حرم سرار و عصمت مقرر کردید و در سفر خیر اثر خولدم
آنچه خاندان چنگیز خانی در سلک پادشاهان حرم نظام یافت چون بیرون

بر باز می انجامید پس حدیو بهمال از قول همایون جدا گشته با فوجی از
یکه تازان کزین و جانبداران موکب طفر قرین بمقابله نکاوران کیز عرصه شور
شدند یکمیدان اسپ فاصله مانده بود که حصار ثبات و قرار انطاویه
مانند و پور شکسته که بهوای بطمه سیل از یاد آید بزور صد مرتبه
ان سیل بی زینهار شک یافته روی بر تافتند و لیران جوار بتاید
و فرمان شاهی بمقاومتشان پرداخته جمعی از ایشان را از قفسه تانبا
خس و خازندگان فی التل در گرفت و فوجی را حلقه کند و لیران بهم نغی
در گرفت و فروزنده بسیاری به پیشگاه عرض پوست بغداد انکه تیغ
تیز و لیران انطاویه کردن کش را از سر و کرده روز دیگر در همان منزل که
ایستادش هفت فرسخ مسافت داشت برای ملاحظه اسرو اختراجه توقف
و روز سوم عطف عنان کرده وارد اردوی همایون گشتند و چون ^{رضایه} قلعه را
باصطیاق دیدن نصر الله میرزا برادر کامکار خود که از هندوستان آمده
و بهرات توقف داشت غالب ملاقات او را طالب بود لهذا امر ^{نخست} گشت
با علی قلیخان روانه مشتمد مقدس و زیارات جاکش با تظلم عبور بقیه ^{منصور} فوج
و بنه و اغواق که در عقب مانده بود پیر روز دیگر در آن مکان توقف و هزار
فروند گشتی که قبل ازین بامر دلا برای سفر خوانیم تریب یافته بود بموچخانه و
و ذخیره از حد افزون که خوراک دوست و دشمن بود مشحون گشته از روی آب

یجود خصوصاً درین اوان که ایمازس والی انجا در غیبت موکب میایون
سرا که بیان نماید سر می بحدوده بغرم و زاری قدم بحدود خراسان
که داشتند و داشت و الا نمت تسخیر و تدبیر الملک کمال قلع و داشت
نظام مدام ترکستان در شانزدهم ماه حیدرکب فیروز محب از ظاهر
بخارک کوچ کرده منزل منزل خوارزم و بعد از ورود و بخواجسته می
تا سوره و ازده فرسخ مسافت داشت با نهایی سلطان خیر میامع
سید که ترکمانیه خوارزم بسر کردی محمد علیخان اوشاق با اوزکبیه انجا
اتفاق کرده با جمیع تمام و اردشش فرسخی چارچو شده اند خدیو بلند
بجود شنیدن این خبر نه و اعزوق را مقرر داشتند که لوج بکوج متعاقب
شوند و خود با فوجی منصور نظام سپاه را در راه نورد و ادبی ایفای کار
یک ساعت از روز که شدند از سر حیدر علیخان روز بتظار گذشتن افواج
قاهره در ناخیه چارچو توقف و روز دیگر چشمت بیت و یکم ماه مزبور باشد
بغرم تنبیه آن جماعت اعلاای لوای خورشید ضیا کرده بعد از ظهر آنروز
که علامت کرد و سیاهی جمیع سپاه خوارزم معلوم قرار و لان کشته خبر رسانید
مقرر شد که غازیان شراب شران که مقدمه الجیش معسکر نصرت اثر و پیشرو
فتح و طفر بودند با جماعت در آویخته ایشان را از روی صوفه و غرم بدست و باز
مشغول سازند تا آنحضرت بد وقت ایشان رسید و دست بازی آنکرده

مقابله میکرد اما طایفه عرب که در باقی دهکانه آن ولایت که در کم خردی
ورنیا ده سر می نهاد بودند یغرم دستپاازی پامی حرات پیش گذاشتند اخضر
نیز میمنه و میسر و قلب و قول با همان ترتیب که داشتند از رفتار بازداشتند
خود بدست باوچی از جهان سپاران جلدوت پیش و شیر شکاران دست
ادیشه بر راه با جماعه گرفت سر بسیاری که رفت و بقیه از دست ضرب و لمران
کردن از سر خویش برگرفته به ایلیارس پوستند و از هما بخا بلکت و درنگ
نور با قلعو خانقاه که از قلع خمه خوارزم ما بین هزار اسپ و خیره واقع است
رسانیده لشکر خود را در خارج قلعو فرو آورده نصب خیم اقامت کرده
موبک بایون آنروز در همان جنگگاه کشت و روز دیگر صبح بر سر قلعو خانقا
ه ساعت از روز گذشتند حوالی قلعو جلوه گاه اشهب ترکمانی و لمران
کشت ایلیارس نیز با تفکیکی زاده از حدود جمیع اوزبکیه و ترکمانیه و توپخانه که داشت
ما چهار روز گذشته و او نیز در آمده غازیان موبک نظرشان با اشاره آمدن
جلو نیز جمعیت آن کرده نگاه بر انگیز گشته بعنایت بازوی اقبال نیز وال
جانبازی آنها بفره از پیش برداشته جمعی از ایشان را ببلدی کشیده و ده
و یا فنا کردند و بقیه بخانه که داخل قلعو گشته از همان راه وارد نمودند قشون
نصرت نون ایشان را تعاقب نموده جمعی را نیز در آثای که نیز عرضه تیغ بکند
و سرورنده بسیار با سر بر کرده با جماعه آویزه نیزه و بسته خم قراکستند

امویه روانه حدود خوارزم و کوه بالا و چهل بیت و شش ماه باد بهر
از کنار امویه کوچ بر کوچ عازم مقصد گردید و در سیر و هم شصان موضع
مشهور بدیوه بوسی که ابتدای محو خوارزم است منبرک اوقات
دولت گشته چون ایلیارس والی خوارزم پیش از وقت تمامی او را بکینه
دشت و خوارزم و آنرا جمع و در قلعو هزار اسپ که تا دیوبوسی
فرسخ مسافت داشت مستعد جنگ گشته بود و در دیوه بوسی بکشت واقع
شد که شاید ایلیارس از قلعو یا بعضه جنگ گذارد سری گرفت دیوبوسی
قورغان ساخته کشتها و ذخایر زاید و غرق اردو را در آن
گذاشته و در شانزدهم جانب اسپ نهضت و نیم فرسخی قلعو را متحرک و
رزم جو فرمودند معلوم شد که والی مزوریای جلالت پیش کشیده و قلعو کش
چون قلعو مزبور مستحکم خاکریز محکم و حصار بود و آب امویه اطراف آن را
احاطه داشت و یورش بردن تا قلعو دور از رویه حرم نینمود و لهذا
کشور کیر کار قلعو پرداخت روز دیگر وای جهالت را بجانب خیمه که
تختگاه ولایت خوارزم و وسط معموره مملکت بود نهضت دادند که
شاید بمعنی سلسله جنبان حرکت ایلیارس کرد و بعد از آنکه کوه مسعود
یک منزلی حرکت کرده ایلیارس نیز از اسپ برآمده از کنار آب امویه عازم
آنست شد هر چند که از اسنیده می خوف از کنار امویه دوزخ گشته چرا

همایون در بخارا شاه ابو الفتح خان و شاه امیر سیاه جاده توران
بحکم والا چندین کس از معتبرین را نزد والی مذکور فرستاده او را براه ایلی
و اطاعت دعوت و در حین غنیمت موکب اقدس بجانب خوارزم از
چارچود و تفر از خواجهکان انجمن برای اتمام محبت نزد والی مذکور رفته بود
مومی الیه مکی اعرضه شیه بیکی ساخته بودند و فرمان شاهنشاهی بحکم علی
از در خواجهکانی بدرآمده او را با بیت تفر از روسای اشرار که در جمیع مواد
بنگام آید افساد بود بسیار سازند و دیگری بطاهر خان نواده ولی محمد خان
چنگیزی که با سلاطین توران بی غم و از خدمتگاران این دولت ابد توأم
بود عنایت و تالیفات و ایماقان موافق معمول با مملکت تعیین فرمودند
و تواج اینکه از خوف در میان آرد و منتظر گشته فوجی از رجاله و سایر
امردوسی همایون خود سر بجانب قوشا فته امک تاراج خانقاه کردند
این مراتب معلوم رای جهان ارای گشته سی نفر از در کشیکخانه همایون
بحکم والا کردن روند و چون سابق برین ابیادش تفریق و در آن کس فرستاده
استداده کرده ابو الفتح خان والی قراق با فوجی از قراقیه و از بکیه اتان تعلقه حصیه
که دارالملک ولایه خوارزم میباشد وارد گشته چون حال را بدین منوال
دیده بود عریضه اخلاص امین مشعر بر اطاعت و اعتقاد مصحوب چندین کس از
معتبرین بدرگاه معلی روانه بعد از ارسال عریضه و اودم فرصت حفته توسل کرد

والی مریوز باور یکی قلعہ حصین گزید پیا دکان رکاب همایون از جا
طرف سویس نامور کشته فی انفور نامی خیام و توپخانه و انعام و زبکیه جمعی
سپاه و رعیت ایشان را که در شیر حاجی خارج قلعہ متوقف بودند
آورد و شیر حاجی را تصرف کردند پس حواله های آسمان رفعت نیز ترسید
یافته توپهای رعد آوازی در دهان و خمپارهای ستاره ریز نشان
سبب شانه و زبرق خرم صبر و توان و خامان سوز حال قلعیان ساختند
و نقابان چاکدست از چند جا بشکافتن زمین و حفر نقب پرداختند
و دیوار قلعہ بصر توپ قلعہ کوب ویران و نقبهای با برج و حصار
و کریبان کشته غازیان جلادست قرین و دیران بهرام کین همایون
کردند تا مالی قلعہ چون خود را از شش جهت در ورطه بلادیدند با کفری
از باب استیمن در آمده در بیت و چهارم ماه وارد درگاه جهان شاه
و المیارس با و صفات کشتی باقیال با تپاه و روز دولت از سپاه
نمیدید باز آمدن خود در حالت ضلالت باقی و در آمدن قلعہ
روز دیگر با شاره اقدس رفت او را بار و سالی او نیکه که با او اتفاق
داشتند خواهی از قلعہ بر آورده در موقف سعادت حاضر ساختند
و چون حضرت شایسته ای اقیصای عفو و انعام فرموده برای
سپاه است راه روشن از بون و امید است چون در چنین موقع

نیز مستخلص و بازاد و را حله مرخص کرده روانه مقصد ساختند و عدد
خراسان بمقتضای جهت دوازده هزار نفر متجاوز می شد که از آنجا چهار هزار نفر را
در قلعه خوه سپردند باریکه و دو آنست ایشان را انجام و ذخیره و ماکول و
ایشان معین ایشان را راه خراسان ساخت در قلعه که در چهار فرسخی این بود
در موضع موسوم به شیشه شجاع که بمقامی مهمت بلند و سرکاری نیست از چند
آنحضرت احداث شده بود سکنی داده قلعه نو بر کوه آباد موسوم کردند و
بانتظام امور خوارزم و انجام مهمات آن ولایت پرداخته چون گذشتن لشکر
زیاده نزد والی باعث تحمیل سکنه و مالی می شد لهذا تمامی وسا خوارزم خود
مستعمل تقدیم خدمات ولایت و مستقبل بوزنم ایلی و اطاعت گشته خدمت
پایان نیز والی با معبودی در آن مملکت گذرشته در هفدهم ماه مبارک
میان از خوه صرف نام نصرت فرجام کرده در چهارم ثوال وارد چارچوب
و بعد از ورود الوی منصور بچارچوب حکیم اتابلق که مشارالیه معتمد علیه دولت شاه
ابوالغنیض خان بود از جانب شاه والا جاه مزبور با عریضه مشکوک دارد
و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه شاهنشاهی و عنایت خدیوانه مبارک
گشته رخصت انصاف یافت و از آنجا رایات جهالت بجانب مهابت
نموده در مر و نیاز محمد خان والی پنج حکم اند خود و کار بر و اعیان مملکت
حالی بشاره اقدس جنین سای غیاث و در با ضابطه و در بطاعت علی اوامر

بجانب خراق معتبر و ذاین خبر که به جمع اقدس رسید و ایامات جهان را بنمایان
نهیست یافته چون مرور ایامات نشود و در این قلوب و زبانیست از دست
کرده اطراف قلعه را بسته با عقاد و در راه بر غاریان جلالت
که در دریای التشن روان تر از آب و شد تر از صحرای کشتند مسدود
کرده بودند لهذا ابوالخالف کشتوند پس خان قلعه مضرب خاتم ^{احتم}
کشد اطراف قلعه را محصور و مقرر شد که نه را حفر کرده آب را از کنای قلع
جاری سازند مامورین با انجام این امر دامن بهمت نبزوه در عرض
اطراف قلعه را مانند کام مرام قلعیان خشک و حوالهای کرد و در شکوه
انجام یافته روز چهارم کله قوب خیمه را از چهار سمت بقتل و از تختند
و دود از قلعیان بر آید و چون الطایفه خود را بجای آب در بحر التشن
در دیده هنگام عصر طالب امان و با کلیه قیود وارد درگاه پیرنیا ^{بود}
غفور و حسان کشتند و حضرت ظل الهی چهار هزار نفر از اوزبکیه کارهای
اعتباری قلع و محاصره را دیده انتخاب و لازم رکاب نصرت ^{نیست}
ساخته خراسان مامور و محصلان شدیدا ممکن جدل تعیین و تمام ^{مرا}
که در عهد سلف از ولایات خراسان نبوده بودند و کور و امانا جمع کرد
هر یک از خویشان و اوریای ایشان که حاضر بودند سپردند و همچنین
سابقا جمعی از طایفه روسیه که قتا قیود و سارا اوزبکیه شده بودند و

اتک واقع و موافق عهدنامه سابق بیادشاه و لایا جاها متعلق در دست
رسانید همین انمقال آنکه بعضی از پکنات واقع در سمت شرقی دریا با اتک در
ازمنه سالف مصارف اخراجات کامل مقرر بود و در حقیقت ولایات طرفین
رود اتک فیما بین دولتین میشد پکنات مزبوره چون در سمت شرقی اتک
و در صوبه کاهور واقع بود سیالیه باین دولت روز افزون حواله شد که بعد
مدت مذکوره باز بدولت علیه که در کانیه متعلق باشد همچنین بعضی پکنات
الطرف آب متعلق به هند و سند میبود ناصر خان ناظم صوبه کابل درین
انصراف موکب همایون آرهند و سلطان عرض داشت عا بخوده که پکنات
متعلقه که مصارف کامل طریق او بود استمرار و بدولت علیه تادیر میگرد
سپیل او در حضرت نادریه موقع قبول نیافته این سخن با نهامی مقید
بمجلس حضرت محمد شاه رسیده از آنجا که آنحضرت تقاده و دومان بزرگی و حق
شناسی بودند در ارا می حقوق و عنایاتی که از اعلیحضرت شاهی بدولت
ابد بودند کور کانیه بعمل آمده بود آیینی را مفتنم داشتند برای مزید التیام
داران لامحد و شتا و سند فرامین نوشته مقرر داشته بودند که پکنات
مزبوره را که صد و بیست هزار تومان متجاوز مالیهات و مدخل آنها میشد
از ممالک و بلاد و دهانتا و سند و غیره مدخل حمزه کدورت شاهی
و ضمیمه ممالک ظل الشاهی دانند و همچنین از جانب قمرالدین خان وزیر اعظم

دارشاد است بهیه از موقوفه اعلیٰ الشان شده مرضی گردید و موقوفه والا از راه
حکایت و میاب و کوچکان که مسکن قدیم آنحضرت است متوجه مشهد مقدس گشت
بعد از ورود بکلات هر چند سابقا حکم نمایان عمارات عالی و انبیه فیه
در آنجا ترتیب یافته بود مجدداً طرح بازسازی و مسجد و باب و در آنجا
بختی حاکم والا ناخته شد که کارکنان در اتمام آنهای جمیل بطور رسانند
و در آنجا سکار یکی و عمال نخوه آبادین و برای هر یک از سکنه بیشتر آنجا
جنود سرشته معیشت معین و امور آنولایت را منتظم فرموده از راه عزت
خوشان وارد یادگان و چند روز پس از آن برای آنمکان پرداخته
در او آخر سوال وارد ارض اقدس و فرات و زطواف استانه مقدس گشتند
چون بعد از فتح هندوستان قنبدیل مرصع میناک و رقبه مینایی سپهرت
طلایه و مهر طعنه میزد همچنین بعد از تسخیر ترکستان قفل طلای که هر اکین مرصع عجا
نمین ترتیب یافته نذر روضه رضیه گشته بود وضع هر یک در مکان موضوع له
فرمودند و از وقایع ایام توقف آنکه قبیل از ورود کوکبه والا فرستاده از
جانب پادشاه والا جاه هندوستان با اخلص نامه و تحفه و هدایا و چند
رنجیر فیل آده در ارض اقدس توقف داشت بعد از چند روز باریا فیه پیشگاه
حضور و هدایا از نظر اقدس گذرانیده نوشتند تفویض رکنات و محال
موقوفه بصوبه آشا و مصارف بصوبه کابل که در سمت جنوبی و شرقی و

تفویض دور روز چهارشنبه ششم دی و حکام ثواب با هم را با این
ارض اقدس طلوع نمود و این سبب عبور و مرور سپاه نصرت پناه
و از رکیه تورانی و هزاره های خلافت راه شاپور و سبزووار و صرف
از اتفاقات آن سال نقل در اکثر تلخیصات شیخ داشت و غلظت و لایق
سرا راه کیاب بود و الویه ملک فرسا از راه خوشان و استراماد و باز توران
غازم مقصد گشت و در دویم ماه ^{۵۴} شنبه منزل علیا خوشان منصوب
سراوقات غوثان گردید و بسیار وقایع تحفه سلطانی سال بهره
و کسب و یخا و چهارم شنبه سیوم حکم بعد از انقضای ساعت
که عازمان کعبه تقدیر حکم مالک الملک تقدیر برای مجلس کردون
بیز منیر زریخ و سفید انجم و اختر طبعهای همین افلاک جدید و در شان
بویباری از نمایشن بیا حین و در هر بساط کله در می در صید توان
کشیدند سلطان سیارگان مربع نشین و از ملک حمل گشته و پیش از این
بر جوش تردستی سبب تحمل کمال مال سلطنت ساخت و جرم
خواس کبرک و جود تخت نشین سریر زمر و قام حمین لاله را که از بند قیاله
در یافته بود و التیام داده و در بویبار بغرم انتظام و غستان لاله و شقایق
مرکب صرصر نژاد صبارا از برک شکوفه زین کرده و در باغ رسمی غبار اندوه
وی پاک در دل مانده که ه البزک شده بود و زایل بود و چشم نوزدی در

وامری هندوستان و صوبه داران لاهور و ملتان پیشکشهای شایان بدر بار
فلکشان آمده فرستادگان ایشان نوازشات خود را به سرافراز ^{خصیص}
جمل کردند و نیز از جانب طبیب قلنجان سردار کابل که مامور بکفر قتل ^{تقیه}
توران بود عریضه منظور واقفان عتبه جلال کردید که اوزبکیه قاناغان سکنه
کول اولایه اذاعت را کلید باب نرویر ساخته اند و حمله در آمده بودند ^{سردار}
بخالات باطله ایشان پی برده ایشان تنبیه بلیم و جمعی را عرض تیغ بدین
ساخته هارمان رکابی رسد انطاویه را بنا ما نظم انعقاد داده روانه و بنودار را
بمیان روانه کابل کردید در میان نصرت بر ایات کهنی سستان اران
افراسنج جانب در غستان چون قصبه مرحوم ابراهیم خان تنبیه لکنه ^{روان}
در غستان منظور نظرافت ایشان بود هیچکس سمیت نارس یافت اندام آید
غنی خان ابدالی بکلر یکی انجارا با افغانه ابدالی مامور تنبیه لکنه چهار و نیم
و دین اوقات نیز که از تسخیر خوارزم فراغت رویداد فوجی کشید با سرداران
نامزد شد که قبل از کوبه بیاوین روانه سیروان و درین کشته با فروختن نامه
کیرو در هنگامه کار و زار کرم سازند تا موکب الا و اردو شود و لشکر او بکوه
توران و خوارزم پیش از توجه موکب کیتیستان بحکم و الا فوج فوج بهر این درگاه
همین موج روانه ان محبت شدند و ماه ارض فیض قرین مقرب کوه بخانه تکلیف شده
بعد از انجام بر م عیش و نظم حبس اخبار را مامور مملکت ^{خوارزم} شاهزاده نصر الله میرزا

بر روی شان کشاده توضیح این مقال آنکه گنیزه جبار و تله بصلت تو در وقت
و پناه انگیزی موصوفت ششمین ایشان در سمت جنوبی کوه البرز واقع گشته
و آنکوه از جبال مشهوره جهان و در بلندی و رفعت سر کوب و مرغ کوهان
و خوانین و سرگردگان چهار آنکه از موقوف علی مرخص گشته بودند و با تمام
دار و کنار رودخانه قاطع شدند و آنطایفه موضع را که موسوم بخاراسر و بر
غار زبان گرفته بچنگ پرداختند و در قلعه که جاربود غار زبان رود را ور گشته
از انطایفه چهار بهیخته چون سمت شرقی کوه در تصرف بگیرد بود آنطایفه
مقاومت نیاورده جاربغالی و بخاریج رفته بنای پر خاش که امشب بعد از
پنج روز که در جابج محاربات عظیم و جنگهای متوالی ظهور پیوسته جمعی از ایشان
بهین سید نه خود را بسنگرسویم که در فوا کوه واقع در صعب مواضع بود
مستول جنگ شدند و انطایفه بسیار سخت شکست خورده و درخت که در قلعه
اتفاق افتاده و یک راه آن حصار دارد که مشهور است بدین آغزی که
پساده کم رو خورشید بر فرازش آنک صحرود کند از سینه قدم سازد و اگر
سپک سریع السیر ماه بر قلعه اش آغاز بالا رود کمی کند و خود را از درجه اعتبار اندازد
و لا و ان امیرالی و او طلب گشته است عاگردند که پیش جنگ طغرائی باشند
هنگام روز طبع جنگ میکنند تا ثام از طرفین جمع مرغ قتل درآمدند و نمیشد مانند
مستی که آنک عالم بالا کند بیامردی جلالت آغاز صعود کرده هر چند

گشته شغال سرکشی که در کوه غنستان چمن بود به یکدیگر فدا شد
در خای گل سرخ خار خار از خاطر برافشانند و او سبزه اندوهان ^{لاله}
فسادی که در دل بود گل کرده اردو می طرشتار مانند کوب سلطان بهار خیمه
دشت و کسار زده عازم مقصد شدند بعد از ورود سلطان انقلاب
در مزاج هوا راه یافت شروع بارش و آنچه در این هم سرسبز بود اغارت ^{دش}
کرده فغان و خیره علق نیز علاء علت باران و ناسازی فرار ع
جنود سیکه از خانه موردانه دام میکرد تا شهر که ایل کیچ نشین ^{از}
دوازده روز طی و چار پای بسیار از فرط کرسکی اند فشان باز مانده
و بسیاری از اسباب اهل اردو در حین عبور از اینها بجا دفن رفت و از آنجا
که هر سه بار خای قرین و هر خانی را بهاری در آستین میباشند بود
به کراچی و این صحرای دامن کلچین لبریز سبزه و ریاحین بود آنکه
همایون را افاقه حاصل و ایام عتق زایل گشته هر روز خدیوخت
گشتن با حرکت و سحر سرخ و نیم کند آسته به تانی طی مسافت کرده خند
روزی در جانب شکار رود کرکان سمت دشت نصب خیم طفر ختم
گشت تا دواب از کار رفته بحال آمدند و در آن مکان عینه خوانین در کرکان
که ما مور بجا روتند بودند بنظر اقدس مشهور ایکه سرنجی اقبال و بازوی قوی نیرو
نخت نیز دال خافا بهمال انظار احوال بلبع داده و ابواب دایره

گشتند و از سواخ حیرت افرا اسک چون ولایات مازندران تمام
نزدک خدایان احداث کرده اند و شایع منحصراً بهایان است
شاهنشاهی در او آنکه جنگ و کارزار میبود با حرم ملی متزلزل بود
جمع از خواجہ سرایان و غلامان و کشیکان بقورچین می رفتند
آن راه را نیز بطریق معهود ملی کرده در محال بود که از این غلبه گذشت
ما بین زیر آب و جهان نزدیک قلعه اولاد که مواضع قدیم و در شاهان
نیز مذکور است نزدیک بنه بیت و ششم صفی که مقابل شمس و مرغ واقع
و هشت روز قبل از قتلان تخمین اتفاق افتاده بود و در سیاهی
نخت در پشت درخت در کین کین نشستند و چنین عبور داشتند
شاهنشاهی را هدف کلون تفنگ ساخت از جائیکه تخمیناً بیست فاصله
تفنگ را کشاده اند و آنجا که حفظ الهی در همه حال حافظ و نگهبان و جمیع
میباشد کلون بدو گشت زیر بازوی راست را بقدر یک انگشت خد
نشست و از آنجا برگردن اسب آمده به غلطیه و مناقی میرزا و در آن
همراه بود خواجہ سرایان و غلامان و قوری و صفت کشیکان رکاب
و ایشان سر اسب و سیاه بر کوه و کمر و بیشه و جنگل و در پیاده کرم
جستجو تا خبر دار گشتند فدویان رکاب آن دنیا پیشه خود را در جنگ
رفته بدر رفتند آن راه دره و مشکوه و جنگل بسیار بزرگ بود و در آن

لکن به خطایند ننگ انداختن تیره نفک با فیه بر او افتند و لیران روی
باز پس کرده پای جرات پیش گذاشته اند و در میان از ابدالیان مقتول
و زخمی کرده دیدند اما بتاسد الهی سکر را تصرف و چون است شملی که
سد و طریق فرار ایشان بسته شده بود و از لطایفه از عجب
سراسیمه از کوه پریده به خاک نیستی افتادند و بقیات آن اسیر و دستگیر
مگر معدودی از ایشان از نیاید بدر رفت و تمامی ماکن و مسکن آنطایفه از
صدید خود مسعود و عالیها عافا گشته بشری از آبادانی در آن نواحی باقی نماند
و در آن ایام این فتح نمایان دوست برادران بصفه انعام و خلعت بها بر کرده
و غازیان غنایت و فرمان عافیت بشمار نوید عطا یا مجد و از موقوفه عطا
بر گردان غرض و ریافت و بغافل و دست و در عریضه مجد و از گردگان
رسید که با لکن نیز مجاوله و بر آنطایفه مسلط و ایشان را کنار سمج و محمل
بقصود تعاقب و جمع از ایشان را از شمشیر کشته اند و عیال و اطفال ایشان
بقید اسار و آورده عریضه جار و تله که مسکن آنطایفه بود با حلیه از وجود
پیر و خستند اما در حین مراجعت بحکم قضا برف و دمه و صاعقه رسیده و
قریب دو لیست نفر از غازیان در میان برف تلف شدند پس موکب جهانش
از کنار گردگان حرکت و از خارج استر آباد عبور کرده وارد شرف
ننگان و پس از هر طعنه و شرف گردید از آنجا از راه سواد کوه عازم
مقصود

منووه بودند درین اوقات نور علی ولد ابوالخیر خان والی قزاق ^{نظام}
اتفاق کرده امده قلعہ خیمه را محصور و بعد از چندی بر قلعہ تسلط و ظاهر ^{خان}
با بعضی از روسا می گردم از او خواهی این دو دمان میزدند مقبول ^{مقتل}
قد ده و الیکری کشته از استماع این خبر نصر الله میرزا را با جمعی از سردگان
افواج قاهره خراسان بنجیه اثر از خوارزم و استر داده تسخیر ان ملک با مور ^{مغنیان}
قرقلو و حاجیف الدیخان بیات و از دربار علی صاحب اختیار بیوات کار
نهاد داده ساخته دستور العمل مفصل که قانون کشور کشای سلطان افاق ^{مستور}
بود ایشان داده روانه خراسان فرمودند که بنجیه و تدارک آن سفر
پرداخته در روز نوروز است شل در رکاب شاهزاده ارجند غلام
نوروزی هم شوند و موکب همایون یکجا در غازی قوق مکث و خاصه ^{مان}
شمال و سرخای قوقی و احمد خان او سمنی قزاق با جمیع عطیما و مالی ^{داعستان}
وارد روی معنی شرف اند و زنجیل عتبه علیا کشته بهره یاب عنایات
شاهنشاهی و بخدا عفا خز و عطای اسب یارین و سبای طلبای
کشتند و در ابتدای ماه خب بعزم بنجیه سرکشان آوار که ساکن ایشان
در منتهای ^{داعستان} واقع و محدود در کس اتصال داشت روانه گردید
و صعوبت راه و سختی اماکن آنجا است نه بدست که میایدی شریف علی
وادی تو صیف آن تواند شد و در تمام آن مرز و بوم که ابتدای ^{منا}

نرسیده از اینجا که مری و کار فرمای اینکار خانه حدادی گانه است اما
مکرر ازین گونه سهام حواش از پشت شیر انداز قضا کشاد یافته پس در
الطاف ایزدی از آنحضرت ردگشته و حصه این قسم بلا بهواداری
مانعت بجان عیاری بدامن شمع جهان افروز ذات مقدس رسانده
پیریدون ~~و بعد از این~~ و بعد از این هم والدیتم نوره القصبه جدار ورد
بطهران رضاقلی میرزا بیوم امید میشی از رکاب اقدس مرخص و نامور توفیق
در طهران کشته مالیات طهران باخراجات سرکار شاهزاده مقرر گردید پس
همایون در او انظر ربیع الاول وارد قزوین و بعد از پانزده روز از زیاده قراجه
داغ و بردع وارد قبه هزار انجا آمده اه شاهد غنی متوجه مقصد شدند و در
عرض راه تمامی مساوس کردگان طوائف نگذری که در سوانح جوانی
واما کن صعب المساکن داغستان با وی داشتند بشرف پایوس برادر از کشت
در صد اطاعت و فرمان بری در آمده هر یک بر انجام ملازم و پور علی
رسد خود پرداختند و غره حمادی الاخری غارنی فحوق که مستهای داغستان
بود مقر کوکبه همایون گردید و از قصایا ساختگی که در آن مکان بعض خدیو والا
رسید مقصد افتاد بخوارزم و قتل ظاهر خان والی آنجا بود و کیفیت آنوقت
سابقا در همین توقف روایت جهانش درخوردیم همی از اشارت او زبکی وظایفه آنان
که در سمت شمالی خوارزم متصل لغراق می نشیند از صدقات جمعی منظم شعار قرار

تحریک و سستی از میان بختل و کویه کوه شروع بشلیک تفنگ و غازیان در
تنگنای بختل چون خود را جمع نمیتوانستند کرد بهم برآمده بعضی از اسباب
و دوابشان بتصرف لکذیه درآمده جمعی اهل بختل رسیدند و وصول این خبر
مردم جناب آتش غضب و امن زن نایره سخطه شامشاهی شده غم و غمش
تصمیم یافت که چندی در حدود داغستان و دربند توقف و مادام که
سرزمین را تنبیه و مطیع و منقاد سازند و ای توجه بهمتی میفرارند احکام
غمسند و بیافته محصلان تعیین شد که از حد فلیس تیریز و خجالی و اردیل
از خالصات دیوانی و غیره غله محبت سورات با غنای و دواب حمل و نقل
اردوسی نموده باشند و رایات نصرت در پنجم شعبان وارد دربند در روز
پنجم اعدای اردو و معی را که داشته با فوجی متوجه محال قرا بطقا کشته
از دربند تا حدود ولایت شجالی همه جا با فاصله و فرسخ و سه فرسخ قلعهات
محکم ترتیب جمعی را با پنجاه تعیین فرمودند که تمام این محال در تصرف غازیان در
هر جا از لکذیه اثری بطور رسد در تنبیه ایشان کوشند و در دهم رمضان مراجهت
و سمت دست کافری و فرسخی در بند را که جای پراک و علف بود بر آتش افروختند
و محرم و بند و غلوق را با بقیه اردو از دربند احضار و مقرر فرمودند که هر یک از
و غازیان خانه و سرا از چوب و فی ترتیب داده تنبیه سامان و اسباب
چهارم از مودیات اقبال که در اوان توقف موبک چاه و جلال رویداد اینک

و دوازده روز است قطعه زمین هموار مسطح میباشد و در ایکه دولفر
پایه پیلوی توانست رفت بصورت بسیار ^{و طبع نظر از آن بجای}
ساقیت وارد که در تابستان قتل خیال آن صیگاه از برف خالی
و اکثر اوقات تابستان آن بزمستان مکنه و کمره است مساوات میزند باز
روز دیگر در آن نواحی تهنیه کرشان و اشرار پرداختند از سوانح انفا
هیکه جمعی از خراب چیان را تهنیه فرقه از لکزیه مامور ساخته بودند چون ^{ساحل}
را نابلدی بدرقه راه بود در مقام نامناسب مابین کوه برف غار
کرده جمعی از فریقین فریق انجته و فریق فی السعیر بعضی هلاک و ماندند
موسم عقرب و فصل خریف بود و تهنیه باران و شدت سرما مانع شد
که تهنیه طایفه آدر بر وجه بیخ عمل آید لهذا از آن منزل حرکت و عطف
فرمودند سرخای نیز با کوچ و بند از قنوق حرکت و در موبک هایون روانه
در بند کردید چون احمد خان او همی را در چین توجه موبک هایون بجای
و قنوق یا جمعی از غازیان مامور بکوچا شدن خانواری و بازمان لکزیه
قرا قیطانی ساخته روانه فرموده بودند امر هایون صادر شد که غازیان
مأموره نیز حرکت کرده در بند موبک هایون ملحق گردند و در عرض
در حال چنان اعمال و غنایان بعضی رسید که در حینکه غازیان از ^{قطاق}
در بند موبک هایون بودند حرکت کرده بودند و همی از اشرار لکزیه قرا قیطانی

صفویه انتقال یافت در عهد ان سلسله پنج با توابع تصرف اوزبک و کابل و
تصرف سلاطین هند و عراق عرب و دیار بکر و بعضی از اذربایجان تصرف دولت
شمانیه درآمد چنانچه بطون سیربان سخن است و حد و سنوری هم چنان
خاقان مغفور امیر تمبور و احداد خلد کاین آن پادشاه سلیمان نکین قرار یافته
معلوم می باشد و در زمان که بتاسد الهی جلوس بر اوزبک سلطنت ایران واقع
شد منوچی و معهود ضمیر گشت که انشا الله تعالی ممالک موردی که در تصرف
سلاطین اطراف است انشباع و رسترا د شود و سوامی ممالک مستصرف فیروم
که اول آنحضرت را بقبول کالیف خمس تصدیع دهیم هرگاه حصول
یابد فهو المطلب و چون غرض نظم بر رشته اصلی است است البته
درجاتی معا دات مضایقه نخواهد بود و ملک و مملکت فیما بین جدای نخواهد
بود هرگاه معهود بقبول نکرد و مکنون امال را نخواهد داشته لوجه اعلان
سازیم و در عالم دوستی و برادری توقع داشتیم که امور خمس چون متضمن
اصلاح رجال مسلمین بود و ان حضرت نیز خلیفه اسلام بودند بر وجه اتم
و اکمل فیصل باید آن خود در عهده امتناع ماند چون میانه دور و نزدیک
حرفی گفته ایم مطلب خرف خود عازم روم و متوجه آنمرز و بوم میباشیم امید
است که انشا الله تعالی بعد از ورود بان سرزمین و بوم میباشیم و
در عالم همان نوازی از طرف فرین الشرف الدوله علیه السلاطین

کاموش یافته که در حیطه ماندن آن نقشه‌ای بجانب اقدس انداخته بودند چون
بچند نفر از طایفه تائینی که در همان اوقات فرار کرده بودند ^{فست} ^{مستطبه} سر
کس برای دستگیر ساختن اینجا عیقین و فراریان مزبور را در حدود
و شافلان گرفته بخوار افس آورده معلوم شد که یک قدم علام ^{دلا}
تائینی باغواهی آقا میرزا ولد دلا و مصدر این حرکت شده بود ^{اقا میرزا}
و از احمی و راین خیانت بعضی است در آورده چون بانیک ^{قدم}
اقرار جان بخشی شده بود و از آن هر دو چشم کور کردند و نیز در آن
وقت آدم از نزد محمد شاه پادشاه دلا جا به هندوستان ^{بک}
و هدایا جهت تنبیه فتح توران و خوارزم و اردو بیایات خاقانی
سر بلند گشته رخصت انصراف حاصل نموده همچنین ^{مستطبه} ^{مستطبه}
تمام از دولت علیه عثمانیه سفارت مامور و با اتفاق حاج خان ^{ایروم}
که از دربار عثمانی رخصت انصراف حاصل کرده بود در ماه ذی القعدة ^{درگاه}
معلی و پادشاه دلا جا به روم را که مشعر بر اغیار قبول و تصدیق
مذهب حمیری و تقویض رکن بود رسانیده جواب بکحضت پادشاه
سابق الذکر مرقوم شد که قبل ازین که پادشاهی ایران ^{مرکان} ^{مستطبه}
مختصا من شمس بعضی از ممالک روم دهند و ترکستان داخل حوزه ^{ملکت}
انطباقه بود بعد از آنکه با مقتضای تقدیر سلطت ایران ^{سلطه}

قائمی امید دارد بوده بدانند که چون شاه اسماعیل صفوی که در سال پنصد و شصت
خروج کرده جمعی از عوام کالالعام را با خود متفق ساخته با اعتبار غرضهای نفسی
در ریاست دنیا و دنیاوی ~~سایح~~ ^{اسلام} قدم قدح زنا و دو برهنه می نمودند و بنا
به سبب در نفس گذاشت و باین وسیله احداث بعضی عظیمین ^{مسلمین} کرده
بنا بر کفر اتفاق و اشتراع افراشت بحدی که کفر و زهد امن و امان ایشان
که بنین سده خروج و دمای مسلمین بموضع تلف و آوارا در شور می گریخت
در جنبه که جمهورانام و کافه خاص و عام ایران از لوث استغاثی قبول
امر پادشاهی میکردند ما بایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی مسئول
ایشان مقرون بقبول خواهند شد ایشان نیز عقاید فاسده و قول
کاسده که از بد و ظور شاه اسماعیل در میان اصل ایران شیوع یافته
نکول حقیقت خلافت خلفای راشدین رضوان الله علیه جمیع
که مسبب ابائی همالوین داروغ میمون تا بوده با بختان و اللسان
ادغان و قبول کرده از نفس ^{تاکید} ~~لا شریک~~ ^{تاکید} ایشان توان نمایند و برای
انهمی از علما اخبار و فصدای دیندار که ملتزم و کاتب خفشار و پرتوانند
انوار هدایتار بودند تحقیق و استفسار فرمودیم بمکلی برض اقدس رسانید که ^{بعد از}
بعث حضرت خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و صحابه جمیع مرکب از صحابه ^{راشدین}
و ترویج دین مسبین بدل نفوس و اموال هجرت از اهل و عیال ^{عام}

در بیخ نژاد چون در خلل آن احوال احمد خان او نمی نیز بر خود را با
و نفر از صبا با خود بر شکشم با اتفاق چند نفر از که خدای علی مدبرگاه معلوم
کارستان نیز قریب تمام بود افندیان را مرخص ساخت با جواب نامه
فرمودند و از جمله عطا یاسی خاص جناب مالک الملک لایزال نیست با این
بیحال آنکه در حین موسم زمستان که برف و باران لحظه سرشته نزول با از
دست نداده لا ینقطع ببار و بود رشتها پیچیده ای در فضای هوای
میکرد از اطراف مالک محو سه غلات حمل اردوی معلی گشته جمعی که
زیاده از عدت انجم و کک و رموکب آسمان شکوه و رکاب نصرت
میسوزند کفایت مینمود و هر چند که در صوای سخنان بخوبی سابقا ذکر افت
شاعت سب و رض را حالی امالی ایران کرده ایشان نیز عن ^{القلب} میبینم
خریدارین کالای کران بهاشده بودند اما درین اوقات از برای مزید
تأکید تجدید حکم مکرر و فرمان شدید خطاب به کلی اهل ایران از حد درند
منتها یکی بل و بشاور با این مضمون صادر گردید مگر بکلیان عظام حکام
گرام و سادات عالی مقام و علما و فضلا می گردی احتشام و امالی شرع
و اطفال مالک حق و تعیین و کلا نتران و کذا حدایان و روسا و کردگان
و قاضی قاضیه و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی مستظرفان
قصه مقصود دولت ظل الهی مبارک مدد یغ خاقانی و عنایات از حدافون

شربت همايون مخمور و معهود بود که بعد از معام روم و انتهای اوضاع
اندر زووم سلطنت ایران را یکی از شاهراوگان که هم نفوذ و حاکم بود
که اسکن قدیم همايون است بنای کوشه نشینی که پادشاهی تمام جیش عباد
از آن است بگذارند لهذا همواران عمارت پشته و هندسان درست اند
در سرکاران خانه کوش و کار کرداران صاحب هوش و قیاس و دقت که در گذشت
عمارات بالیه و انبیه رفیع که در رفعت و دقت و عمارت و احوال و جزی
و طاق منفرس و طاق مرغ و فتنین باشد با بیوتات و طاق و درگاهین
و خانات و آب انبارهای که شش نیم صفای رود و بر کوهی و کوه
سلسبیل اثر اصف و در اطراف ملک و شش نیم طاق و سلسبیل
و طاق اثواب و فراخالت و دروازه و خرم و در هر یک که باشد
بزدنی و سپاه و درک و نقل آن نرسد برای جنت و درین و عمارت
که حصن حصین جهان در کن رکن و در عالم امکان است نمایند
نصرت و شتمال و در جنت و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
براعت الی و در اقل و در اقل و در اقل و در اقل و در کوه
حرکت و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
فراخ و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه
عمران و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه و در کوه

و احوال اختیار و لوم نسام و طعن و تعبیر خاص و عام را بر خود قرار داده
بدین جهت بشفرت صحبت خاص جناب رسالت آیات خصائص یافته
پیش تشریف نزول آیه دافیه و السالکون الدلیل من المهاجرین
و الله نزار و الذین اتبعوهم باحسان که در بدو و بعد از حلت حضرت
سیدالارباب با جماعت یافت با جماع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار
بوده اند خلیفه اولی ما شین اذ هما فی الغار صدیقین خلافت احمد بن محمد بن
صدیق رضی الله عنه و بعد از وی بنصب انجناب سید فاروق عظیم
المنبر و امیر اب عمر بن الخطاب و بعد از وی جناب ذوالنورین عثمان بن
و بعد از وی حضرت امثال الله الغالب مظهر العجايب و مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب
علیه الصلوات و السلام قرار یافت و هر یک از خلفای اربعه در
مدت خلافت خود با هم سلاک طریق وفاق و موافقت و شواهد خلافت
و نفاق بوده رسم اخوت و اتحاد مرعی و محفوظه و دین
از طرق شرکت و کمین مشترکین مصون و محفوظ میباشند و بعد از خلافت
اربعه رضی الله عنهم باز اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگر چه
دور و تفصایف عوام و شعور با اعتبار اختلاف اسلام و بعضی از
و دعوات از قبیل ادعای صوم و صدقات و حج و غیره اختلاف یافت
لیکن در اصول دین و محبت و اخلاص و خضعت رسالت بنامی و اولاد

بعضی اقدس رسید که اشرار آنان و خوارزم بنظر اهرت و انغراسی و ولد ابو النعمان
والی قزاق و اتخاق از توق ایناق سر مخالفت برداشته باز جاده صواب
بیرون گذاشته طاهر خان والی را مقتول و ولد ابو النجیر خان را بوالی
قبول کرده اند چون صد دریا بخت از امانی خوارزم و آنان با وصف
مروت و عنایاتیکه از جانب اقدس شاهنشاهی در ازای خیانتهای ایام
سابقه ایشان بطور پوست عین ناپاسی و کمال حق ناسی بودند و آنکه
که نافع حکم ممالک خراسان بود افواج خراسان و توپخانه و اسقدا
کامل مورد تنبیه اشرار و تسبیح خوارزم و مقرر فرمودند که بعد از هفت روز خیزش
عازم نیست شود و توق ایناق با اهالی اعیان و روسا و سرکردگان
آنان و خوارزم آنها توجه موکبش هزاره خبردار گشته و از شاهزاده کشتی
که در و سرخمار در عقب داشت بشمار گشته اند و می اضطرابنا و دشمنان
و خایف و هراسان عازم خراسان شده در حدود مرو و بخمدت بنشیند
پیوسته مستدعی عفو گناه و بتمند خدمت و سپردن بقبیه سرا و دادن فوجی
طاعتم جدید شدند و شاهزاده در مره توقف و بعد از عرض حصول آن
و رخصت از خدمت شاهنشاهی و بیان شوکت و سلطنت بجهل کس انداز بگنجد
در و کابضت انشا مشغول خدمت کردی و از روی اخلاص مالک طریق برآید
و جان سپاری بودند از دربار خدافت مدد رسانی مبراعات حقوق خدمت

و قرا و سهاق و قلاع اطراف کارانش در بیشه و کرک در رمله و سیل در
اینجا کردند شغال مرغای در اکثر اوان از ملتزمان و کاتب بهایون بود
و در این خدمت تقصیری نکردند اما احمد و سسی بنابر صده و ریختن کلان
در مقام و داشت بوده بخصانت قلع و مکان و صعوبت معابر
مستطرت به قلع و قوش که در بالای کوه فلک شکوه و ارم و اطراف انکوه
نامی شده و درخت و شملبریک راه بار یک بسیار سخت بوده و تخفیف
بعد از تنبیه و اطاعت یافتن سرکشان و اشرار کوه نشین و آغستان
و نظام مهلت آن نواحی و نمیشد امور آوار متوجه قلع و سسی گشته
در انقلعه بی جلالت افشوده بکلمات شدید و تهدیدات عذیفه انقلعه
بلند و قلع و سپهر مانند مستولی شده و او سسی تا چار ترک قلع و حصار و ایل درگاه
کرده فرار اختیار و آواره سمت اوار و قدم فرسای صحرای آوار باشد
و بقیه قلعیان و ایل قرا قبطان روسی نیازند برگاه و خدیو افاق آورده از
رو به خدر خواهی به سسی مواکب شش می گشتند و تقصیرات ایشان بعفو
مقرن و مقررت که انقلعه استوار که از سنگ و آجر بریده اخته بودند و ایل
و با کوه بل که را با خاک کیان کردند و سابقا سمت و یافت که بعد از تنبیه
خوارزم و تنبیه ایلیه و الی سابق طاهر خان چکیری و الی کیکی قهر گشته
مواکب بهایون عدم خراسان شده بود و ایام توقف که بعد از تنبیه و آغستان

ده دوازده هزار نفر بر مجموع و از اطراف تمام اوزکیه جمعی نیاز خان
والی از قتل خانی ارمی نیاز بنیاست در ویش مزبور رفته بعد از آنکه
رفته کار در ویش مزبوره بالا گرفت والی خایف شده جمعی را بر سر او فرستاد
فیما بین جنگ واقع و قتل و بطرف شکست یافته و کلیل بلخ با جمعی در
مقتول و قتل اوزک نیز دست بفا و بر آورده در بیرون ورون شهر
هر یک از بیم خراسان را که دیدند بقتل رسانیدند و والی در آن متحسین
بعد از رسیدن این خبر بعضی اقدس جمعی از غازیان سرحدات خراسان را در
محمد حسینان چشکرک پیکر یکی جوشان دانه در ویش یک محمد قاسم یک
قرقند و جمعی از خوانین برای رفع این فتنه و تشبیه در ویش مزبور با توپخانه
و اسعد او مامور ببلخ و مقارن آن تاریخ یوم جمعه دوازدهم ماه ذیحجه الحرام
خبر رسید که در اثناء مجادله باطن در ویش دارونه مدد کرده عصمت الله
که از جانب در ویش اید شاهی ترکستان نامزد او شده بود و کلوله
زخم دار و از ملاحظه این معنی تزلزل و احوال مردان است اعتقاد راه یافته
دار و در ویش مزبور در استانه شاهردان متحصن و عصمت الله بعد از دو
بار سفر بجانب قره بسته خواججهت متولی استانه مزبور فرصت یافته با جمعی از
در ویش نامفید را مقید ساخته نزد والی آورده جمعی که مانند هوای طبل
در سراد و بیرون متفرق و در اثر ریز که حرکت فساد بودند جمعی دستگیر شده بمرکز

و صعیف نالی و ملاحظه پاس نیامد نمی شکسته بانی ایشان تقصیرات
انطایفه باغراض مقرون دو الیکری را بر طبق مسئول بنوعیه بابو محمد خان
وله ایلیارس که از سایه کزبان تخت لوامی نصرت مدار عالمقدار شاهزاده
نامدار بود عثایت و اما لیتق والی مزبور را با توفیق ایاق مرحمت و اما لیتق^{مزبور}
برادر خود را با جمعی از روسا روانه رکاب نصرت انتساب نموده مقرر فرمودند
که شاهزاده والی مزبور را مخلع ساخته روانه و مجدداً فوجی شایسته برای طائر^{مست}
رکاب همایون از خوانان کارآمد ارآن و خوارزم گرفته روانه دهر منیع^{نقص}
اسرار نیز مستخلص ساخته تمته خالواری تکیه و میوت راک در آن ولایت بدفع الو^{فت}
گذرانیده مانده اند تا ما گوچانیده روانه خراسان سازند و روسا
انطایفه بروفق فرمان همایون تعهد و شخصت انصراف بخوارزم حاصل
نموده روانه خوارزم و شاهزاده بجانب خراسان متصرف و دست دوم
جمادی الاخری وارد ارض فیض نشان گردید در میان سوغ بلخ و هلو^{بیشتر}
در آن ملک بار غازی سلطنت و مال کاروان سوغ امور اینکه بعرض اقدس رسید
که در او اوسط ماه شوآل شخصی محمول الحال از او بیانات او به شاهان در بیان
دیرویش و دار و ده و دار و ده از من بلخ گشته در ستاند مقدشاه مردان که نزدیک
بلخ است ادعای حاجت و اظهار محزون کردیم جمع کشیدی از ترک و تاجیکان
بهجت السیفی و حمید سوزنی و اکثر از سرخیدن اورد یک روز دیده در راه

شده پادشاه و اداجاه مزبور را از توجه موکب جهانگشا اگاه نمیشدند
پسر محمد قلینخان ز قلور ابا یالت در بند قلعین و جمعی از غار یلان را با طاعت
او مامور ساخته و در یوم چهارشنبه پانزدهم ذیحجه سنه هزار و صد
و پنجاه و پنج از سمت دامنستان لوای تو جه بجانب معان افراختند و چون
از روز یکشنبه بمایون بجانب معان حرکت کرده برخلاف ایام گذشته
توقف که هوا در کمال خوشی میگذشت برف و باران شدید شروع
گردید تا میقطع از پرویزین آسمان آب بر سر ساکنان عرضه غیری می
و قطرات سحاب رشته ریزش را چون دست کریمان از کف میبخت
کردش آسای سالیانه کرد سپهر رجوع محتاج چنین ایشار و رفع خشک نمیز
فلک ابابین کونه آب کردش در کار بود ار شدت باران اوج سیل بجای
رسید که در انهار و ابار هر جایی از کواکب سجای و رود کهکشان یاد میداد
در ساعت خاک عالم آکشته لطما تش بهلو بر چرخ اخضر میزد و دواب سباب
بسیاری از کثرت لایم کل و نزول برف و باران و شدت سرما ص
اسقاط و اتلاف و از در بند تا کنار کر که ده منزل بود در عرض چهل روز
طی کشته در احر حوت و رود بخنار کرد واقع گردید و در بیان وقایع مشکو
مطابق سال کهیز و مصلحه دیگاه و شش چهره شب پنجشنبه بیت و جام
مجموع بعد از انقضای یازده ساعت و چهل و دو دقیقه که خلیفه شب لباس

در آمدند و بهما یون صادر شد که سروران سابق سر رشته کار از
دست داده بهمان صابطه مقرر عازم مقصد و بالفاق ^{تفسیر} والی
اشرار و جمعی از مفسدین که در چنین امر بیایه و کجایه طلب گشته نقشه بر آن کشیدند
و انگروه را تا دیب بلیغ نمایند چون بهیچکه سبق ذکر یافت احمد و سیمین
اوارا آورده گشته قلعیات و مساکن او با خاک یکسان ^{تأمل} و بحال غنیمت
قریه بفریه و بحال بیال هم ستوران و لیران و دست فرود
نقداریان که دید شحال و سرخا که بزرگ و غستان بودند با جمیع کشت
آرامشیشان رکاب و ملزم خدمت و اطاعت گشته غای حکام و اعظم
یوتان و نقبای چرکس که در هیچ عهد مطیع فرمان روانی نموده اند قلاده
انقیاد و بگردن گرفته و نیز در حال انحال از جانب سلطان محمود خان پادشاه
والا جاہ روم نامه رسیده شورش بر آنکه از قبول تصدیق مذہب معضری و دان
رکن کعبه معظمه که محض نماز این جماعت باشد عذر خواهی نموده ظاهر
کرده بود که در ازای این دو مطلب امر دیگر آنحضرت خویش شود در سال
گذشته در حینکه افندیان از دربار عثمانی برای اعتذار همین معنی آمده
بنوسط ایشان صریحاً پادشاه والا جاہ روم نوشته شد که مهیا و مستعد
که بعد از انجام امور داغستان متوجه روم و عازم انزلی و روم خواهیم شد
و در وقت نیز در جواب نامه نور بهمان مراتب انکاشه قلم تصریح و اعلام

یا پالو را بکمالت سربز و سرداری آفرید بایجان سرافراز و غمزه از نفر از
شکر فیروزی اثر را در حوزه اختیار و مقرر کرده امر فرمودند که یکگزین
هر بند و شران و تفلیس و اردوان و قرا باغ و افشار هر یک با قشونهای
خود و حکام یا سبین مهیا و مستعد بوده با اتفاق سردار و رحیم حضرت
با عانت که بگریزد از نزد و چون سابقا نصرت میرزا که در ارض اقدس ^{بقف}
داشت مامور شده بود که با شرادگان کرام شاه رخ میرزا و امام ^{قنبرا}
بعزم ریاط بوسی دارد و در بار معلی شوند و در بیت و چهارم بیع الاول ^{منزل}
مروان وارد و شریف اندوز را که خدمت اقدس گشتند و فرستاده
پادشاه و آلاجه هندوستان نیز با تحف و هدایای کرانمایه که از آنجا
بکتاب قزل او طاق چوب صندل بود که با اصطلاح هند بکار کوید
استادان ماهر در شبکی و نقاشی آن کمال تصنع و مهارت بکار برده
بودند در موکب شاهرا و کان وارد و بنوازشات شاهنشاهی بهره مند گردید
و منزل منزل اعلام کیتی کشای آسمان کشته وارد چهار و پنجمی شدند
و در بادی حال غمیت بجانب لوم ز راه بغداد در خاطر اقدس تقسیم یافته مقرر
شده بود که تو بجانهای قلیوگ شاهرا و بعد از روانه کرمانشاهان کشته در راه
که حد بغداد است نکث نمایند احمد پاشا والی بغداد از راه ده صمیر آمد
و در قف و محمد اقامی کجاء خود را با اسبپاه تازی شراد و شکشهای ^{لایق}

مشکفام عباسی در بر و اکلیل فرقدان را بر سرش سلطان پیرکان
که از شدت برد و خیمه تو بر تومی فلک منردی بود اقبابی شده از نهان
حوت برج حمل رخت کشیده سفرای سریع السیریم از جانب کشور اس
بهار دور دارالملک کهدار بارکش می تخته و هدایای نفیسه نفحات عطر بارشته
فرمان بران قومی میه قمرالوطاق کل سوری را در صحن پیش برادر خستند
و لشکر از دمیشت به تخییر ممالک باغ و رانغ از جا در آمده محاصره حصون
بساتین کهسار پرداختند پاشان با شان طبایع برای غایله برودت
که فیما بین خدیو بهمن شوکت شباط و دارای اسکندر ایار حاصل بود و سال
صبا شمال را برانکختند و افندیان اعلام سرو و صنوبر بقطع خلاف شجای
مشاجرت برخاستند و سادات سبز پوش شمساد و تارون و قصه محاسن
سفید شکوفه و نشتن که صد نشینان ایوان بستاند در روضه فاین
کلزار بجل نرمت و صفا بخامه بگری نویشتند و حیوش بر خاش جوی
سور می شوکت و شان ستار که دشمن خاکی میبود و نوک شان شک
شکستند جشن نوروزی آدرسته گشته بعد از انقضای ایام عید از دوفر
از دوفر نخی بسر حواد عبور و صحای مخان را قرارگاه کوکبه منصور ساخته
بیت یوم در ان مکان خیام توقف افراشتند تا دواب کمال آمده
از راه شتر رود و قراچین منضت و از چهار فرسخی سربزر عبور کرده عاشورخان

چون منظر بطریق آن بود که قشلاقی در حدود بغداد کرده اید فرمان
بمایون بفرستاد پوست که غلات شهر روز حمل و نقل بغداد شود پس اعلام
جانبک از راه شهر روز و قلع جولان در امتز آمده خالد پاشا حاکم آن
و شهر روز و سلیم پیک بنی عم خالد پاشا با اتفاق روسا و عظمای آن روز
در بار خلافت گذار گشته خطاب خانی و ایالت آن ولایت سر بنده یاف
آنروز دوم کردستان و روم بخوزه اطاعت درآمد و از آنجا متوجه کرکوک
گشت در چهاردهم جمادی الاخری هر کرکوک مضرب برادقات دولت
کردید اما لی آنجا استحکام قلع مزبور شده راه اطاعت بسته در مخالفت گشتوند
چون توپخانه های مایون که از راه کرمانشاهان و مابقیه بوده بایست
معلی الحق شود با انتظار و در توپخانه چند روز گشت و بعد از یک هفته که توپخانه
بویک مایون پوست قلع را از هر چند طرف نشانه تیر کلوله توپ خمپاره کرده
یک روز از بام تا شام آن آتش بلا را بر جان قلعیان نازل نموده
نزدل مساوی ساخت عصر آن روز که دوشنبه سبت و یکم ماه مزبور باشد
قلعیان اندوخت آن آتش جان سوز بجان آمده از تاجیه توبه های
قلعه شکن و خمپاره های بنیاد افکن بیتاب و توان و سندی زمان شده اند
خطا پوش قالی از باب پوشش پذیر می آورده روسای ایشان بر آیه
پوش خلعت عفو بخش ساخته فوجی را نیز بضبط قلع را در بیل که از قلعه ها

بدرگاه آسمان جاه فرستاده مستعد اطاعت و انقیاد و در باب برین
اصل قلعه بغداد تا انجام کار عسکر که در دولت عثمانی تعیین شده است
که خود یو جاکش نیز مسئول او را قبول و فوجی از عسکر فریزی مامور را
خطب سامره و حله و نجف اشرف و کربلائی محل حکم در ناحیه و توابع
و کنار دیاله و باقی نواحی و توابع بغداد تعیین و قوچه خان شیخ المومنین
را بر داری جانب بصره مافراز با یکبارگی حویره و حکام شوشتر و در
و اعقاب آن سمت تنجیر بصره مامور و مقرر فرمودند که با غوا با یکدیگر
حویره تیار شده از شرط العرب عبور و با انجام امر مقرر پردازند در
جهاد می الاولی نصر الله میرزا و باقی شاهزادگان و زواید احوال^{و احوال}
سرکار را روانه همدان ساخته فرستاده پادشاه و الاحابه مندر نیز
مشمول نوازشات خاقانی و حضرت الخراف از رانی و رشتیه^{مسامو می}
پنج لک که با حد طلاح ایران بیست چهار تومان بوده با شجوه^{نفذ و مع}
الات از جوهر خانه خاص جدا و با صد و یک زنجیر فیل کوه اندام برآ
پادشاه همیشه احتشام مصحوب میرزا محسن پوری همیشه زاده سعاد^{نخان}
روان و جمعی از باب طرب هندی که در سبک مطربان سرکار نظام داشتند
چون همی ا قانون سازند که قانون نوازند کی بطریق هنداموخته در
بیشکری ماهر ساخته بودند لهذا ایشان را نیز مخصص ساخته فرستاده

سعادته اندوز گشتند و شهبانکه احمد پاشا در کمال ارباب دینیت
و کثرت در جلد ترتیب داده از اب جمهور و او را یک زیارت میرزا امام ^{الوجه}
رضی الله عنه نموده عصر متصرف بقبات شرف گشتند چون تمامی ^{ایران}
و افغان و بلخ و بخارا و سایر بلاد توران در رکاب اقدس حاضر بودند و یکی
اهمیت علیا مصروف با اتحاد مذهب اسلام و رفع شبهه و نزاع از ^{میان}
اهمیت حضرت خیر الانام و در علمای شریفین و حله و توابع بغداد و این
احضار و در استان مقدسه علویه و عتبه بیتة عز و مجلس مدکره و این
مجاوزه را انعقاد دادند که طرفین با یکدیگر گفتگو کرده مواظبت را
مستدفع و حیل مفایرت و شاجرت را منقطع سازند لهذا علمای رفیقین
در آن دهگاه عرش اشتباه مجتمع گشته بعد از مذاکره که مشرب غلبت
محمدیه را از اراشی شکوک و شبهات تلافیه دادند و ثقیفه مشرق کیفیت ماجر ^{مسعود}
را رقم حروف مرقوم و بهر یکی افاضل و حضار مخموم گشته نقلی از آن ^{خاتمه}
مقدسه عزویه ضبط و بهر شهر ^{ایران} انقاد یافت شرح و ثقیفه ^{مربوط}
است عرض از تحریر این وثیقه و تقریر این بیعت است که چون بعد از
حضرت خاتم النبیین ^{صلی الله علیه و آله} اجمعین هر یک از صحابه ^{و تابعین}
و ترویج دین مسین و جلال نفوس و اموال الشاعره ساعی مشکوده و مجاهد
مبروره کرده پیرایه پوشش تشریف نزول آیه واقعی هدایه ^{السا بقرون}

معتبر السمعت بود یقین فرموده ان شیردر یک روز بضر ب کلوه تو
قلوب و خیمارهای خانمان سوز بخیطه تنی در آمد و در میان ^{کسب} توجه
داد بجانب موصل چون محمد اقامی ^{کوک} از جانب احمد بان
برای مذاکره انجام مطلب معهود و بنای مصالحه روانه ^{منتظر} استقبال شده بود
نظراقدس این بود که از کرکوک تجاوز نشود و راجا سواد فرغانی از پادشاه ^{والله اعلم}
روم که بر طبق فتوی شیخ الاسلام واقفیدیان عظام صادر شده بود
از خارج نظر رسید مشربانیکه قتل اسپه پایفه ایران مباح و نه بد ایشان ^{لغی}
اسلام است و امسای دولت عثمانی انفرمان و فتوی ^{افند} مصحوب علی ^{افند}
موصول فرستاده حسین پاشا و الی حلب را نیز با جمعی از پاشایان و ^{غبار}
بعیت حسین پاشا و الی موصل مامور ساخته از انمعنی محک غزم ^{بسیار}
گشته و از چهارم رجب لوی نهضت بجانب موصل فلک فرساور و در ^{موسوم} پنجشنبه
ماه مذکور و دو کوب طفر کوب چهار فرسخی موصل واقع شده قوچ پاشای
حاکم کوی که از محافظان قلوب با فوجی از سپاه روم ^{ایه} موکل تهور ^{ایه} بسلان
بمقایله شتازان موکل منصور و آمده جمعی از ایشان عرضه شمشیر ^{ایه}
نقیه فرار و بهامین عافیت تخصن اختیار نمودند و در سبت و نیم ^{ایه} مغربی
شهر مطلع طلعه شوک و جوار نزار شریف حضرت یونس بن متی ^{ایه} علیهم
منصرفات اقامت کردید و اولایک دو نفر از علی ^{ایه} موصول را برای ^{ایه} القادما

اهل سنت و جماعت نیز از اطراف اغاز معاوات و ترک مضامقات کرده
قتل و تهب و اسرا بیفوقه را مباح دانستند بحدیکه برای است خیر الواراد
فونک و باقی ولایات عرضیه شیخ و شری گشتند و این حادثه شنیعه تا ایام
خاقان مغفور شاه سلطان حسین متداول و معمول میبود تا آنکه رفته رفته
ترکمانیه و شرت و بعد از آن افغانیه قدمار و همچین و دومیه و زو و سیه
رخنه و ربینان ممالک ایران و اساس سلطنت و ممالک را ویران کرده قطع
و استیصال ایرانیان را بر خود لازم دانستند چون منشیت مالک الملک لم
یزل مامری تعلیق کرد و اسباب آن پرده مکنون بساحت شهود و بروز می آید
لذا کواکب بهیمال و شیر و جود سعادت اشتغال علیحضرت قدر قدرت کیوان
مهابت مرغ صلابت عجایب السلاطین و مرجع الخاقین قهرمان و دودمان
زینع الشان ترکمانیه برق حرمین سوز سرکشان جهان بتاسدات سجایه
تاج شش ملوک ممالک هند و نوران ظل سحان نادر دوران حلاله ملکه
و سلطانیه بنوکیه در تاریخ نادر می تفصیل جان نجسته مالش مذکور و مسطور است از
مطلع ملک ایورو و اغاز طلوع و بنیاد سطوع کرده ظلمت زدای ساحت ایران
را که مقتضای انقلاب دهر تبصر غیر درآمده بودند بزور بازوی تا آمد الهی قوت
سرخو ظل الهی اتراغ و کریبان شوکت از باب عناد و نزاع نمودند تا آنکه در سال
صد و چهل و هشت در شورای کبرای صوامی معان که عموم و ضیع و شریف

الا ولون من المهاجرين والانصار كره ویدند بعد از دست جماع سید الا برار
بنای خلافت با جماع صحابه کبار که اصل حل و عقد کار است بودند ضعیف
بانی اثین و نهانی الغار صد نشیند خلافت احمد مختار ابی بکر صدیق
رضی الله عنه و بعد از او بنص و نصب اصحاب فاروق اعظم فرین المنبر
و امیر اب عمر بن خطاب و بعد بشورای و اتفاق بجانب النورین عثمان بن
عفان و بعد از وی سید الغالب مطهر العجایب و مطهر الغرایب علی ابن
ابیطالب علیه السلام قرار یافت و هر یک از خلفا مرجه در مدت خلافت
خود ناهج منهاج التیام و اتیلاف و معوانه شوایب مختلف بود بر
مصادقت ملحوظ و حوزه ملت محمدیه از طرق شرک کفر محفوظ میشدند
و بعد از انقضای آن مدت که خلافت به بنی امیه رسید و بعد از آن
انتقال یافت ایشان نیز به همین ~~عقیده~~ عقیده باقی و خلافت خلفا
اربعه قایل بوده اند تا اینکه در سال ~~شش~~ شش شاه اسماعیل صفوی
خروج و بر معارج سلطنت عروج کرد و تمامی آنرا بایجان و کیدان
وارد بیل نرغیف نقد حقیقت خلفای شیعیان و اما قلوب عوام از متابعت
و مطاوعت ایشان نموده بعلاوه این سبب و رقص با که خامه سلطه
از جهت ذکر آن زبان صریح و در کام خاموشی یکشد شایع و در میان مساجد
از این گونه اقوالی اعلان انواع فضلیج و خصایج کردند و بعد از شیوع این

روم ابدال تقاوه طالب پنج مطلب شدند اول اینکه چون اهل
ایران از عقاید سابقه کول و مذهب جعفری بلکه از مذمتی است قبول نمودند
قضاة و علما و افضیان کرام از عان کرده آنرا خامس مذمتی نامیدند و
دوم آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه سجد احرام بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد
ائمه این مذهب در رکن شافعی یا ایشان شریک بوده بعد از ایشان علیحد
با امام جعفری نماز بکنند هم آنکه هر ساله از طرف ایران امیر حاجی تعیین شود که
بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اغوار و احترام حجاج ایران را بکعبه مقصوده
در دولت عالی عثمانیه امیر حاج ایران ثانی امیر حاج مصر و شام باشد و هم
آنکه اسرای این دو مملکت نزد هر کس که بوده باشد مطلق العنان و آزاد بود و
و شری برای ایشان روان باشد و هم آنکه وکیل از دو تن در پایتخت یکدیگر
امور ملکین را برو فی مصلحت فیصل میداده باشند که باین وسیله رفع اختلاف
صوری و معنوی از میان است محمدیه گشته من بعد با قضای انما المؤمنین
اخوة رسم الفت و برادری فیما بین مالی ایران در و هم مسکون باشد و بنا
دولت ابد چون عثمانی چند مطلب که عبارت از تعیین امیر حاج و امیر
اسرای جانبین و بودن وکیل در پایتخت دو تن باشد قبول مذمتی جعفری
کرده باقی مواد را بحا ذیر شرعی و معاذیر ملکیه موقوف ساخته بودند و اینها
بخصوص این مطلب از طرفین ابد و ش کرده در انظار اقامه عذر و اینها

ایران را احضار و مجلس شهود انعقاد دادند که انجمن عت هر سه را نزد خود
سلطنت اختیار نموده بنای درکار خود بگذارند احوالی ایران دست
ایرام و الحاح زده عرض کردند که پادشاهی سلطنت را خداوند عالم
بأنحضرت و آنحضرت را ببا کرامت کرده باز اختیار سی در تفسیر حکم الهی
نبیت و این سلطنت حق آنجناب است بنحویکه از روز اول صیانت احوال با کرده
عرض و نفوس مسلمانان را از چنگ دشمنان قوی بنای داده اند باز در مقام
محاربت ایشان باشند و ستمدیدگان ایران را بامید و بگری بگذارند ^{نمیگذارند}
شاهنشاهی نیز قبول فرمودند که احوالی ایران هرگاه سلطنت مادر غیب آید
طالب باشند در صورتی این سؤل یعنی قبول و مقرون بحصول خواهد شد که آثار
را که مخالف مذهب است کرام و ابایی عظام نواب هما یون ماست تا که
در منہج حقیقت خلفای اشدین ناسک ساکت شوند ایشان نیز از راه
خائنیت بدون شایبه انانیت مستغرق اند از این حکم قدسی را بسمع اعدایان
انصاف نموده و بیفقه برامی توکید و استقرار را بمطلب نوشته بجز آنکه عامه سپردند ^{علیت}
شاهنشاهی نیز در ازای انهمی الچی روانه دولت علیه عثمانیه کرده از غلیظه ^{سببان}
حشمت باسط باطن امن و امان را شریات آن الله بامر بالعدل و الا ^{حسان}
سعدان البرین و خاقان البحرین خادمین الشرفین ثانی اسکندر و القزین ^{داور}
وار و رایت کنجیر و غلام خدیو کردن شکوه انجم اختشام پادشاه اسلام ^{ناه}

بحولیت که بر شمس شریف شهادت آنحضرت نکارش میساید عقیده اسلامی
و بحال دو مدولت قاهره نادره علیها ممالک ایران اینک
رحلت حضرت سید المرسلین خلافت با جماع است بر جناب خلیفه اول
ابا بکر صدیق و بعد از و نبض و نصب آنجناب بر فاروق اعظم عمر بن خطاب
و بعد کثیری و اتفاق اصحاب بنو النورین عثمان بن عفان رضی الله عنهم
و بعد از ان با میر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام قرار یافته و بموادی آید
و آتی هدایه السابقون الاولین من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان
رضی الله عنهم و رضوا عنه و بقوامی آیه شریفه لقد رضی الله عن المومنین اذ یأبوا
تحت اشجرت فاعلم باقی قلوبهم و حدیث شریف اصحاب کالنجوم باقیم
استدیم خلیفه برحق و ربط موصلت فیما بین ایشان محقق بوجه یکدیگر رسم
بیشایه مغایرت و منافرت مسلوک میداشته اند و بحدیکه رسم مواعیات
فیما بین ایشان مرعی بوده که بعد از رحلت خلیفه اول و ثانی از در دنیا
از جناب مرتضوی سوال حال ایشان کردند آنحضرت فرمودند که ایما
فا سلطان عادلان کانا علی الحق و ماتا علی الحق و خلیفه ثانی در حق
آنجناب سفیر بودند که لولای علی لیک عمر و تظا هر این که بحال رضا مند علی ایشان
از یکدیگر ولالت دارد بسیار مستغنی از بیان و مذاکر است و در سال
و شش هجری که شاه اسمعیل صفوی خروج نموده است از سب و رخصت

بر این ساطع و حج قاطع اتفاقاً و اتفاقاً و این ساطع و حج قاطع
این مقدمات بامد و شد و اتفاقاً و اتفاقاً و این ساطع و حج قاطع
تکلیف مطابق سنه هزار و صد و پنجاه و شش باشد که به همایون قاضی
ظفر معرون خاقانی بعزم اینکه در خاک و دم با گفتگوی محلی از هوا نمی نماند
اتفاقاً و اتفاقاً و مایه فساد و نزاع را از میان اهل اسلام منتفی کرد و از
و از تمام ممالک ایران و بلخ و بخارا شیوخ الاسلام و قضات کرام و علما
اعلام را برای ندانند که مقادیر این امور بگویند و حضور و بر سر همایون و از
سر زمین گردیدند مطالب و امور را با مقدمه ملک موردی طی نمایند در وقت که
در نجف اشرف بعتبه بوسی و تقبیل ترای و ضمه علیه غزویه فایز و مشرف گردیدند
جسی از علما و نجف اشرف و کربلای معلی و حله و محال توابع و بغداد و مدینه و حوزة
حاضر ساخته مجدد امرهایون بفرقاده پیوست که چون در مذمت اسلام چگونه
تصور می نمودی و واقع نیست الا فساد بیکار بد و دولت صفویه در بیان است
شیوع یافته علمای کرام که دعایم اسلام اند با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره کرده
منهله است و بهر آنکه از هجوم افواج اختلاف اعم آمیخته لای شکوک و شبهات
گشته است و صفاه بر لال حق و ارشاد و مازعین صفوت و سداد نایره
اطفا دهند لهذا ما مورین پنج مقرر در رکاه عرض استنباط حضرت مسیح
الدین و امام المتقین علیه السلام بطی مقالات و اظهار عقاید و در حق حقیقت

قراری که رانمای ایران عرض و تحریر کرده اند و نزد اعیان تحقیق یافته
عقاید اهل اهل ایران صحیح و فرقه مزبور قابل تحقیق خلفای کرام از
اهل اسلام و ائمه حضرت سید الانام علیه الصلوة والسلام می باشند
و هر کس که با آن فرقه اظهار عداوت دینی کند او از دین خدا و رسول و انکار
دین اربوبی بوده و در دین محاکمه آن با سلطان عصر و در عقوبت با
سید بطش و القهر خواهد بود و شیخ اقل الداعیان علمای بخارا و پنج
اینکه عقاید صحیح اسلام اهل ایران بخوست که علمای فوق بیان نموده این
فرقه اهل اهل اسلام و ائمه حضرت سید الانام میباشند و هر کس که با آن
جماعه دنیا اظهار عداوت نماید خارج از دین و محروم از شفاعت حضرت
سید المرسلین بوده و در دنیا باز خواست آن با پادشاه عصر و در عقوبت با
علی الاطلاق خواهد بود و اخذ فیما معتقدین عقاید مسطوره را در فروع
با ائمه مذاهب اربوبی باشد منافی و مغایر اسلام نیست و صحابین
و ائمه دار اهل اسلام و قتل و توب و اسیر یقین که مسلمانان است
محمدیه و برادر دینی اند بر یکدیگر حرام است و هر یک از این فتنه
همانچنان که در فتنه سمرقند و بخارا و خوار و بلخ چون قبل ازین حکم
همایون بنده کینه عرش ساری مبارک تا فدا گشته بود فرمان پذیران
و مأمورین بر وفق مقرر طایف کاری کینه همایون را که پهلوی خرج مقرنس منزه

بمخاطباتی ثلاثه نموده بمنعنی منشاء ظهورشاد و نسب اموال عباد و مردود و
بمخت و معادلات فحاین اهل اسلام شد تا انیکه بتخصای قل الله
مالک الملک و قوی الملک من تشا شاهنشاه عالم پناه بر بیه
و جهاداری فایز گشته بخوکیه در فوق مذکور شد در شورای صوری منغان
از اعیان اشکاف نموده مانیز عرض عقاید اسلامیه خودم
حال نیزه در روضه مقدسه علیه علویه از اعیان مجده استفا
و نموده عقاید اسلامیه و اعیان پنج مسطور است و خلفای
رضوان الله علیه جمعی به ترتیب مذکور خلیفه علی التحقیق حضرت
سید المرسلین میدانیم و شک شبهه ندانیم و از رفض و تبرای مجسم
بخوکیه جناب قدوة العلماء علامه شیخ الاسلام و افاضیان عظام
دولت علیه عثمانیه تصدیق مذهب جعفری را کرده اند مقلد طریقه اخلاقیات
عقیدت و راسخ و ثابت میباشیم و آنچه سمت تحریر یافت محض از علوم
و ادو و صمیم قلب و تقدیم ادعا مصفا از شایع غش و قلب است و کلاه
خلاف این عقیده از ما بطور رسد از دین سگانه و مورد غضب خداوندگار
و خطنا بنشاه زمانه باشم عقیده اقل و اعیان و دلتین علیین علیا
بخف اشرف و کربلائی معلی و حله و بغداد اگر امام جعفر صادق رضی الله
دریه رسول اکرم و محمد و امیر مملکت و رسول و مسلم است و از

قرنه را نیز تصرف کرده بودند مقرر شد که چون مصالحه شده سروان
دست از محاصر باند و رسته روانه اردو شوند و مقرر شد که قلع ^{کرکوک}
واردیل و قرنه و باقی ولایات را که تصرف درآمده بود خالی نموده به
کاشتگان احمد پاشا بدهند پس موکب همایون از نظر بغداد حرکت و از
جسر که در حوالی نیکه بسته شده بود عبور و شیروان را محاصره خیمه چکان
ساختند در میان انقلاب و معاص و در جنگ شیروان و توجه موکب
پاشا هم آمده و بعد از پیروزی شیروان و شکست شیروان در جنگ موکب
از دربند جانب روم توجه میکرد و محمد علیخان قزوین بایالت دربند تعین و فرجی متابع
او نامور و در حین درو و بمغان حیدر بیگ پشاور سر کرده بخوار چکان بایالت
شیروان و خطاب خانی را از ساختن و در بیت و دویم شعبان در قشکریه
موصل ضرب اوقات غزو جاه بود خبر انقلاب شیروان رسید تو ضعیف انقطاع
از بعد از منوع قضیه ظهیر الدوله ابراهیمخان که محمد علی بیگ ولدش نام
او موسوم و بایالت اذربایجان فایز کرد و بدین نام محمول الحال محمول
النسب بسرام حبس و رومی مبتلا گشته در حدود اذربایجان او عا
شاهزادگی و پسر خاقان مغفور شاه سلطان حسین نموده ابراهیمخان
بینی او را قطع کرده مرخص ساخت و اذربایجان و غستان رفته بسرام در میان
کرنه بسرام و محمد ولد رخای که در ایام توقف موکب منصور و در غستان

در حال زیب و فراخجام داده بودند همگی مورد عنایت گشتند به نسبت ده
الف خرج تذهیبند فلک پیونذ شده بودند سرکار حضرت اسیه سیرت
کوهر شاه و یکم والده شاهزادگان کار نظریه میرزا و امام قلی میرزا
نیز صد هزار نادر بی تحویل داده شد که صرف مرمت کاشی کاری و دیوار
صحن مقدس نمایند و شش ماه مرصع بکار آهنگین و حجر طلا می کار اینها و قفسه استانه مقدسه
ساختند و از آنجا عازم کربلائی معکوب شده در غره ماه شوال شرف اندوز طواف
روضه ملائک مطاف ذر سرکار نواب محمد علیا و ستر کبری مانوی حم سرا
عفاف رضیه سلطان سکیم بنت خاقان شهید شاه سلطان حسین نیز بیست
نادر بی را تعمیر مسجد جامع پشت سر مبارک تحویل کارکنان کردند و بعد از پیروز
رایات نصرت آیات از سمت سبب بجانب بغداد انعطاف یافت و بخندم
و از باب استحقاق اماکن ثلاثه اسماء اربعه علیهم السلام و التجهه داماد
بهو حیفه یک الف بصیفه تذرو و جوانیز از خزانه احسان عطا فرمودند و در محمد
مکر اسپان کوه سکر گردون خرام و شکشهای لایق بدر بار سپهر
فرستاده او همه جا حاضر و حق خدمت داد این تقدیم میرسانند و از
طرف قرین الشرف شاهنشاهی نیز آنچه حق احسان و بنده پرور می دلاری
مرحمت و عنایت گستر می بوده در باره او و فرستادگان او بطهور آمد
و چون سرداران جانب عربستان بصره را در حال شدت محصور قلع

ماور بودند کشته قلعه فرمن را تبصره نگریه داده بسام و محمد باقر
کشته محمد عینا این عهد از یوا قوه جمعی از روسای و اشرار در بندر امان
مغانی که مظنه فساد ایشان میرفت از مرحله هستی دوره جمعی را نیز که
از حقوق دولت پوشیده بودند کور کرده روانه مغان ساخت خود
با استحکام قلعه و بروج در بند پرداخت و حقیقت حال بعضی عاکفان شد
جلال رسانیده اگرچه عا شور خان افشار سردار از با بجان که در ایدون
میو پیشین این خبر با جمعی برای سکین داده شریک بانب شروران ایما
و با حاجی خان چشکرک چکار یکی کجبه در کنار گرفت و مشغول بستن
جسده بود روانه لیکن بعد از آن که انیمراتب بعضی اقدس رسیدن
افشار چکار یکی ارومی را برای تسدید راه بجانب مغانات مامور
از غازیان را نیز معادست عا شور خان تعیین فرمودند امرهایون
با حصار اندامینه که در بلاق امدان توقف داشت غرض از این
شاهزاده نیز در هجدهم ماه رمضان در منزل کلدان در حینکه موکب
از کرکوک عبور و عازم سمت بغداد بشرف تقبیل بطریق قدس فائز گشته
فتح علیخان افشار چرخچی باشی و جمعی از خوانین و پادشاه هزار نفر از غازیان
کافی را لازم موکب شاهزاده و روانه میگردان ساختند شاهزاده بعد از ورود
تبریز بحکم هما یون جمعی را برگردانی فغان افشار بیشتر روانه

سراز اطاعت باز زده از ولایت آوار به پهلوانهای کوه و جنگل متواری
میسود و در نیوقت که لوای فلک فرسای را مستوجب ^{ببینی} ویران
را که هنوز باد نخوت و در مانع داشت از راه کوتا ^{ببینی} شاه حضرت فتنه کرد
و جمعیتی نزد او منعقد ساخته در مقام تحریک اهل طبرستان و دربند آید
از آنجا که عوام کالای عام را از کنه امور خبر و وقوفی از تمیز خیر و شر و نفع و ضرر
نیستند با نعوای او بعضی از هنگام طلبان آن دیار و فتنه گشته ^{ببینی} شتاب
با حال شیردان از جانب ایشان آمدند میکرد تا اینکه این مراتب ^{ببینی} محمد علی
سرور و دربند عرض اقدس رسانید چون قلع و در بند سرحدیت داشت ^{ببینی} حیدر خان
نیز از موقف ^{ببینی} معاونت او مامور گشته بنا بر اینکه اهل و غارتان
و دربند با اعتبار قرب جوار بمردم شیردان نیز سرایت کرده بود در غایت
شماخی و شایران حیدر خان را گرفته محبوس و بعد از چند روز مقتول و اموال
او را غارت کردند و محمد ولد سرخای را با سام بشردان آورده قلع و ^{ببینی} قسور
که مقر حکومت بود تصرف ایشان داده لوای مخالفت افراشتند و امانی ^{ببینی} شایران
و طبرستان نیز طوعاً و کرهاً مقلد قلاده ایشان شدند آنچه که بدر بند رسید
و امن زن آتش نفاق اشرار یک کینه دیرینه ازین دولت و الادر سینه داشتند
کردیده از رومی و رومی کار را بیکر کردند از انچه جماعه مخانی و غیره که مامور
بمحافظت قلع و قمع من اعمال دریند میسودند جمعی از افشاریه را که با ایشان

و رود محمد سیدخان بتمان چون تقیخان قشونهای فارس را با خود
متفق ساخته تیرالات باطله پیشنها و خاطر کرده بود جمعی از سرکردگان
با غوا و تمسید او بر کلب علیخان ریخته او را مقتول ساختند و در صدد
کشتن محمد حبیبخان برآمده او را در جمعیتی واقفیه برکشتی نشاندند و
بسا حل عافیت رسانیده از آنجا بشیر از کشت محمد حبیبخان خود را بکوه
کشیده حقیقت حال عروض شده بهر مثال ساخت تقیخان داخل
شده سبیت عصبان را فراموش و دله موکب عساکرین نیز جمعی با عا
محمد سیدخان و بنیه تقیخان مامور کشت تقیخان بعد از آنکه خدیو بقلعه دار
پرداخت دستگیر شده نهمت گدازه عشرت طراز شیراز بشا مت
او را مامور قتل و تنب و در سر آتش زدند و او را خضی و ششم کرده
در گاه محلی آوردند و او را که در آن صحنه ای میبودند قتل رسانیدند
بر طبق فرمان عمل نموده او را مقبره بهشتی در شیراز سپردند
شیراز و در آن مقبره میباشند
بعون شاهنشاهی در بابات حضرت آیات در پانزدهم
از شیراز آن بعوضه بعد از آنکه با یگان حرکت کرده بعد از ورود و در
ماه شصت که آن شاهان بعد از آنکه رسیدند بعضی از جوانان و اعیان
تا بمایه سوار سلوک محمد حبیبخان حاکم آنجا با طایفه موت متفق

که با شور خان ملحق شود و خود نیز متعاقب از تیر نیز متوجه مقصد کرد و بعد از

در دو فتح علیخان روز چهارم دقیقه سام و اشرار شهر زن و لکزنیه با

نقاره خانه و فوجی عظیم از لکزنیه و شیر و اسبی از فرزند کوهی که بالاسی باغ شاه

پیش آمده باراده انیکه داخل قلعه شوند میای جنگشته فتح علیخان و

عاشور خان نیز همراه ایشان گرفته جنگ پیشند بتامند الهی بر در سرخه

ساعت و اقبال شاهنشاهی سیلی زن چهره تهور و عنان تا فوج حلاوت

ایشان کشته هزار نفر متجاوز سرورنده با علم و نقاره خانه ایشان

بدست آمد محمد ولد سرخانی خمدار و باقیه السیف فرار نموده سام ^{معه بود}

بجانب کربستان کرخت پس در این محاصره قلعه تسویر و خسته در آمد

دور قلعه و تصرف و جمع کثیر از لکزنیه را که بمحافظت قلعه اشتغال داشتند

زنده دستگیر کردند و تمام احوال سام و در بیان وقایع سال آینده مذکور

در بیان علیخان محمد علیخان شیرازی بهرین جا رسیده و تقصیرات آن

چون در حین توقف و یک جهانش در حوالی دربند کلب علیخان کوه

بر داری فتح علیخان محمد و آبا یالت قاریس تعین روانه و چون مشا را بها

مقتی در سمت بر رده کار را بیشتر محفل کرده بودند لهذا محمد حسین خان

میرا خورباشی را که از سفارت در روس برگشته در درگاه معالی مسعود سوار

نعمین و مجامیری روانه و فتح علیخان را بهر ^{نیز} ^{معه بود}

سپاهی و یکصد و پنجاه و هفت نفری سلطان طاهر چارم روز جمعه پنجم
ماه صفر بعد از انقضای شش ساعت و شش دقیقه از منزل مابعد شش و
بقعه محل نقل کوکبه جلال کرده و سرکردی رخت غنیمت بودی نهیت کشید
و سپاه شامی شب در با خطاط گذاشته اظهار انکسار کرد و خود نو بهار از سرود
راست نهضت اخراخت و خاقان جهان آرامی ربع از رعد و ابرازار
ططنه کو خصم افکنی و کشورکائی بلباد آوا ساخت افواج قاهره چمن سار
نمایش کرده بعم دفع عسکر بمن برخاستند و جنود اشجار از غنچه داران
و موج ابشار سرور بر را بمغفور و جوشن برآراستند و در منزل کنار قلم و مجلس
با هزاران ریب درین انعقاد و جشن نوروزی بفر و فیروز می انقضای وقت
در آن اوان احمد پاشای بحال او علی که از دولت قیصری و عسکری منصوب
و در قارص بود از جانب محمد علی نام رفسنجانی کرمانی که بصفی میرزا اشتهداد
داشت و اعیان دولت عثمانی او را ساخص اعتبار کرده بصیت عسکره
کرده بودند و نتجات بعضی از ولایات او را بایجان فرستاده عبارتی که
بر حوصله بود در آنها درج و نقد جلالت را بزرگانه خرج کرده بودند
مربور نظر رسیده هیچ ماده غضب و محرک سلسله نهضت موکبها برین گشته
دار و حوالی اهر شدند و از آنجا بمسامع علیه رسید که عسکر مزبور عظمای
منصوب گشته چون محمد اقا فرستاده و الی فدا و که برای انجام امر صلح بدر بار

و داخل شهر استرآباد گشته و لد محمد حسینیان که از جانب نایب
بود فرار و نزد بهبود خان چاوشلو سردار انگارفته حکم معنی در باب
تأدیب استرآباد بعهده بهبود خان عرصه دریافت محمد حسینیان نیز از اردو
همایون باین امر مامور گردید و مامورین با جمعیت و استقامت از بر سر استر
رفته بر اهل ولایت مستولی و بنا بر آنکه قیامین بعضی از قاجاریه محمد حسینیان
نسبت بکنکار و بیگناه قعدیات بطور رسیده آنویات نیز پامال ^{انداز} شدند
او گردید بعد از ورود موبک همایون بکرامتشان ابراهیمخان ولد ابراهیمخان
که نسبت برادرزادگی با تخت دست داشت بسپه سالاری حدود کرد ^{سان}
و لرستان قلی تعین فوجی از غازیان با با او نامور و مقرر فرمودند که
در حدود کرامتشان توقف و از حد گذرانی منتهی و ولایت ^{همه جا}
افواج منصور مشغول شد مشغول میداشتی بوده با پاشای بغداد همراه
قریب چهارم میسیاسته باشند و بخوکی سابقا مذکورند میرزا که در سال
پیش متوجه خوارزم بود بعد از ورود و مرده و ساعی سرگردان خوارزم
و از آن بانفاق ایاق را متفقول ساختند انیمراتب بر علی الله من
عبدقلی خان و اسپه سالاری مامور و روانه خراسان ساختند که تدارکات
خوارزم و در سال دیگر بجز تنبیه بویست متوجه خوارزم شود از ماهیست
درای توجه جانب فخر و علیت که از فرغت بیان و گاهها

یکدیگر را دیدن نمایند و بعد از ورود در ایات همایون بحدود کورسی جستان
مقدونیه رسیدند و معروض شده و الا شد و حقیقت او بر تنه وال است که
بعد از آنکه دست اولیای دولت عثمانی تمکین محمد علی فسخانی معوضی مرزا
ثانی فریاد از جمله تدابیر که در کار او بکار برودند این بود که خزانه دها یا
محمد خان او سمنی محمد ولد سرخای و حکام آوار در جغتای و لند خدایان طبرستان
محال در بندارسال نامه متعلقه بهر یک نوشته ایشان را ترغیب با قیاد و
صفحه مرزا نموده یوسف پاشای دالی حقه اردولت عثمانی مامور به حال
خزانه دایم فرامین بعد از ورود به والی کسلی پورث خان که در آن اوان
داشت بود با اتفاق علیخان قلمی چکر یکی تعلیم در آن نواحی در مرصه کهن
یوسف پاشا از راه احتیاط پشت بکوه داده میان خصل سقناق کرده
و عطا با و دها یا و فرامین را با جمعی از شیراهر و اندر و غستان موزو حوا
نیز که در بلدسی راه و رسید به کسری و خرم بودند پیش از وقت فوجی را در
مهاجرت ماسه بن و غنمت عبور اطلایه داده جمعی از ایشان را از تیغ
گذرانیده فوجی را نیز گرفتار قیدان و تمام دها یا و فرامین را بدست
آوردند یوسف پاشا از استماع این خبر فرین دهشت هراس گشته
وزعایت خوف و حراس در عرض راه چون نقش قدم از باد آمده فوات
بعد از آنکه چاکلی بهر طرف افسوس سید پهلوی رشت خان را در ازای نیکو خدمتی

رفته بود در استنبول توقف داشت با انتظار وصول خبر از جانب مومنی البیه
بر اصل بتانی می می شد حکم همایون خطاب به دارمی ابرووان اصداد یافت که متوجه
رعایا حدود سوزنکشته با برائیکه از طرف روم بدست آمده باشند در محل
بمسکر قارض مرسله و با او از در ارتباط آید سردار مزبور بوجوب فرمان
عمل نموده عسکرش را الیه در جواب نوشته که از مقدمات مصلح در پیش ما
خبر نیست و من اردو است عثمانی مامورم که صفی میرزا را برده در ایران
متکین سازم بعد از آنکه جواب عسکر معروض شده خد فکشت اعلام شد
که آمدن ایشان بوجوب تصدیق ایشان است همان پذیر باشند که عفو
رایات همایون بشوق ملاقات او و صفی میرزا و اید آنحدود خواهد شد
پس این غرضت نهضت بجانب قارض افراخته در عرض راه خبر گرفت
نام رسید پس انتقال آنکه نهجیکه در طی صادرات سال قبل مذکور شد سام
بعد از واقعه شیروان که شکست یافته منتهزم شد اراده داشته که نزد
کریم بجانب کریمستان و در لاهور خان مطلع شده سر راه بر او گرفته
در بیت و چهارم ذیقعه او را با چندین کس زنده دستگیر کرده مقید بقلمه
قر قلیخان فرستاده بمراتب العرف اقدس رسانید مقرر شد که یک حشم
سام را کور کرده او را با چند نفر از گرفتاران ^{عسکر} ~~میه~~ نیز و احمد باشا عسکر
بقارض و انفسه فرستند که چون صفی میرزا نیز نزد او دست بردار آن محمول

و از معارف روم بود با چند نفر از سردگان او جاق و شکسته
لایق بدربار کیوان رواق فرستاده مستعد شد که مقصود آنطرف را در بار
عثمانی صورت دهد بعد از آمد و رفت مکرر این سؤل در حضرت خسروی موقع
قبول یافت حضرت عسکر کسری را با چند نفر از رسانی روانه دربار عثمانی
نموده چون بهستان نزدیک شد ~~محل معلوم~~ توقف متعذر بود
عده او در درجه خسته و افاکک و قورداست لهذا موالیهای دین دوم
ماه رمضان المبارک از قارص بجانب اریه چاهی نهضت نموده از آنجا
ستوجه اخفه و افاکک گشته آنجا رسید و پس بر محل اقامت ساختند
محل و عدالت آن روزی بمصرف رسید و چون منظور آن بود که در آن
واقع شود کسان با عی مامور گشتند که در حوالی روع در مکانیکه از
آب و هوا و غلف امتیاز داشته باشد چند هزار دست خانه و مرا
مرغوبانی و چوب ترتیب دهند و حوده از راه آچی قلعه و رواق
کعبه پیراع و در ابتدای فلقعه وارد مکانیکه برای شلاق اختیار
شده بود کردیدند بعد از چند روز که در آنجا آرامی گرفت چون غنیه ^{مکان} بهستان
نصب العین صمیه بود با وصف اینکه بهستان اشتداد داشت در دست دوم
فلقعه با فوجی از عازیان سبانی بجانب و غنستان توجه فرموده از
جبهه جواد عبور و همه جاد و منزلی یکی بغیر نموده دیشتم و یکم از در بند

فاتیل وارکلی میرزا ولدش لوالیکرمی کاخت سرافراز شد چون بعد از انجام
مهمات سمت شرقی امیرمایون با محضار نصرانیه میرزا صادر شده بود شاهزاده
نیز موکب والا سوخت پس آیات جهانگشا از حدود نجران عازم مقصد از شرق
کوچه دیگر عبور و در شرف منعی اریه چائی در موضع بخالتی بنه و اغروق را گذارشته
روز بیست و نهم جلوسی الاخری موکب مایون را بجانب قارص نصرت دادند
و در خارج قلعه قارص ماچه آیات نصرت آیات را با درج سموات برافراشتند
چند دفعه عسکر و پاشایان باز و حامیشت بدویر قلعه رد و برگشتند جنگ آوردند
و هر دفعه جمعی از ایشان قتل و دستگیر شده بقیه فراری و مشغول قلعه داری شدند و شب
و حرم نیز بوجوب مایون در دو اردو هم حجب وارد و دومی محلی گردید پس در آن
قارص شکافی حکم ترتیب یافته جمعی از غارنیان با توپخانه به طرف توپخانه
چون احمدخان لکزی حکمای بوجوب امرو زمان پادشاه والا جاه روم ^{بافوجی} از
لکزیه بمعادنت عسکر قارص آمده بود لکزیه که حال مریمینوال دیدند سبب
مجموعی از قتل برآمده آنرا که تیر کردند جمعی از طلایه داران معسکر نصرت اثر از
وزارت ایشان با خبر و بمقابله مویرکشته جمعی از ایشان را عوضه ملک ساختند
چون ایام محاصره امتداد و اختلال احوال عسکر استمدادی یافت بسیاری
لکزیه و سبب اغار فرار کردند و عسکر از راه اضطرار عبدالرحمن پاشای
ایران را قرضی کشید لی که از دولت کسری معذرت قیصری بکتابت موسوم

مسئول بود حرارت غریزی فانی شده بر جای خویش هر دو دید و ریشینه
مجلس هر دانی باشکوه سلیمان نظم مراتب قامت سران و سروران بخلع ^{نزار}
زینت و زیب یافت و قریب به ماه یلاقات شکی بقریخام سپهر شام
کردید و در آخر جوار حد و دشکی عصف عنان کرده از دو کمر عبور و از
سمت حاجین از راه میان کوه علامه کوچی عیاق ابروان کشتند ^{نزار}
راه تخت روان طے نمودند باز بغایت حکیم علی الاطلاق شفای عاجل گم هست
کشته مزاج اقدس صحبت بهبودی و در دوارد هم جادوی الاخری جو لکای کوچی ^{نزار}
خیام غوث تکین کردید در میان محاربه با کین پاشای بر عسکر سیوم و مال ^{عسکر}
چون متواتر خبر میرسید که از دولت عثمانیه کین محمد پاشا وزیر ^{عسکر}
منسوب و با جلایک پاشای الی ابدین و ده نفر از پاشایان بیکر و جمعی
وارد جام مسجد و مزار سمت ماموریه بجانب ابروان می آیند لهذا نظر میرزا ^{راکه}
از سمت دبار بکر و موصل می آیند قنین و مبارعت افواج منصوره ناکه در حد
کرمانشاهان و لرستان و کردستان مشغول شد ششی بودند معسکر شاهزاده
مامور ساختن چون مکنون خاطر اقدس آن بود که شاهزاده ارجمند امام ^{قلی میرزا}
و ابراهیم خان و لایزال سیحان که بعد از قضیه ولادتش باین نام نامی اخوت ^{برادران}
بود متاهل فرمایند لهذا حکم بهایون تهیه اسباب جور و ضرورتا گذشته ^{روز}
بساط نشاند و نرم و بنیاد در شوق کوچی را استند و بعد از انجام کار طوی نام

گشتند و غاریان را چهار دسته کرده چهار جانب حیاء و انداخته
تمامی آنطایفه را که با طینان خاطر در آن نواحی ساکن بودند در روز مکتب^{والا}
و چنان فصلی باین کسب تصور نمیکردند تا خت و غارت کرده دوبار
و انعام افزون ~~شد~~ بدست آوردند و بعد از آنکه سه چهار روز مشغول^{کسب}
و تاخت و تاز اطراف بودند قاصی روستا و سرگردگان دغستان^{درگاه} وارد
شهر بنیان و پیرایه پوش خلع عفو و احسان گشتند و روز عید الفصحی صرف
تمام بجایب دریند کرده امور انجاریه را نیز انتظام داده از راه طبرستان
عازم بردع و در نیم محرم دارد و مقدور است شد ندست روز ان^{مضرب} مکان
سراوقات غزویشان گشته چون آب و علف سمت شمار و در حال
دور بود بدست و پنجم ماه فروردین و اغروق حرکت و از کمر عبور نمود
و در محال ارض گشتند و در بیان وقایع او در مثل مطابق سال^{مقصود} و
و بجای و شت و چون از دربار سلطان قضا سپید اسبند و جنود شت
عزم ایران زمین چمن کرده اظهار صولت بهمنی و عسکر و می سرا و پرف اعلان
و داعیه بدین قبیله می نمود و او فلک لر یعنی مهر منیر بر شیب کرده و در آن
بد افه عسکر سرما کرم مرحله پیمای در او شنبه شانزدهم ماه صفر با افواج و بکا
در نقطه اعتدال ربیع متدقی گشته جوهرش قوامی نامیه بعد از آنکه و فرخنده سدا^س
شوکت برد عسکر و می را که قومی جدا و شش در خفتان^{سپید} شش

غله و ذخيره بر عسكر عثمانی سدود و هر روزه جمعی از قسوں رومیه در حوالی
اردو عزمه نصیغ میکشند و از هر جهت عرصه بر عسكر تنگ گشته و انست
که تیغ زمان او مردان خشم میکشند بنا بر آنکه طوفان کذاشته هر روزه
بعد ریح فرسخ با سوار و پیاده سکر و مطرین ترتیب و دیرانه پیش آمدند
تا اینکه بچند کوچ به نیم فرسخی اردوی همايون رسیدند و رایت توقف فرما
همان شب جمعی از سپاه کینه جو با شاره و الا بر شمشیر خون بحوالی اردوی
رومیة رفته و لوله و انقلاب بحال ایشان افکندند آن شب تزلزل باحوال
شکر و راه یافته جمعی فرار کردند عسكر چون حال بر بینوا لدید با عیان عسكر عثمانی
طرح مشاورت افکند و بنا گذاشت که همان شب سوار و پیاده بارد و همايون
شبینون زند عصر آن روز که روز جمعیت و یکم ماه مذکور باشد پاپار و عزمه
از جانب نصر الله میرزا رسید مشهور بانکه عسكر جانب دیار بکرا دلا حاکم
بسمت بابان و شهر روز فرستاده سلیم خان حاکم بابان او را داخل
کوچ و بنه خود را در قلعو سورد اسس متحصن ساخته بار و سامی کمراد بخدمت
بخدمت شاهزاده پوسته از آنطرف سر عسكر مزبور با احمد اردو لاتی طواف
کرا و بلکس راجع و با جمعیت موفور عازم موصل گشته از بیطرف نیز
بقصد مقابله رایت غریب افراشته در حوالی موصل قلاتی فریقین واقع و محض
تهاجم نمود سورد شکست عسكر رومیة متاده جمعی کثیر از آنجا قتل و عسكر

اختیار خراسان را با مام قلی میرنده و انتظام مهام عراق را با ابراهیم خان
تفویض و هر دو را با تدارکات شایسته در پنج رجب روانه مقصد ^{عراق} بنه
را با مقرر توقف در مداخلات حدود و پنجوان و تبریز فرمودند خود نیز در روز
مذکور بفرم مقابله عسکر است افراز لوائی ظاهر گشتند و مرکز ضمیر الورد
بود که در نواحی قارص و ازین الزوم بر بفرمان هنگام جمعیت عسکر شوند
مقارن خبر رسید که دست اجل بر تهای عسکر زده اورا خواهی نخواهی
باین سمت می آورد و لهذا کوبه هایون در نهم ماه مذکور از ایروان عبور و ^{مراد}
دو فرسخی ایروان را که مقام جنک عبدالله پاشای کوبری اُغلی بوده قرارگاه
دولت ساختند یکن پاشای عسکر نیز با صد هزار سوار و پیل هزار پیاده سنجی
و اسعد لام روز دهم بعد از ظهر آمده در دو فرسخی اردوی هما یون دانه
کوه را محل نزول ساخت و خیام تمامت افراشته با استحکام مکان و ^{علا}
سنگ و مطرکس درخت پس در چهارشنبه یازدهم از طرفین تصفیه صفوف و ^{تسوی}
انوف گشته بامره بالاء اقی طعن و ضرب در دامن خرچ و الا گرفت بعد از
حملات متواتره بقدر خدای قادر شکست بر شکر عثمانی افتاده جمعی کثیر
از اینجایه بقتل رسید و عسکر بسکر خود بخشجست و بطلب شب را با طفر
ایات نیز بمقر حلال متصرف گشته جمعی از جویوش دریا خروشن محافظت طرق
سمت قارص و محارست اطراف اردوی عسکرها مورشد تاراه ^{تخصل}

علیه السلام بدولت عثمانیه کلیم و اظهار عهد از ابرام و اصرار معلوم
که اعیان دولت از قبول آنکار در مقام تجاشی و انکار میباشند لهذا
واقعه عسکر و انذار عسکر و م نامه دوستانه با علیحضرت پادشاه ^{جاه} بکنند
و م نوشته صحیح چاپاری از راه بغداد روانه دربار عثمانیه فرمودند
مبنی بر اینکه هر چند از ایالات ترکمان و طوائف عجم که در ایران سکنتی
دارند فرمان قدر قدرت شاهنشاهی ایشان را خواهی نخواهی تابع
مذهب بن رسالک طریق و گاهی ساخته خلل و تغیر در بنیان آن راه
نخواهد یافت اما تفکالیفی که از جانب انجمنه با مذولت شده چون ^{عکس}
اعلام و اعیان آن دولت ابرو فرجام از قبول آنها دامن الفت بر حیده اند
و چهار دوران امر بیشتر موجب خونریزی و منش برفتگی می باشد و لهذا ^{از آن}
تکالیف بکمال و ترک آنها که مقصود مامول ارکان دولت عثمانیه و
نزاع بود با کلیه از نظرف بعمل آمدن بعد از محبت و دوستی بین ^{الحضرت}
استمرار و استقرار خواهد داشت پس موبک همایون و فریخته ^{مقیم}
ماه فریور از مراد تیه که مفر جلالت و در راه چورس محمودی نهضت فرمودند
و نیز در همان احوال شهنشاهی معتبر از جانب پادشاه و الاحاجه حسین با
تحف و هدایا وارد درگاه ^{کلی} شده نامه و هدایا از نظر اقدس کنیز ^{نیز}
تسین انمقال آنکه دو نفر از اولاد خنیزی ^{شاید} که یکی سلطت خطا و دیگر

با بقیه سیف سالک طریق فرار کردند پس خدیو بهیما لشکرانه ایزد متعال
پروا خسته نوشته شاهزاده را محسوب کنی اگر قناران و وزیر بایست اردو
عسکر فرستاده هنوز آن شخص داخل اردوی او نشده بود که کوکبه سپهسالار
روز یعنی آفتاب کتی فروز عزیمت ملک شام نموده مقارن آن انقلاب^{و آشوب}
در میان اردوی او بیدار کرد بر فلک تیز کرد و غار صعود کرده
معلوم که همان روز عسکر جلیل الشان که در حال قدرت و توان بود
نا توان گشته ملک مستی را و دیع و با هر دون ترک نزاع نموده ع
رو می چون خود را بیم دیدند بیدار^{است} و پاکشته سر اسیمه پاکیزه داشته
قشون نامیکه در اطراف عسکر و میه بودند فی الفور بایشان در آویخته جمعی را
مقتول تمام توپخانه و خیم و اسباب انجاء را که بر جا مانده بود بحیطه ضبط^{تصرف}
در آوردند فوجی از جنود نصرت بودند نیز از جانب اردوی همایون بفرم^{قب}
اسب جدات برانگیخته تا ریه چای همه جا انجاء را که فوج مشغول
بودند عرضه شمشیر ساخته و دوازده هزار نفر زنده دستگیر کردند پس خدیو^{چنان}
بشقاقت مروت جمعی از کز قناران را که خروج و نا توان بودند مرخص ساخته
با اتفاق جاسوس حسن آقا که از کردگان اوجاق و عطایای کز قناران روسیه
بود روانه قاصد و چهار هزار نفر را روانه ایران نموده جمعی را هم روانه تبریز
ساختند و چون قبل ازین که در باب کن و سر غده بهی حضرت امام معتمد صافی

ما موریه بنیه انجما عت شده بود حقیقت احوال خان مشا را نیز انیکه
در دوزخ ازم ابو افغان بخان و عموم پیش سفیدان و اشراف خوارزم
طریق استقبال هموده مراسم خدمت بتقدیم رسانیده لیکن جماعه
بسیار تر کانیه اتفاق و جمعیت در حوالی او ریج نموده بمقابله آمده شکست
یافته جمعی شیرازیان مقتول و مال و اسیر بسیاری را بجای خود بدست
در آمد چون انطاویه دیگر مجال توقف در آن مملکت نیافته مساکین خود را
نسب و تاراج دیدند کوچ خود را برداشته سمیت کوه بلخان که در حوالی
استرآباد واقع است فرار کردند علی قلخان خدی می با نظام اموران و حاجی
والی اندک مملکت خوارزم ممکن داده بموجب امرهایون عطف بنان و در او انیکه
موکب فیروز می نشان در سا و جلد غمگرمی توقف داشت و آن ارض
نرمست بنیان گردید پس حکمهایون خطاب بانطاویه عرض دریافت و
تعمین شد که فراریان میوت که بلخان آمده اند هزار نفر از جوانان کار آمد خود
بر طلب نرمست بر کاب فرستاده خود به دستور سایر کانیه در زمره این طوایف
اہل و انقیاد قیام نمایند اندک استواری بنیه مجدد باشند و ریاست نصرانیات
نرمست جوهرس و محمودی معبود و از راه امدان عازم فرامان و از اینجا نظر
از راه مازندران و استرآباد و روانه ارض افدریاحه موکب جمعی
متوجہ ببلخان و در چهارم و پنجم و در آن خطه خلد بنیان گشتند و تا

سلطت چمن منسوبست و پادشاه چمن آوازه عظمت و صولت و
قدرت شامشاهی در این نواهی اشتها داشته در مقام اهل
فجاست و مولست درآمده سه نفر از معتبرین دولت خود را در
راه دوستی کشوده بود و مضمون نامه اینکه از امر سلطنت و پادشاهی ایشان
که بحکم الهی اتفاق افتاده بسیار خوشحال میباشیم در عالم اتحاد و ایل
و رابطه کیدلی از ایلایک در حوزه اقتدار ما میباشد هر قدر که در کار
باشد برای خدمت اندولت جان و مهیا خواهیم بود و نیز ایلچیان
معرض رسانیدند که بعضی مالک مابین چمن و توران واقع است که اینست که
در آنجا بستانن طریق خدمت می سپارند چون اختیار مملکت بود
با حضرت شامشاهی است از جانب پنجاب فوجی تعیین شود که اهل مملکت
که متعلق بتوران باشد وضع و تعلقات دولت ما را با بیطرفی و اکتفا
که بیاید شتاب حد و سورد و بتین معین باشد چون موکلبان و بنام
خراسان بود برای خدمت برین قرار گرفت بعد از ورود بنجر اسان
جمع ابا بنجام این امر را مورد روانه کردند پس جواب اتفاق آمیز شاه
مردود قوم و نه توقوز است و شیر اراق شاه باقی نقالین حکمت شاه و اوج
مذکور ارسال و ایلچیان را رخصت انصراف عنایت فرمودند و سابقا
نهارش یافت که علیقلیان بصدور ما فرمانی از طایفه یوت خوارزمی

بمصالحه نامه نگارش شدند و ایچان فلک شاد روان ابر آراسی بر
اطفای تشنه کانون در حدود شهرستان فصلین قطره زمان گشتند
جشن نوروزی در ارض اقدس منقض شد چون سیرت مرات کلات
جنت آیاتیکه در آن قلع خدا آفرین بل شک معموره روی زمین احدث
شده بود مکنون ضمیمه نور میبود در بیت و پنجم بیج الاول اراض
نشان عازم آنکان و چید روز مجلس در و سر و دار استعیش
تاشای آن نرمت شست انتظام امور انجا پرداخته کرد و بای نقد
باجل و کان و نفایس بکیران که پسر و شهو را اقالیم جان در آن
جمع آمده بود بعضی عرض در آنده بتحول انشای هوشیار و معتمدان
موز و از کلات عازم عراق گردیدند سابقا سمت ذکر یافت که در ^{مغان} ای
بعد از تخیل امر سلطنت مقدمات رکن و غیره را از علیحضرت پادشاه ^{سلاطین} ام
روم خویش منبشند و چند سال باین انمیطاب در دست گرفتند
چون از کشاکش آهه آمد و رفت ایچان کل دعوی بند خلاف انقطاع
نیافت بعد از تشبیه کن پاشا از مطالب معمود و کواج بدولت عثمانیه ^{سط} متوجه
چاپار و نمائندگان اعلام نموده پادشاه و آگاه نیز جمعی منقض ^{است}
لیطافه می که سابقا در دختستان بدر بار علی آمده بود مجدداً بچاپار
رای تحریر رسانیده و همین سر و خط مسامحه و در دست اندر نموده موافق

موسک شاهزاده بحدود اشرا با طایفه بیوت نیز بموجب فرمان عمل
و مد زمان مقرر را تدارک و تسلیم نموده بودند و رایات جنگش در
مهرماه^{۱۱۵۹} سنه از اصفهان به سمت و از راه رادکان و بیابان طبرستان کوچ
بر کوچ عازم ابرخا اقدس و در بیت و سوم ماه صفر وارد مشهد مقدس
گردیدند و بیابان ابرخا را پس از رسیدن بکوه رادکان و رسیدن
شب شنبه بیست و هشتم ماه صفر که شکاران درین لباس نجوم با
فاصله نعلیک انگ بالوا و المقدس پا برهنه با تخمین آید می محفل سحر
پرداخت اسباب زرین و سیمین و در نرم فلک چیدند و خدمتگذاران
قضا و قدر با طهای کلد و گرمی بگو آرایوان چرخ نیل کشیدند و او
جهان را در پیشه بدار انقضای پنج ساعت و دو زرده دقیقه بر شکر
بر سخنگاه حمل خرامیده خواند و اران قومی نامیه در کلمات جهان باب
نخاین نشو و نما کشوده نذ کوهرهای غلطان شبنم و لالی آید بر قطرات سخا
منظوم و عقود منشور طبق عرض کند اشتند و کنوزان طبایع از اهل و یاقوت
لاد و شقایق زمر و فیروزه و سبزه و شکر بر که آنچه در مقام من امکان
ممکن بود بر ساحت کذا رچیده نذ کلهای ملیح عرصه خاک امینا و مرصع
ساخته خسرو خاور می با طهارت کرمی رفیع بر دوت اندر عرصه جهان کرده
و سپهران چاکدست چنار با قلم شاخسار صفحات وشت و ادراقی کلزار

امرهم بالیفاء العهد کما ورد فی کتابه المجدید یا ایها الذین آمنوا ووللہ
وصلی اللہ علیہ وسلم محمد صاحب المقام المجدود وعلی آلہ واصحابہ ولا یمسا خلفاء
الراشدین الذین بذلوا فی اصلاح الدین غایتہ المجدود چون در سحر
شورای کبریٰ معان کہ اہالی ایران از نواب ہماہون ما استدعی قبول
سلطنت شدہ بنا بر اینکہ از بدو خروج شاہ اسماعیل مغوی سبب رخصت در ایران
شیوع و معادات و بیغضت میانہ روم و ایران ظهور وقوع داشت نظر
بدہب تحیفہ اہل سنت جماعت کہ مختار ابایی کرام و اسلاف عظام ما بود
از سلطنت ایشان تخاصی و بعد از انکہ الحاج مکرران کرہ ناشی شدہ اند
کہ ہر گاہ انطاکیہ باللسان والجنان تبارک اقوال لا طایل بحقیقت خلافت
خلفای کبارہ صوان اللہ تعالیٰ قایل شوند بحصول مشول مایل نہ باشند
ایشان نیز حکم اقدس را قبول و از حالات سابقہ کنول کردند علیحضرت قدر قدرت
عظم سلاطین جهان و ائمہ خواقین دوران خدیو سلیمان حشم خسرو خورشید علم
ناصر اسلام و المسلمین قاصع الکفار و المشرکین خاقان البرین سلطان
البحرین ثانی اسکندرد و القرنین خادم الحرمین اشرفین برادر جهان داور
کردون بارگاہ پادشاہ اسلام پناہ ظل اللہ سلطان افغانی محمود خان
مالکہ ظلال خلافتہ علی روس العالمین خلیفہ اہل اسلام و فروع مشعل و نور
مکہانہ بودند برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوایل شور و شیلان

در حینکه سا و جلد غ مضر ب خیم عزوستان بود بانا مقصیری دارد
ارودی همایون و از جانب شاه سکندر جاه روم شقیه محلی
بهر منامی دولت با و داده شد پس افندی را رخصت از سر
از رانی داشتند بعد ارور و افندی بدربار عثمانی اعیان دولت
احمد افندی کسریه را که در قارص از جانب عسکر بخد مت اقدس
پایه وزارت داده بفارت ایران مامور و با هدایا و تقایس
روانه ایران و از طرف شاهنشاهی مصطفی خان شاملو و کاتب حروف
تحت ملای مصر بلالی غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت
با و در پنجه قفسی قاص که از تحایف غرابند و ستان بود برای
والا به بانامه صحنه کاتب حروف و هدایا را مصطفی خان تسلیم نمود
در دهم محرم الحرام سنه ۱۱۴۰ که نوکب همایون از اصفهان حرکت
سکرد و کتبیان را روانه ساخته خود مجدداً راه نیرد که بان عطف عثمان
بجانب خراسان فرمودند و صحنه که از نظیر فرموده را قمر حروف
مروم شده بود این است الحمد لله الذی امام عبود الفتن با یقظ قلوب
السلطین و بحر می عبود الامن بین الانام بانظامس انهار المنارة
من بین انوار قین و السلطین و اصالح بصالحهم ما فسد من امور المسلمین
و اذنب قلوبهم تشفی صدور قوم مؤمنین و نزع فی صدورهم من غل حقود

حاضر اقدس تعلق بانست که بخوبی که موادمابقه مفتح شده ازین مجلس نیز برای
برای مندر لغت والیتام اغراض و انجقاد و مصالحه ایام خدیو ^{سلطان} ^{مراغه} ^{سلطان} ^{مراغه}
رابع محدود و ممضی شود تا دوستی در میان دولت عظمی و خلافت که ^{عقاب} ^{امام} ^{درب}
عظام نسلاً بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند از اینجا که ^{علیه} ^{شاه} ^{پاد}
اسلام پناه وعده انیکونه دوستی محدود و چهل محبت را ^{میسود} ^{میسود} ^{میسود}
فرموده اند مانیز مراعات کنند دوستی را بر ذمه خود واجب رضا جوئی خاطر
بآرایش بلاد را اهم مطالب اعظم ما را بشماریم لهذا بعد از وصول نامه مکاتبه
التحاطه مامول ثانی آن خدیو اسلام را نیز بحسن ارتضا مقرون و معبر
برای نای مصالحه ماقرون و مامور سا ختم فیما بین معتقدان دولتین امر صلح
اکس و شروط مسه ماده برین پنج قرار یافت ^{صلح} ^{یک} ^{میزمان}
خاقان خلد مراغه سلطان مراد خان واقع شده فیما بین دولتین مرعی و حدود
و سنوریکه در میان مقرر بوده بهمان دستور استقرار داشته تغیر و خلل در
ارکان آن راه نیابد من بعد فتنه نایم و تیغ در نیام بوده انچه لایق شان ^{طرفین}
و مقرون اصلاح دولتین باشد معمول و از امور کایه هیچ کد درست و مناس
مصالحه صالحه و مسالمت باشد اجتناب شده ان شاء الله تعالی این دو
و محبت در میان دو دولت عظمی و رخداد این دو حادثه کبری الی القیام
تمام و دایم و برقرار باشد ^{ججاج} ^{ایران} ^{که} ^{راه} ^{بغداد} ^{یا} ^{شام} ^{عازم}

سیانہ فریقین نواب ہمایون ما مطالب جسٹہ کہ درو ثابق سابقہ
مستور است از پادشاہ سکندر دستگاہ مامول و بعد از ان کہ از آمدن
سفر انحضرت ہر سہ مادہ را متعلق بقبول و دو مادہ را بمعاذیر شرعیہ و مجاور
ملکیہ موکول ساختہ بموجب نواح نواح ختام خواہشمند فتح این امر کردیدہ
اگرچہ نواح ہما یو ما کہ بہر ما محبت غنچہ شای از ما را اظہار انیمطالب کشتیم سو
نفع تباعض و دفع تناقض و از ازالہ انار عناد منظور می بنداشتیم لیکن بنا
خواہش آن پادشاہ سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام کا لیف مہر
متروک و طریق مسالمت مسلوک داشتہ این نوید آرام بخش را بخدیو فلک و خوش
اعلام نمودیم اما چون بعضی از ممالک عراق و ادر با بجان در ارمندہ سابقہ
سلطین ترکمان تعلق داشت کہ بسبب اختلاف امیری شاہ اسمعیل بدولت
علیہ عثمانیہ انتقال یافتہ ضمناً اظہار شد کہ ہر گاہ بر طبع اقدس پادشاہ اسلام
پناہ شاق و مخالفت رسم وفاق نباشد یعنی از ان دو مملکت برسم عظیم
حضرت محوزہ ممالک محروسہ انطرف انضمام یابد و انصرت را از راہ برادر
در رد و قبول انختار ساختہ بودیم و در نامہ ہما یون کہ از ان دولت والا
موصوب اققرار الا ما جہ تصیف افندی عز و صول بخشیدہ اندراج یافتہ و
کہ اگرچہ نظر بآن مشکورہ و مساعی مہرورہ کہ از دولت نادر بہ در محاذ انرا نامہ
بدع بطور پوسستہ دو تنین علیین را متحد میداشتیم لیکن بنا بر بعضی بہت

دولتین تسلیم شود لهذا ما نیز مراتب مطهره را بمنحی داشته عهد فرمودیم
که مصالح مذکوره و عهد و شرط همیشه بین الدولتین و اقطاع و اخلاف
حضرتین موید و برقرار و محلد و پایدار بوده ما و ام که از جانب اندو^{عظمی}
امری مخالف عهد و میثاق و فاق بطور زبرد از نظیف نقض و خلل در
قواعد آن راه نیابد ضمن نکست قانناینکست علی الف و من اوفی طاعنا
عذیه قویته اجر اعظمی آخره نکست فی شهر محرم احرام سنه الف و مائتین
من ابویه علی مهاجر با الف سلام تحیه دریا و قایح تو شقا طل سال
یکصد و شصت و هجری شمس شنبه نهم بیع الاول بعد از انقضای
یازده ساعت و سی و دو دقیقه خسرو زرین کلاه اقطاع بدر الامان محل
نقل که کسب حلال و عدول از جاده اعتدال نموده آغاز زیارتی که در موسم
جوش و غرور چهارگشته بید مجنون سرشورید کی برآورد و زنج خط و مانع
یافت شبنم ازنی نرگس عرق فتنه کشید کل برای گرفتاری جل هزار نکست
ابو ایچیان ساز و سازنگ ابواب تعمیر بروی سید اران شکوفه و ستر
کودند و سخوران هزار دایستان از زر ابواب الفها با لجم غنچه نوشتند و ارباب
قدم نرگس سبل از روی اوراق دفتر کل سخنان خلاف بیدار حضرت سلطان
بصد شاخ و برگ سبز نمودند و کنگ داران و شجار دمان کلها را با پیشانی
و چوب شاخ و برگ نوشتند و فرشان قومی با میه بزگان چار را بزنگ

بیت الاحرام باشند و ملاقات و حکام سرزاه ایشان را محل محل
سالمین مکتوب رسانیده صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم
دانند از برای تاکید مودت و توثیق محبت در سال شخصی از آن
دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از
طرفین داده شود اسرای طرفین منخص بوده بیع و شرای ایشان
بر و این بوده هر یک که خواهند بوطن خود روند معاشرت ایشان نشود
حکام سرحدات از حرکاتیکه منافعی دوستیست احتراز نمایند
این امالی ایران احوال ناشایست را که در زمان صفویه احوال شده باشد
تا که در اصول عقاید مذہب اهل سنت مسالک بوده خلفای شریفین
را بخیر رضی یاد نمایند و انجماعت من بعد که کعبه معظمه و مدینه مشرفه
و باقی ممالک اسلام آلوده شد کنند از طرف رسوم بدستور حجاج روم
و امالی سایر بلاد اسلامیة ایشان مسلک کنند ایشان دور و سایر
خلاف شرع و حساب گرفته نشود و همچنین در عیالات عالیات هم باو ام
که مال تجارت در دست انجمنه نباشد حکام و بیاثرین بغداد باج نخواهند
و هر یک که مال تجارت داشته باشد مال حسابی از ایشان اخذ شود
و زیاده مطالبه نشود و از طرف غیر با تجار و امالی و زمینین منوال عمل و این
در رسوم از اهل ایران بروم و از روم با ایران سینه حمایت نشده بود

و او ضاع را و کرکن یافت نظرند میرزا را با شایر رخ میرزا و باقی شایر
و جواهر خانه و نفایس اسباب سلطنت از عرض راه بخیال لایسنا فیها
نصب و لایسنا فیها نفوس و آنه کلمات ساخت و خود وارد و ارض
اقدس کشته تیغ زهر انگون میرجمی را جلاد داده بجا خرنش و به سفک و ماء
بیکنا مان پر دخت در بیان خاتمه کار خاقان غفران مانت کیفیت
قتل او با او داد و عقاب و بیهوشی او بدو حال تا نکامیکه از سفر خواندم
برزیده عازم دغستان شد و در سلطنت و جهان داری گایه و در راه در
مسیرت و عجز نوازی قرزانه بود اها ایران نیز از خرد و بزرگ فکریک
و ترک فدویانه نقد جان را در راه او باختند بعد از آنکه دغستان
کو که خلافت مصیر شد بنا بر استبدادی و مساوس و توها و چندقه
الین جهان داری و جانی رضای میرزا را که فرزند همین مصیرند و شد
اولاد او در نظر انداخته دیده جهان بین او از بینای عاقل خست از غم
آیندگی تغیر در احوال او راه یافته اشقه مزاج گشت و مصداق حال
از مالی ایران نیز که پرورده حقوق این دولت بودند امور چند
بظهور آمد که بیشتر ب تغییر نقدت انحضرت کشته ورق حسن سلوک را کردند
از انجمله در حینکه از در بند ریت افزای توجه بجانب زن الروم گشت مالی
فارس و بنادر عموماً با قحطان و میرانی که برکت تربیت انحضرت بر تبه

کشیدند و نسجیان آزا به نیم غوره خوشنمایی تاک را در او بختند و قمری را
طوق قرابوی کردند افکندند فاخته را بخاکستر نشاندند و درخت سبزه را
دو شاخه کردند و چشم زرکس را از حدقه برآوردند و از بخار طرف جو بار را از
موج زنجیر برپا نهادند و از سروهای بار در کله سارها در رسته خیابان
چمن ترتیب دادند پای دسته کل را بچوب پیمان بستند و درختان قوی
ساق کنده برپا دوشت بدوس در مجلس گذار نشاندند و آن کلههای ششی را
بر آتش سوختند مسیحان کل مریم را چون زمار کلو کشیدند ساحه کله سلطان
کاشن محمدی آتشکده نو بهار کشت شد ناله بیل لاله آتش بجان انداخت
دست تطاول برآزاشت و نسیم کلاه شکوفه را رانده بر شاخار بکیده
گذاشت کل در کمال خوارسی برای حورده برآزاشت آویخته شد و خون لاله
و شقایق و هر گل زمین ریخته اندام نمفتند از چوب حقایق چمن کبود گشت و جوای
را آب طافت از سر گذشت بعد راه خلاف کردند و کل رعنا دور و بی زبید
کردن فرازان مانع مانع گشته سرکشی برآوردند و قورچیان صبا اسباب محل
کل را بیغما بردند و هر کس کان کاشن از بزه و سر برکه و شسته و خنجر برده و بیکدیگر
کشیدند و چمن سرپایان سائین جوانان ریا چین و نوزاد و کان کله را بست
خوشی بر بود جشن نوزادی در خارج شهر کرمان باد دولت و اقبال
یافت از اینجا موکب و الا عازم مشهد مقدس گردید و چون بخت را دارون

دو و نزدیک ترک و تاجیک آید و نادیده آید و آتش را شنیده بود
شریک خود قلم میدادند و کار بجای می بردند که بجای آنکه بخود بوم آن
کرده آبادی ازین بوم و بر ویرانه غارت گزیده بود و الف و الف و الف و الف
در خان نه میشد مفاد با عیشر عشران نمیکرد و حاله میکرد و فقر و فقر
در باطن داشت و از برای دنیا ری میشت و در هم بود و الفها رسید میرسانید
و مسکین فی ستم می که در سفره عوض نان خشک کج با درشته خیمه
و نه برای نان شب بقصر مهاب چشم سفید میکرد و بلبها اسم نویسی نمود
اگر اچانا احدی در مقام انکار آمده از قبول آن کردن می بخت
رسمان و طباب بگردنش میچیدند و اگر برای استشهادهماستد عای
و اسئل فقره التي لنا فيها دم میرد و در دم شهاده نگاه میسخت
پس با لیت از خوف جان در صد و تسلیم و رضا و محض و کفایت
ماضی باشد و اگر تقصیرات ایشان در در از فقرت سکه
بر ز میشد علی الحساب کوشش و بنی ایشان را قطع و چشمه ای ایشان را کور
محصل شد بد برای تحصیل آموخته بود و روانه ساختن محصلان در
در شهر بر زن بهر زن و مرد یکد و چهار میشتند در آونخت نزد مطا
خو رشید طلقان و با بهانه لباسی و تار می افتاد و تاب بر فلک
بهر کس درین شهر میشت زری می میزد و در کتب کل جامه جانش خاک

ایالت کل فارس و عمان سرافراز گشت بود اتفاق نموده ملک علیخان
کوشه احمد لوی سرور که خالوی شاه در دکان بود نقل رسانید و او مخالفت
برافراشتند و همچنین امالی شیر و آن حیدر خان افشار حاکم خود را ^{مقتول}
ساخته محمد ولد سرخاسی لکزیه را بشیر و آن آورده در آن ناحیه بنا
فراود گداشتند و امالی تبریز نیز سام نام محمول الحال را که کیفیت احوال
او در طی وقایع سال قبل نگارش یافت سلطنت برداشتند و قاجار ^{شیر}
بازرگانی متفق گشته سرسبز گشتی بر آوردند ظهور این امور ^{ماده} پیشتر
طرفین و اسباب وحشت و نفرت آماده گشته حرکتش از نظم ^{اقتاده} طبیعی
در راه مردست بستن باب ابوابش و با این طریق که عمال مالک را در محکم
حساب حاضر میکردند و بی اندیشه روز حساب در مقام مواخذه ایام ^{اخذ}
و عمل در آمده بدون آنکه از جانب احدی تقریر و حکایتی باو می شنیدند
واقع شود این جماعت را که در ولایات و سستی ملک ناخنی نداشتند که
تقاضای سر توانند خارجیدند با بر فلک کشیده و زرتاخن بدر میکردند
تا آن بیکنا مان بدست و پاکشته هر که آمده الف بیت الف که ^{الفی}
نختر تو مان باشد از دست چوب با فلدهای شکسته بیای و می شنیدند
اینند فوضرب و تادیب ایشان شدیدتر میکردند تا دستیاران ^{و همان}
خود را تعظیم دهند ایشان نیز ناچار از خوار خویش و بیگانه و ^{و مخا}

نادره کار سحر افروز و نغمه سرا و نوای پرواز و ما نطق عن الهوی ان
هو الاهی حی یوحی میساختند و هرگاه العیاذ بالله قصوری و منقصتی
در او امر علیه واقع میشد ایشان بیاد می انداختند و خود را شاهد نظر
نموده بر خط و حال و جمال و لاری شام و اعتقادش افزوده بزرگ انیری
و نیر یکسانی میپرداختند مع هذا ازین تغذیات بهیچ وجه لطیفی حرارت
غریزه نمیگستته نایره بیدار را بجد می شستند و داده که چند نفرند و داری
و سبب ان را در میدان نقش جهان اصفهان آتش افروخته سوختند
و در دهم محرم سنه ۱۰۶۰ که از اصفهان حرکت شده بجانب خراسان آمد
به مملکت که وارد میشد کل مناری از روس و روسا و ضعفا میبکناه
ترتیب میادفت در ان آنها امانی سینتان نیز از اطاعت سر باز زد
علیق خان که برادر زاده و پرورده ظل تربیت او بود با اتفاق ^{خان} ^{شاه} ^{نادر}
جلایر سردار کابل مأمور تنبیه انجماعت کشت مقارن او عمالی ان کار
که بیایا حساب آمده بودند از شدت ضرب شتم نادری در و غما برهم
سرشتند و صد الف با سم علی قلیخان و پنجاه الف با سم لهما سب خان
ابواب نوشتند ^{مندان} تحصیل انیوجه مأمور و سرعت برق و باد در
گشتند علی قلیخان چون میدانست که عدو و انکار را بهیچ وجه در حریم خاطر
نگامداری نیست و او را بشنیدن جواب تحقیق صدق کذب کاغذ با سبیل

و جمعی که بسان سروسالها بیک قیامی قدس بر مدار میگردند بکثرت از حفا
از پایش در می آوردند و اکثر بیکتا مانن نقد جان را بجلاده مال تسلیم نمودند
باز نحاتی برای ایشان میسر گشته این حواله از ورغ ایشان بهمایه داز
امسایه بجد و از محد بملکت و در دست دست پست سرایت میکرد و الحق کتا این
دور را نمیدیدند بلسل انمیدانت که بچه معنی است و تا بخیر عدل نوشیوان
تمی فهمید که از چه سلسله است هیات این و جوه محال از کجا بوصول و مطلب
پادشاه چگونه بوصول می پوست ز عشق تا بصوری هزاره
بعد از آنکه لا وصول گشتن این جوه معلوم را می عدلت برای میشد بیکتا این که
بجای هر دانی از الف نخورده هزار چوب خورده بودند در تقصیر بیک حوالیات
میسلم و مسک بیا حاصل و حقوق ثابت و یوانی معطل گشته بایانای مجموع
و چشمهای نا بینا بجز و عقوبت برده عدم رولنه می ساختند ایند و محصل
بهت طمع کاری و اخذ همتانه داغاض معرض مصادره درآمده و
ابواب در فرزند نام ایشان کوفته گشت انبویه و از ایشان میخواستند
هم بهین منوال در زیر چوب و دخت اقرار از برای خورد و بر کجده شاخ
می آراستند و نه نفر از خدا بخیر است و پایاد جاق کسوان شان بل چارکن
ایوان و دلت معدلت بیان ساخته بود که انچه بزبان الهام بیان بخاطر
دجی ترجمان نش میگذاشت فی العور زبانها را تمهید و تحسین و مدح و آفرین آن

سز سرتاج داشت یک گردش چرخ نیلوفری نه نامور بجایماند و نه نامور
صبحکایان که این خبر انتشار یافت اردوی مهابون بهم برآمده طایفه
افغان و اوزبک با اتفاق باجه خان ابدالی که هواخواه دولت نادری
بودند باس حقوق آن او جاق با مرعیداشته با فشاریه و لشکران اردو
انگازستیز کردند افشاریه نیز جمعیت خود را منفرد ساخته با افغانه بمجادله
پرداخته افغانه ایشان را از پیش برداشته پشامیدند و او را در
غار پنهان کرده از انجا روانه قندهار شدند و افشاریه حقیقت حال ^{قلعه} قلعه
که در هرات میبود عرض نمودند علی قلیخان چون یکران مراد را در زیر
دید مسارعت ورزیده وارد مشهد مقدس و سهراب خان خود را با طایفه
بختیاری و جمعی دیگر بر سرکلات فرستاده از اتفاقات مستحفظین برجی از بروج
کلات نزد بانی در خارج حصار گذاشته از انجا آب برای خود می آوردند
غافل شده نزد بان را در همان مکان گذاشته از شب و فرزاق
بخیجورده اند ما مورین پی با تمنی برده علی الغله بیامردی معالج نمیشدند
مقصود صعود نموده داخل کلات و حصن حصین و قلعین اخلاقی را که از
اکثر روسی زمین است تصرف نموده نظیر میرزا و امام قلی میرزا با اتفاق
شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا هر یک براسی و اردو بجانب مرو فرستاده
کامکار میرزا برادر علی قلیخان که در آنوقت در کلات بود تا خارج کلات

مستحق گشته آغاز مخالفت نمود طهارت بقلی خان نیز که از بدو حال هرگز
خیالی خیانت پیرامون خاطرش و شایسته نفاق حوالی باطن و ظاهرش
نمشته بود متوجش گشته اولاً در مخالفت با علی قلیخان موافقت نمود
ثانی احوال که از دواعی ضمیرش مطلع گشت از مخالفت تخلف نموده در صدد
منع او در آمد علی قلی او را مسموم ساخته رایت استبداد برافراخت و بدین
خود را با طراف ممالک منتشر ساخت جمعی که از بیم سطوت قانی سر بر کار
کنام می کشیده کناره کرد و ادبی بی سامانی بودند با عللان ^{نخست} بر درگاه
در مقام طغیان درآمدند از آنچه اگر ادب خوشان بودند که یکباره ^{خشت} سرک را طاق
کرده بنای سرکشی گذاشتند و ایلیان خاصه را که در فوق را دکان میسودند
تاخت کرده بردند پادشاه بعد از ورود و بارض اقدس بفرستیدند اگر ادب
مطمین گشته در شکستنه یازدهم جمادی الاخری سال هزار و صد و شصت در منزل
فتح آباد و فرسخی جوشان محمد خان قاجار ایروانی و موسی بیگ ایرلوی
خانهای و قوچه بیگ کوندوزلوی افشار و می باشاره علی قلیخان و همسر
محمد صالح خان فرقلوایرودی و محمد قلیخان اردوی کشیکچی باشی و جمعی از
کشیکان که پاسبان سرایروده دولت بودند نیم شب داخل سرایروده گشته
پادشاه را مقتول و سر بر آکه از بزرگی در عرصه جهان منکبید در میدان
اردوی لعب طفلدن ساختند سرش بر قتل و تاراج داشت سحرگاه

تحایف و نفایس که فزون از حوصله حساب و قیاس محاسبان و تمام
و علیش ~~مکتب~~ مکتب نفوذ و اسباب و اثواب و جواهر خانه نادری را از کلا
علم نقل مشهد مقدس نموده دست به تدبیر و اسراف گشوده بمصرف
و شریف بر شاند نقره خام را بهای شلغم بخت و گوهر شاهوار را بجای سنگ
و سفال نخرج داده حسن علی بیک معیار ممالک با سرب یک غلام نظام
بخش کارخانه سلطنت ساخت و خود بعیش و عشرت پرداخت و بر اینمختار
برادر خود را که از کوچک تر و زبرادران دیگر بزرگتر بود سردار و صاحب
اختیار و صفهان نموده با آنجا فرستاده تمامی املات از انباریه و سایر
الموایف عراق و آذربایجان و جماعه بختیاری که خاقان مغفور کوچانیده
در محال خراسان سکنی داده بود فرصت یافته کوچیده روانه ابدطمان خود
و اگر او حیویشان بعد از آنکه مطایمی خاص و از آنرا کربار نفایس نمونده و از
بیتاقت بنا مخالفت گذارشته عیش و بر خویشان رفته ایشان مطیع
ساخت و بیهوشیت فحط و غلامی خراسان از آنجا عازم مازندران گشته
هفت ماه متجاوز در مازندران توقف کرده در آنجا اقامت یار خان تو
کرده اقامت و عطا خان کرده اوز بیکه با فشو نهامی خود در شهر و بود
همینان آمده قشونهای نزد ابراهیمخان گذارشته خود بجا پاری نزد عیث
آمده و بستاند قشون که در آن جوان سرب خان غلام مدد را بیه و معتقد

بتعاقب شاهزادگان پرداخته چون با ایشان نرسیده بودند جهت
و دوست محمد کوچک که قوچی نصرالدین میرزا بود تعاقب نام قلی میرزا و شاهزاده
را از سه فرسخی برگردانیده قربان علی نام در حوض شک بنصره میرزا
دوچار شده نصرالدین میرزا شمشیر کاری بقربان علی زده او را از اسب
انداخته خود بدرفت جمع از قراولان مروی در راه بنصره میرزا برخورد
اورا گرفته بکلات آوردند رضا قلی میرزا را با پانزده نفر از اولاد و ^{حفاظ}
خود و بزرگ که در کلات بودند بزویه عدم فرستاده نصرالدین میرزا ^{قبایل}
را بشاهرخ میرزا یا رضی اقدس آوردند و برادران در شهادت مقدس
مقتول و شاهرخ میرزا که در آن اوان چهارده ساله بود مخفی در ارگ
مقدس محبوس ساخته خبر قتل او را منتشر کردند منظورش اینک که اگر پادشاه
استقلال باید شاهزاده را بر طرف کند و اگر اهل ایران پادشاهی او را قبول
نکرده از اولاد خاقان مغفور خواسته باشند شاهزاده را برای سردری ^{دست}
داشته باشد در ریاضت عیش و در ^{دور} ^{شیم} و مال ^{کابل} ^{شاه}
چون علیقلیان از انجام کارش شاهزادگان دیده و دل را فروغ و فراع بخشید
در بیت و هفتم جهادی انسانی آن سال در ارض اقدس جلوس کرده خود را ^{علیش}
نامید و سکه و خطبه بنام خود کرد و در آن تاریخ پانزده کرد رفت سکوک که ^{کری}
باشد هزار تومان باشد و خزائن کلات موجود بود سوای جواهر خانه ^{دبا}

فاز و یک تازان کترین از ملکن کین بتعاقب پرده اخته مع شیرا برایشان
دار، ها خند و سرورنده بسیار بدست آمد با اعتبار یکی وقت و ضیق معبر
عمور عکس نصرت پروردوران روز از ان تنگنا میسر بود خراب چنان محل
نشان البصیانت قتل جبال مامور بهمان مکان را محل زول کوکبه منصور
وران نشان ایدار از لکریه در غستان و آوار جمعیتی منعقد ساخته از سمت
دیگر معاونت سرخای حی آمیچین از شکست واقف نبود خراب چنان سرکوه
لکریه سرخای تصور کرده و کمال اطمینان آمدنی شد بعد از آنکه کاشف محل
خود را اصل دست و کریان یافت تا چارای غار زود و خورد کرده با
کروفری راه یاران خویش پیش گرفته جمعی که سرشان سر بار دوش بود
کردن زیر تیغ نماده بسیار بدیدار عدم شتابند زود دیگر لوای جهان بجا
فوق شقه افروز نهضت شد که مقارن آن روسا و معتبرین قموق وارد
لردوی همایون و طالب امان کشته بعضی ساسند که سرخای کوچ خود را
مدتی پیش ازین بجانب آوار دستاده خود نیز با اولاد بعد از مقدمه
بسمت آوار و چرخ کمرخت و بانبندگان خود از سال گذشته آراوه کرده عفو نه
لحان خدیو جهانیم چون آوار سرخا سرحد یقین پوست و اهل قموق را
نیز در سال پیش همواره مورد امان ساخت بودند لهذا بکار ایشان نیز در
بعضی نسبت به احمد خان اوسمی عطف عنان بجانب عارم قموق قاضی افاقوشه

دولت علی شاه بود حسنعلی بیگ خود او را در کارخانه سلطنت محل
خود میداشت نمیدی برانگیختند و او را روانه صفهان ساختند که در
عناذری توس اقتدار ابراهیمخان نماید ابراهیمخان بخیالات او برده
بقتل رسانیده افاغنه و اوزبک با جمعی از روسا که در نزد او بودند بدانه
ریزمی احسان بدام الفت کشیده با خود متفق ساخت و پروبال بلند پرواز
نشوده بفکر خود سازی پرداخت و سلیمخان قرقلوی فشار که از جانب خانان
مغذیر سرداری آذربایجان مامور ساخته و بنا بر بعضی بواخت از علی شاه متهم
گشته بود ابراهیمخان از باب ملافت درآمده او را نیز با خود بکشتن بفرستاد
از روسای گذشته جمعی از بجنده را با افاغنه و اوزبک در صفهان میبودند که
کرمانشاهان فرستاد و میرخان ولد یار بیگ خان شمس قوچی باشی
که در آن اوقات بحکومت کرمانشاهان مامور و با قشون ابراهیمخان
جنگ کرده مغلوب و شکست خورده تمام شهر کرمانشاهان را بتجار و
در آنجا بودند غارت کرده بان نواحی استیل یافتند ابراهیمخان صفهان
آهنگ آذربایجان نموده علی شاه از بعضی اندیشه ناکشته از بازگردان
عزم تنبیه برادر کرده ابراهیمخان هم امیر احمدخان را از آذربایجان احضار
نموده سپاه را مستعد جمعت خود را مستعد ساخته و بین زنجان و سلطانیه
نزد قرقلویان واقع شده فوجی از کرمان علی شاه طریق اتفاق پیش رفت

در بهار در دمنغان و طرح بنای سلطنت در انوار حضرت
نشان در هنگامیکه از بستان نرگس نشان ایران با سینه‌های
خوار است رو با فرو کی گذاشت از هر طرف گشتی قویشاخ مانند چار
سبز فراخت و هجوم سبزه بیکانه ریا حسین بر رنگ و بوی این بستان
در میان گرفت باغبان بی اندیشه و بستان پر از غفلت پیش از پیر شدن
نوازی زغن و زراغ و صفیر بانگ کلنج مشغول گشت اگر چه خدیو کردن قرار
که سرتاج سلطنت صوری و خود نمی آمد پیش نهاد همت والا آن بود که بعد از
ولایات ضعیف این باغ را بان باغبان ارزانی دارد و ملک ایران را با
قلاع مفتوحه در بسته صاحب ملک سپارد خود در کلاحت و پیورد که کن
ما یوف آنحضرت است بر اورنگ انزوانست بپادشاهی عالم
معنی سپردارد ورن اوان که بقوت سرچرخ تاسد الهی و نیروی با روی شعی
ان خدیو عالم آگاهی کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و زور
اقبال سیمون قال ایرانیان را از زیر بار کمان این تنگ بر آورد و دست
و سرش اغیار را بشمشیران غم بند از سران فرقه طاعت کشتن توتاه کرد
برای گنجایش این امر خطیر چون حوصله و سعته هسج یک از بلدان نو
میکب کرده ان بخت را بر نیافت جولهای معان را که عرصه دلپذیر در
و فراتر علف و وسعت محروم از نرگس مکان بی نظیر بود بقصد مشی مفر

مالی اینجا در سر راه از در استیجان در آمده بعد از گذشتن کوکبه منصور در

مقام خلعت در آمده و جمعی را بجنیه با عانت سرخای فرستاده بودند

ایم معنی هر وجه جنیان نایره غضبانی گشته جمعی را به تنبیه قاضی و جماعه ^{آق} کو

ما مورد قاضی با جمعیت خود در مدد جدال در آمد شکست فاش و

مقبور و تمامی آق قوشه غارت زده ما سورت شدند و دیگر قاضی

بغذر خواهی ایام ماضی شمشیرندامت را او نیزه کردن بندگی ساخته وارد

معلی گشته بالتامس او اسرای آق قوشه که در تهر قس سپاه بود بالتایفه رد

کردید پس حوالی قلعه قریش مضرب سادات جدال گشته او سی سید و

خود را بر رسم کهنه بی شستان دولت و چند نفر معتبرین را بدر بار معلی ^{ستاد}

مستبد می غفور بخشایش و متعدد امتثال حکم فرمایش کردید لهذا تقصیر او بعفو نمود

گشته بنا بر این که لکزنیه سمت قوریا ره نیز هزار اسب بعنوان شکش و خانوارها

معبر بر رسم کرده و ده همچنین که خدایان طبربران بهم خانواریهایی فرمایش را بجلال

این امر سپرده متقبل خدمت و انقیاد گشته بودند و امور داغستان بهر جهت

صورت انجام یافته بود تا صفولا د خان شمال و باقی سران داغستان

که بمکب والا پیوسته بودند بنوارشات شایسته بهر مندر ساختن ^{صحت}

نظر ف داده خانواریهایی داغستان و طبربران را ما مورد بر بندوز ^{مام}

اشهد عزم را از راه شیردان بجانب صحای و لکشی مخان منعطف ^{گشته}

سرافرازی به تقییل شده ایمان افروغ بر افروغ میسر و در
سپهر اشتباه نظم انقاد پذیرفت پس آن طایفه را تا بدرگاه و جلال
پناه احضار و بواسطت معتمدان مکنون خاطر اقدس را بایشان
روده فرمودند که شاه طاهر پشای عباس هر دو پادشاه و پادشاهزاده
و در عهد و سریر نجا موجود اند ایشان را با کس با که برارنده امور
و اندر پادشاه و سلطنت و در آن و آنچه حق کوشش بود درین
بجا آوردیم و ولایات ایشان را با سرای ایشان از دست افغان
و اردش و رومی خلاص کردیم حالیه صحت وقت در آن می کشیم
رخت میخانه و خوش بشیم بعد از ابلع این پیام حاجی محمد مصوم نام
که از جمله مقتبسان او در حضور اقبال معان بود و رسید ان ارادت کوی
سبقت از همکنان ر بوده بوض انمضمون جبارت و زیند تا اینجا
و می نام و نشان خواهد بود سرا و قدم پیر معان خواهد بود و نیز یکی
انجماع دست برد و امن عجز و ابرام زده عرض کم و ند که امروز پادشاهی
حق آنحضرت است که با شمشیر اشرار خاک ایران را از دشمن باد پیمای
و برق صاعقه بار آتش در خرمن هستی اعدا انداختند هرگاه خورشید
از خاکساران برگیرند ما دیده از خاک و نگاه او بر نمسکیم از استان
پیر معان سرچرا کشیم دولت درین سرا و کشایش درین در است

گشته فرامین مطاعه جمیع ممالک محروسه غرض در یافتن حکام

در وسایق و قضاة و علما و اشراف و اعیان هر ولایت در پادشاه

جدی در صحنای معانی در پای پیر سر پر فلک سیر تقویریتای حاضر شوند

حکم همایون بنقاد مقرون شد که نزدیک بحیر حواد در مکانیکه رود ^{است}

و از بس بهمی پیوند و دلزد و هزار دست رواق و منظر و سرای

پر دوز چوب و فی برای خاصان و روسای شکر با انضمام ^{دولت} جمادات

روح نخلشاد باغات با صفا و میدان و باران و سیر الغضا ترتیب داده

عمارات عالیہ نیز مشتمل بر حرم سرا و بنیاد است که شایسته عیان خد

کیوان الوان باشد برای نمودن حضرت با چوب بستون با این قبه

برافزیند درین وقت که از تنبیه سرکشان و انتظام امور و اعلا

فراغت رویداده تطف غنائ فرمودند بعد از ورود بحسن قلوبی با

معدودی موکب همایون پیش افتاده شش منزل صعب المساک را در یک

شبان روز طی کرده و در وقت اقصا شده اند از آنجا در شب نهم شهر فرخنده

جلیل صحنای معانی در مقربایات حکایت ساختند و علی پاشا ^{موسل} عالی

که از دولت عثمانیه طلب صلح آمده به همراهی عبدالباقیخان در کتبه توقف

میداشت مفارن آن وارد گشته شرف جبهه ساسی استان ^{شاه} سپهر

عمر یافت و با مودت و لایات بهم آغاز آمدن کرده هر روزه نوح

ایران بدین آنحضرت آشناست و را سر مذهب خود شناخت و فروخت
مهر طریقه و اجتهاد آنحضرت با ایشان نیز مشتق از این حکم جامع
ادعان اصفا داشته کل جعفری این مذهب را از ایشان دستار روزگار
ساخت و شیعه برای توحید و استقرار این مذهب مرقوم و بمنز صاف اعتقاد
مختم ساخته بخانه عامره سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را پذیرا
قبول و کشتن آنرا و ایشان را بار ورمیوه حصول ساخته فرمودند که
چون پادشاه آسمان خواجه روم خادم حرمین شریفین است این عمده
از جانب شما عمل آمد منهم بپادشاه مذکور ایلی فرستاده بشرط قبول
 پنج مطلب بنای مصالح میگذاریم که رفع اختلاف صورتی و معنوی از
میان امت محمدیه من بعد رسم الفت مابین روم و ایران مسکوک باشد
اول اینکه چون شما از عقاید سابقه نکول و طریق اهل سنت را تقلید
جعفر صادق علیه السلام که از ائمه حق است اختیار قبول کرده اید ^{قضات}
و علما و افتدیان کرام روم اذعان صحت آن کرده و در اخلاص
مذهب شما رند ثانی اینکه چون کعبه معظمه و ارکان اربعه مسجد احرام با هم
تعلق دارد ائمه این مذهب نیز در یک رکن با ایشان شریک بوده بایست
جعفری نماز بگذارند ثالث اینکه هر ساله از طرف ایران امیر حاج تعیین شود
که بطریق امیر حاج مهر و شام در کمال عزت و احترام حاج ایران را بکعبه

آنحضرت فرمودند که ما را هوس تاج و افسرد و هوای سرور می آید در
سینه و شمع شمعان را موقوف دارند که منافعی رضای خاطر و در
ارادته باطن و ظاهر است تا گاه کریبان این مطلب در کشش سرخچه
کشیده می شود چون میانه از حد گذشت حضرت ظل الهی فرمودند که از زنا
جست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار خلیفه بود از یکدیگر منکر ^{فیت} منکر
شده اند که هند و روم و کشتن و کجی و فتنه ایشان نمایند و در ایران
سابق همین مذهب رایج و متداول بود فاقان کجی شان شاه ^{کجی} کجی
و زبانی حال بنابر صلاح دولت خود آن مذهب را متروک و دست
تشیع و شیاع و مسلک ساختند بعد از آن سبب و رخص که فعل یهود
و مایه مفاسد است در آن سه عوام و او باش و ایر و جاری کرده
شرارت بچهار دو برهنه بر آنکسیت و خاک ایران را بخون
وقت اداسیخت و مادام که این فعل مذموم انتشار داشته باشد این
مفسده از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هرگاه مالی ایران ^{سلطنت} سلطنت
راغب و آسایش خود را طالب باشند باید این ملت را که مخالفت مذهب
مذهب اسلام و اروع عظام نوامیس است تارک و مذهب
اهل سنت جماعت ساکن شوند لیکن چون حضرت امام جعفر صادق بن
امام محمد باقر علیهما السلام فدیه رسول گرامی و ممدوح ائم و طریق اهل

شکوه من میای کوشش گشته و بسا دلان سرو از او گنگ بر دست نیک
در گذاره گلشن استخواند کشیکان کلهای همیشه بهار بلب جویبار صفت کشیده
و جبار چنان بلند آواز عرو و صبور تو تو و شمشیر از بار خویش بر دوش گرفت
بر یکایان بید مجنون بکده غرق شد له دارد قبای کوتاه دامن شاخ برف
در آستان سقایان ابرازاری تبر دستی هوا صحن چمن را بارزه و ترساند
و در شان باد بهاری ساحت کلزار بسکد حی از خار و شن پر داخت
بر فراشان با فردشان با فراشمن بارگاه انجم اوتاد مجره طنائی این
فلک شکوه حورشید قباب دست و بازوی کار نمای از استین بر آورده
کوهر کار شهر بار جهان یاد در صدر انجمن هدوش فرودان ساختن بران سپاه
و عظمای ابر که نو خد سگداران جان سپارد و حجاب و خدمت پیشگان در بار
خصت بار یافته مانند انجم لاله بدر آن دایره گشته دوران روز غیر و عدل
نقصای هشت ساعت و بیت دقیقه طالع به شد چه اسد خدیو کردون
و قمار فرق و قدان سار با فر کوهر کار را بسته با تو فریدی و شکوه ستم
قدم بر تیر تخت فر و تخت جهان بانی گذاشته زبان حال با نطق کویا
فرمودند دوست بین افتاد بگوید که در آن آرایش از نو بخند
فرمودند از قمار خانه و دوز صبا کباب و از کوس و نو کیشاد و یانه بر جا
فرمودند که از این ستم بود فرمودند ستمی تا سید الهی

مقصود رسانیده و ز دولت علیه عثمانیه یا میر حاج ایران نیز که
حاج محمد و شام سلوک سلوک شود رابع اینکه برای دو مملکت نزد
که بوده باشد مطلق العنان و آزاد بوده بیع و شرمی برایشان و بنا
خاس اینکه وکیل از و پس در پای تخت یکدیگر بوده امور مملکتین بر و
صلحت فیصل میداده باشند و الی ایران نیز و از این موافقت خاص
عمودیت را بنقش کلریران یا حسن بشکر گذار بی ساخته به عامی دولت
بیزوال بر و خستند در بیان انجمن آزادی شرح جلوس مدعو عام
در راج و قایم آن اوان محو قید غلبه قلم بر کرد و ان دولت
به قلم چون تا سید سبب الاطم ساقی بیا که یاز رخ پرده بر گرفت کار
خلوتیان باز در گرفت باز غمی که خاطر ما خست کرده بود عیسی و می خدا
بفرستاد بر گرفت از صد ندان دقیقه یاب و اختر شناسان اطلب
انتساب روز چشبه است و چهارم شوال المکرم مطابق تو شقائل ۱۱۴۲ که در
روز هنوز در نور و ز فیور مانده بود برای جلوس همادین معین کشته کار
قوای بنیاتی در صحن چمن سبز و غام سبزه کشته و رنگین فیایان
زیا حسن دوش بدوش در نرم گلشن صفار استند و کردن فرار
اشجار از غنچه و از مار تاج و طومار بر سر گذاشته به لباس بوته مشجر وار
در سایه مجله کلزار را نوزانو نشسته بر کان چنار و ستهای نیار

در میان چاه و آن روز از بام تا شام طی است و بند آن وادی
همانک کرده بسیار از انطاکیه را از شعاب جبال بعلک فکنده جمعی کثیر
نیمه کنیزه اطفال شیر خواره و شش ~~از این~~ داشت در میان درها و آبها
انداخته بجائی برای خود معتم شمرده و عیش بقدر قاف نجات کشیده باز
خسرو شیر خوار خوشید ازین قله بلند رخت بر منزل غریب خود کثرت
بزم سایش از باره کوه سیر برآیده منزل کنیز چون نسب صعوبت
آیدن اردویی همایون از آن راه تعذر داشت امر والا بصدور پست
نهاده و اعدای از راه سیکه شاه داعی البرز روانه گشته شود و روز دیگر حرکت
از راه حاجز متوجه قبش شد و آن راهی بود غیر سلوک که سرخای در بعضی
مواضع کم کوه را از سنگ و خشت و صاریج برآورده احداث راهی کرده
که پیاده یکیک در کمال خست و خطر از آن میکشست و سه فرسخ ارتفاع
و چهار فرسخ مسافت آن راه است آنحضرت با همراهیان رکاب تمام
آن کوه را پیاده طی کرده به دست ناختی ناهن همت کرده اندر رشته سردر کم آن راه
پرسج و خم کشود و در شاترو هم جادوی اولی محل موسوم بقوتقاشین من عبال
فته را بمحرافش قدم قلبگاه امم ساختند و بعد از سه روز تبقیه کفر و زنی اثر
که از شاه داعی می آمد بار دوی بزرگ و بنه و اغویق که در سماخی میبود
وفق فرمان بموکب فیروزنی نشان پوستند و چون طهارت قلچان

و باز وی قدرت گشوده و دست استوب زمانه را بر پشت لبش
افسردگان کلید باشد از طرف چپ به تقاضای یارب مبارکباد برود
خوش بجای خوشتر بود این شست سر و می تانستند کسی اکنون
خویشتر به دوس مناسبت و وجود دنا میربام نامی و القاب کرامی بخشود
زیب و خرافت و ادراکات جهادش برود و بهار شبتان
معموره جهان تاقت میرزا قوام الدین قزوینی بخیر فی ماقع را تا رنج
یافته بعضی از نکته سخنان لاخیر فی ماقع خوانند چون غریز قلی ساید و حو
اند خود من اعمال بلخ که از افتاریه انجا بود و ابتدای حال بارض اقدس
از مستظان لوی جهان کشا گردیده بعلم و انجان افتار حاکم اند خود حکم
والا نافذ شده بود که در عالم اعلی کرج او و ایل او را روانه ارض اقدس
و علم و انجان از قبول انعیسی بر بازو بر طبع هما یون کران آمده قسید ^{العین} او
ضمیمه نوکشت در بیوقت که آغاز بهارستان و سیستان دولت بردمند
در حکام برایش مانع و گلستان اقبال از جند و کلا بر سلطت و الله از شوک شوکت
کرستان نشاء و سوز خالی بود بر نام قضی و سبط امور فرسان را بشو
افند از شش هزاره رضا قلی میرزا تقوین و اختیار مقامات سرکار را بطهارت ^{قدس}
جایز که از محمدان انند و است ابر پیان بود و نهایت و با فوجی از جنود ^{محمود}
در آن زمانه بر نمودند که در ارض اقدس قسید استعداد و تدارک احتیاج

تاریخ است که مور بود شهر را خالی کرده بنابر شخص قلعه‌داری گذاشت
خدیو سکندر مقامیت سپه‌روان مجره لکام را بجانب قلعه سکنو ام ساخته مکان
سبیه و ادا اف قلعه را . . . روز دیگر از جانب جنوب از میان

میان شهر با پای چصار تخمیناً صد و بیست نفر فاصله بود طرح سبیه‌ن و از سه
طرف دیگر مورچه‌های معین و متفرکشته هر فوج سمتی و هر سرکرد مکانی

افت جمع از تفکیکچیان قادر انداز منارهای مسجد خارج قلعه که مشرف بقلعه

تیر بر من شخص متین واقع بود و حاله گاه ساخته در منارها آغاز کار

نموده تخت توپچیان رومیه منارهای مزبوره را هدف کلوله تشبیه

و باتش دستی چهارت در عرض سه روز با سطح زمین هموار کردند پس توپچیان

بصرف منارهای میان قلعه را که رومیه بر کوکبیه داران ساخته بودند

نشانه توپهای صاعقه بار و در اندک روزی رابت سرافرازی آنها را

مکونسا ساخته برات حیات با نا نشینان آن بزم خوار بر احوال قاضی

در و اح کردند و انفجارهای آتشین را که در جویبار خونخواری می ریختند

بود از جویبار صاعقه بار می شکین دادند بعد از حواله‌های بلند سپهر بودند که نازل

منزله نازل مساوی بودند در خارج شهر از جویبار می قوی تر نب داده سبیه

با قوی کشید بر کوکب قلعه‌بان بسیار خنده اما منکبان قلعه‌های جویبار

استقلال علم سگیزند از روح قلعه اساس سبیه می آید از بیدار و کپران

که سر در تنی قندار اختصار است بعد از شکست روحی از ابدالی را نیز با
فوجی از ابدالی روانه ساختند که در حوالی نور فوره رات بطهارت قلنجان ملحق
شود در منزل مزبور از ظهورت میرزا علی محمد خان والی ابدالی و علی میرزا
راوده او بقوایم سریر کرد و رسید مشور بر آنکه در جنگ سرخانی سب
جنگ قبه از پاشایان کنجه و قلیس استعانت کرده بود اسحق پاشا والی سب
از عسکر عثمانی حرکت کرده با مداد سرخانی می آمدند والی زادمای مزبور با فوجی از
کر جمعیّت و در عرض راه کانت بر ایشان ریخته با لشکر نفرار و مبه
قتل و اسیر و سلک جمعیت انجمنه تفرقه پذیر گشته پاشا و صحت خود را
نیافته قلع و قمع فرار می نمایند والی زادگان در از این خدمت بخلع مهر شجاع
و انواع نوارش و اصطناع بهره مند می یافتند بعد از هفت روز قبه بغرم تسخیر
کنجه لوای غنیمت افراختند و بیان نویسی بکتاب همایون کنجه و می
نمود و سادات آن ایام بسمه جامع چون از تنظیم امور شیردان و تنسیه
لکزیه و غستان فراغ حاصل شد در بیت و چهارم حاد می الاول اعلام طفره
بصوب کنجه برچم کثورتشای کشوده بامر و الا در محاذات ارجمستین ترب
یافته کوکبه غزو تکمیل با فواج طفره قرین عبور و در روز چهارشنبه ششم حاد می الاخری
در سمت کلیساکند می کنجه قباب بارگاه غر و جابه بزرده مهر و ماه افراشته
علی پاشا که در ان اوان از دولت عثمانی بایالت کنجه منصوب و با تکرار سلطان

در این سیه گردید و چند دفعه نقبهای زمین میبرد و سیه در
همان تنگنا نقب با کار و خنجر و طایفه دست بگریبان شدند و یک
بزرگام عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سیه مشغول حراست بودند
با خیارهای دستی و تنگهای آخته سنگ از قلعه بیرون دویده خیارها را
آتش داده بجانب سیه داران انداخته با تیر و سنگ و تیغ و تفک هجوم آوردند
اهل سیه را تا متهمانی میدان دوایند ازین طرف سیه داران اگر او را
جلادت بنیاد با تنگهای آخته برومیه در آویخته جمیع او را خاک و خون کشیده
تخته را از سیه دور کردند چون شتر را بر تاج بخش کشید کمر بر او زد
سیه با پای توجه رنج کرده کنار هر یک از کارگذاران و فرمان پذیران
می پرده شدند قلعه بانان معنی را یافته کدی نایره تو تفک را شغل
می ساخت که اگر حرم خود را الو العزم دستی از دور بر شعله آن اخگر پر شورش
نمیداشت خرمین عمر بسیار می از هر وان طریق جان بسیاری بان آتش جاوید
در میگرفت و دو دفعه چنان اتفاق افتاد و در وقتیکه سرور کردن فرزند
به پشت سیه روی توجه آورده بهمدستی اقبال باید بر سر رشت کار بدست
هوشیار میدادند کلونه نوب شخصی برانیده مغزو خون سران شخص بر سر
و لباس آنحضرت باشند که درهما بخا تجرید جامه کردند و یک دفعه نیز در مسجد
بیرون قلعه که آنحضرت از سیه در ایستاده و لباسش میگریزند کلونه خیار

سک از پاشی در آورده چنان مسات عظیمی نمونه عظیم میم شد
بنحین با می کردن توان مرتب شده از دمان بنحین و خماره آیات و
علیه حماره بر قلعیان قوت میست زبان پذیران کو ممکن به پیش
جریه کوسیده از طریق کندن نقب داد و دادوستی پیدا در
از جانب سیه در آن نقب با چسب رسیده آتش زود خاک بنیاد حصار و
از مسخطان بنیاد فنا رفت که فوه هفت نقب شعبه های مختلفه بنا کرده
نقابان رومیه به نهانخانه یکی پی رده باطل نموده اما از شش نقب دیگر که
و پانصد من بار و ط بکار رفته بود غافل شدند حوالی محله مسخطان خوابت
و سیار بر فراز این قلعه بلند با فروختن مشعل نور و ضیا کرم کار بودند و
یک نقب را آتش داده از اطراف قلعه و لوله و پورش و بر کاخ فیروز کون فلک
ز لرزه و شورش و افکند قلعیان را تصور اینکه همان یک نقب بود که نایره شهر
آتش ان تسکین پذیرفت از خوف و پورش به برج و حصار از حام و عظیم
کرده همی که فراز آن قلعه استوار مقام استوار مردان کار کردید شراره آن
آتش جانوس بنقبهای دیگر گرفته از آنجا دو دور نهاد قلعه افتاده و تخریب
مقصود تر از حارسان بر وج با کوب عمود علی پاشا و الی کجه حریق
از آن طبع شیر رومیه دو فوه نقب با چسب رسیده آورده یکی ایسیه و یکی
فلک و دگر می مفهده دل را شکافته از آتش درون خانه بوز استی می

دور و کار فرمای قضا و مفتاح ابواب مقاصد در کف تقدیر یزد

همتا ست تسخیر صورت تیسر نیافت چون پورس مسیحی و راه در

میدو کشتور کشا نموده فوجی از دلان خون اشام و عا کره ام انتقام را کرد

چند نفر از خوانین کرام و روسای انجم احتشام با طرف قلعه مامور ^{مستور}

را در کمال شدت محصور ساخت جمعی را نیز سربدار می صفیخان بغایری بودند

تقدیس نمودند که باتفاق تاوان و از ناداران که مشغول محاصره قلعه

تقدیس باشد چون تسخیر قلاع مذبوره بر فرجه اقبال بنیروال ^{داد}

دسال بعد تیسر پذیریدید و مجاری حالات انداستان انشا الله العزیز

در ضمن وقایع آن سال نگاشته قلم صدق مقال خواهد شد سالتوا علیکم

منه ذکر آرد از نتایج فوت اقبال آنکه در ایام محاصره کجبه چون اردوی ^{همایون}

در تیررس توپ واقع شده بودند سیدی در برابر خمیه سردانی کشیدند که تیر

مراود توپچیان بسک آمده باشد از اتفاقات در خمیه حرم محترم روزی در ^{استایش}

نشسته بودند غرم دیوان سرای همایون کرده همینکه از جا برخاسته راهی

شدند بدستوریکه در ایام محاصره هرات اتفاق افتاد فی الفور از قلعه ^{بکجه}

انداختند که کلوله ان در پلوی میسند مبارک بر زمین آمد و چنان آفتی به

حفظ الهی از ذات بهمال گذشت در میان تنبیه کرشان بکزیه جار و تند با

صا در آن ایام توقف آن مرصه در حینکه آیات جابه و جدال ^{در خارج}

از قلعہ میان مسجد افتاد یکسفر از غلامان را از پا در آید و چون پنج مدتی
نیز آن جنگ التهاب داشت و از هر طرف تقصیری نرزد و خوردنی را که
از رومیہ و اهل قلعہ را کجور توپ و تفنگ بمبارد اما سستی فوری بخاک
فوج علی پاشا حکم برکشاد بود که در سر حصہ بصر بکلوه توپ را باد آید که
لا علی پاشا بود که باتش نقب سوخته پیرا کباب کرد و از بیطرف نیز علی پاشا
توپی با ششی که در سر توپی نه سبیه سیود کجور غیاره قلعمان را در دنا پیش گرفت
و تا عہد رمضان اوقات شبانہ روزی صرف بردن کشتہ خندق
را بچوبها ضخیم و سنگهای عظیم انباشته سپہ را از خندق گذار اندہ جا
شیر حاجی رسانیدند چون سبب کثرت برف و باران توپہ نامی سپہ
متلاشی شد و تودہ خاک شد دست بردن سپہ باز داشتہ زنک نہ بر دیگر
نخند برین پنج کہ سمت با من شرق و جنوب قلور اکایت میکردند
سدیمی ترسب داده استند دیوار شیر حاجی با حصار و برج اطراف
یافتہ نصف قلور آب فرج و گرفته و انبیہ و غلات از روی آب فونہ خان
جایست اما محصورین با ستمها آمدند عبد اللہ پاشا می گویند
کہ در آن اوزان عسکری منصوب و اوزہ آمدنش روز بروز می آمدند
سید و ارباب دادہ دست از درمن قلور ارباب برینداشتند و در میان
انجند و کشتن و نمیدادند در باب نسخہ قلور عمل آمده از انجا کہ علی پاشا

رستان رسیده و خیل سرماکره ز مهریرا گریسته شمرده به سلاق امکان
ت نزد اکشیده راه آن نیز منحصر بیک عمر بود که آن را لکنیه بد رختها
عظیم و جمعی قوی و ضخیم سد و دلو زده است به بودند هر چند که از پنج بندی
صیقل گرفته بود اما یورش را به صورت امکان نینمود و لهذا حکم و الاغایان
برگشته جمعی هم از یوسای انکرده که در اردوی حضرت پروه بودند سلسله
جس و قید که قتل آمده انجام کار ایشان را حواله بوقت دیگر کردند و نیز
رسیده که جمعی از هوا یف اختیار می که مامور خراسان بودند از عرض راه فرار
و در کوهستان تختیار می انداختند و در استکبار نموده لهذا بجهت تنبیه انکرده
از بهادران حضرت پروه مامور گشته که در محل موسوم بزر در کوه قله
که سقاق انجاء بود پیاده از اطراف کوه یورش برده بعد از کشتن
بسیار از طایفه مغلوب جمعی از ایشان در رودخانه آن ناحیه غرق و جمعی
ببارقه شمشیر صاعقه بار و لیران حریق گشته تنه با عیال و اطفال و تنگ شده
با شاره و الا و اهتمام کردند و الاور سکنه علیل اباد کوچیده روان
و در حدود جام پلوشین است ز قتل گردیدند و همچنین حکام کرمان و سستان
با فوجی تنبیه بلوچ و بزرگ مامور ساخته بودند با نهای عریض حکام مزبور
عقبه علیا شده که بپایمزدی تحت حمزه دست قاتل سرکشان آن ناحیه
قرین خدایان و هوایان و جمعی را بعدی تیغ کج براه است عدم روان ساخته

کنج توقف داشت جمعی از روسای لاریه جار و آله وارد و در باز
شوکت و ارکشته بعبادیت روز نقد کردند که جمعی ملازم ^{سابق} ^{سابق}
در رکاب خورشید اشراق حاضر سازند چون در آن موقع از تری
بظهور رسید جمعی از خوانین و حکام سپاه نصرت فرجام دادند ^{اندر آن} و حدود
مسقط و منتظر فرمان بودند تنبیه انطاکیه مامور کرده فوجی از معکرفه و
اثر بجا داشت ایشان نامزد و جمعی از کرجیه کاغذ بنهیر کردند کی علی میرزا
ولد امام قلنجیان از آن سمت رودخانه باین امر مامور گشتند و مامورین
بعد از انعقاد جمعیت متوجه مسکن انجاء گشته انطاکیه نیز از قلع ^{مسکن} و
خودخت تخصیص بقعه کوهی که مهین فرزند دودمان البزر بلکه البزر پرورده دان
بفتش بود کشیده نماند کوه کمر بخاک بسته دست بچهره سر می کشوند و غل ^{الغفنه}
با سوار و پیاده خود معبر گشت کفر دزی اثر هجوم آورنده آمده و می انجام حشم
اما کاه کله تفک ساختند اما خود را نشانه تیر علامت و جمعی کثیر از ایشان بموض
تلف در آمده روی بر تاقند و بسقناق خود شتافتند پس کردگان
بکصد و پنجاه تن از انطاکیه که در دست داشتند از پای در آورده بکند و کوه
ورفت و دروب دروب آن ناحیه پرداختند و تمامی قراء و مسکن ایشان را
اقتل داده و اسباب و اموال ایشان را عرضه نهب و خوار و ذکور و اناث ^{انطاکیه}
را از دست فرید نیافته بودند مورد قتل و راسا ساختند چون موسم

دوین دولت ابد چون رسید در آن روز فیروز تخت استغناج قلعه
ترداد ولایت در بند و باد کویه کردید فصل محل آنکه سابقا سمت ذکر افت
که کناس ایلمی که از جانب پادشاه اروس بشارت در اصفهان بهر آ
تقبیل عتبا علیا شد و از مترمان رکاب همایون میبود چون بعد از شجر
قلعه شماخی خیال انتزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف روسیه بود و ضمیر
یکدست ایلمی فریور از غنیمت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام
امر سه ماهه استمهال و بدولت روسیه بیان حقیقت حال کرد پادشاه
خوششید کلاه نیز چون دانست که احوال و قتل اژاسودی و قنیت
کار را بهبود نیست او را تخلص ولایات نادون ساخته لهذا در آن
مهرست اندوز عقد مصاحبه فیما بین دولتمین بوقوع پوست ازین طرف
قرین الشرف حکام ولایات در بند و باد کویه و سالیان فحین و روانه
و مقر کردید که اسرای که در تصرف روسیه باشد جمیعاً باز یافت
راه قلعه سوناق که راس الحکما ملک جانبین است تصرف کرده دارا
روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند و مأمورین بخو مقر را
نیز گذشته ولایات را بخوزه ضبط در آورند و بعد از طی مراحلین در عاج
اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده بود و
نقطه لشکر بیکانه سر کوه بشارت نمیتوانست شدت و الا تمغیر امکان

قلوب را مسخر کرده اند و بیان وقایع در شش ماه مطابق سال محبت طالع

پیش از این در عقاد مساجد بار و سیاحت ستار با دقلیو با دکلید و در این
بنام خداوند همیشه و مانند چون وقت آن شد که در المیزبانین و قلعه
شکوفه و ریاحین که در تصرف لشکر بجانده می بود هجوم سپاه ایران از روی قلعه

کشی چو نسیم بهار می گشوده کشته از دربار قوه نامیه آب رفته بویا
عروق اشجار آید بنی الاصفه همین که غارتگر کلهای ایمن و احمر کلشن است
دیار ناکامی میاید سلطان سارکان روز سه شنبه میت و پنجم شوال است
و صد و چهل و هشت علم افروز خطه حمل شته باب الابواب لاله و کل یک سایش

نور بند نقل و تحویل او بود با امترا از جویوش ریح ربعی در بر روی باغ و بوستان

کشاد و طنطنه کوس نوروزی و غلغله فتح و فیه وزنی مژده بخت و علم افروزی

نزدیک در داد و بخشش روانی که کلزار بهار استعاره ایست ناک از ان کلشن

زکین و باغ ارم اکتساب نیست از ان حدیقه خلد این میگرد و اغشنان

و شایق و داغ رشک از ان بر دل میخست و سرخای کلشن از خجالت حفا

ان قحطی با خن خار میخارید و او کمی نفیخته از غیرت کمبود کشته در دیده چهره

یکه خست شمعون با نواع خود خواسته و بر دوش مع سواران سپاه از

انوار کلکون و خلایع زرتاری کونا کون ار است کشته بهارستانی و کرد

نظر و آمد و بعد از انقضای جشن نوروزی نوبت ارایش کلزار پر رنگ

روز و سالیانی که ایام محاصره کنجه امتداد یافت و لشکر سراسر ایران
مبول بر نیاورد و فوجی را اولاً بتاحات نواحی قارص تعیین فرمود
که شاه سلسله خیان عرق حیات لشکر گشت از قارص تعیین فرمود
متوجه کنجه شود و لشکر تجاehl پر داخته از معارضه اعراض کرده پس غلبت
توجه بان سمت در خاطر والا تصمیم یافته جمعی از دلیران کیوان مهاجرت
و نیز کد اران راجع صلابت را بر کردی چند نفر از خوانین به تدبیر طوق
و ضبط ضابطه محاصره کنجه مامور ساخته فوجی را مستقر داشتند که رفته
در اعدایش توقف کرده هرگاه لکزه جار و تند آغستان که همیشه
کین بیدان خالی اندانند فساد می نمایند با بیکدیگر یکی شیروان و حکام
آن ناحیه تنبیه ایشان پردازند و گروهی را نیز برای محافظت و صیانت
ایروان بجانب نخجوان تعیین نمودند بعد از انتساق این امور و انتظام
کارهای نزدیک و دور روز جمعه سیزدهم ذیحجه طرف عصر از حوالی کنجه بخود
ار دو می رسیدند در جوش و اندریای بکیران در خوش آمده در منزل
الاکوی بر مجال شمس الدین بر بعضی اقدس سید که تیمور پاشا رملی حاکم
وان با هشتنزار کس از عساکر روم و اکراد و ان روانه تغلیس است
نمیدویدند بر پر با ستماع انبث شده بهجت اثر با فوجی از دلاوران زرم از
بغرم اینکه شاید سر راهی بران خیره سر گریز با گیرند غارم تغلیس گشته اند

تعلق یافته بود قوف و پیدی دیده و ران صاحب نظر در چهار فرسخی بجای
محل موسوم با قسوه یا بن رود کرد و شهر قدیم واقع در محب مکان امتیازی شد
معین و مفکر گشته بدستوری والا بنایان جهات پیشه و مهندسان در
با تمام ان بنای خیر فرجام دست اتمام بازیده در اندک و زمی گنوده ان ^{حصین}
حد و سر قلعه ذات البروج خرج برین ساختند و سکنه و مالی قلعه قدیم را کوچانده
در ان مکان نزلت نشان سکنی و انقلوه را در الملک حکام شبر و ان ^{دادند}
و نیز از اخبار بخت اثر اینکه ایلیا رس و الی خوارزم حصین وکیل و موت را با
هزار نفر از ترکانه تاخت حدود خراسان فرستاده انجمه دو فرقه
کرد و هنی بولکای بانه و فوجی سمت الاوانغ و مملقان که مسکن اگراد و مشکرا
رفته در حینک انطایفه مشغول ترکانازی و سرگرم دست درازی بودند حکام
ان ناحیه با جمعیت کامل سر وقت ایشان رسید جمعی کثیر را از قلعه ^{یاخته} شمره
در ازای انجند دست بنوارشات خدیوانه اختصاص یافتند بیان ^{کست}
سکب واد بجانب قارص عزم محاربه عبدالله پاشا عسکر روم
و بقتل رسیدن عسکر در خارج قلعه بروان و وقایع ان چون مدتی
بود که عبدالله پاشا عسکر روم با افواج قضا هجوم آورزد و بوم از ان
بهار ص آمده هر چند آوازه آمدن شلیل کلساری مساعت و ام ^{میداد}
اما کوه پا بر جا از نفعت موکبش که انجانی بجاریت میگرفت بعد از

نامدار و کیه تا زان غرضه کیر و در عازم مقصد گشته در غره محرم سینه
هزار صد و چهل و هشت یکفرسخی قارص امقرار دوی اتم چشم و خمد
سوکامان که ز درخ ملکوب ز زرین کوس کوس حلت شب ادا می
و غیو کرنا غلغله در چرخ برین انداخت و اعلام طفر اثر و ریایات اژدها بگریخته
سماک و قبه افلاک افراخت بضا بطه و آیینی که می بایست و فر شکوهی که می
در برابر قله تسویه صفوف کرده پرچم اعلام ز خاکار کشودند چون عسکر
پیش از دقت اعلام خدیو مهر افسر از نهضت کوکبه طفر و اتف و حصار
قلعه داری اما من عافیت ساخته و با استحکام درون و برون شهر پرخته
خود در قله توقف و عسکر و میرا که شمار انفوج بشمار یکصد و هشت هزار
میسید با تیمور پاشای ملی بخارج حصار فرستاده بود که از روی خیم و هشت
بدو بار آغاز رزم نمایند تا عصر تقینه جوی رزم سازان و شورانگیزی جای
سعی و تلاش شد که شاید انظار یفه از حصار قله و بهم آوردی لشکر منصور آورد
مغیبه نیفتا و چون وسعت قله قارص توقف آن عسکر پر شور و شتاب
جمع از ایشان در فرزند تنی زنی که مشرف بقله بود نصب خیم قرار و اطراف
انرا بطریق خندق استوار کرده بودند لابد توپخانه های جلور با مرمایون
بکوالی قله کشیده بقصد کبر و فی ایشان بستند و بعد از آنش و شانه
آن آدامی شعبان و آن نوبت کارز هر پشم تنهای افعی بکمر رسید

ہمایون را مقرر داشتند کہ کوچ بر کوچ رفتہ در قلعہ لوری باراقامت
کند و منتظر انصراف موکب والا باشند بعد از درود و رایات ہما
بہ فرسخی تغلیس معلوم شد کہ تیمور پاشا برای محصورین تغلیس ذخیرہ غذا
کار را انجام دادہ مراجعت کردہ آنحضرت ارادہ فرمودند کہ از میان
کوه مشہور بقا بغولی از سیراہ عقلتہ بر سر قلعہ قاراچانی کہ در نواحی قارص
واقع و محل توقف جمعی از رومیہ است رفتہ انطاغیہ را تنبیہ نماید با و
اینکہ در آن زمان یکہ تا ز آفتاب در درجات شوز کرم ترک تاز
بود میان کوهہا و درہا بخدی مالامال برف بود کہ کوه از دشت دراہ
از چاہ تشخیص نمیا رفت آنحضرت پیادگان را در آن کوستان بگوید
برف را مور ساختہ کہ شبانہ روز آنفوج فیروز قدم فرسای سعی شستہ
سپاہ کینہ خواہ دی را کہ در انوادی مولناک کوه کوه بر روی ہم مترکم
بودند با مال نمودند کہ شاید بر رشتہ عبور بدست جنود مسعود افت
و خید مرکب ہامون نور در ادورق آسا ببادانی قوا ہم تیر کرد ہا
بکراں انداختند چنان غرق شد کہ تختہ بارہ از استخوان بندی ٹیکر
بخارنیا مد غطف عثمان کردہ در قلعہ لوری بار دوی ہمایون پستند
و از انجا ضمیر مقدس را مصحوب کلی از گرفتاران رومیہ بکرنوشتہ
اور از توجہ موکب منصور مان بمت اکامی اوزدہ دادہ اوزدہ ہزار نفر را کہ

بقدری البصر انصراف موبک نصرت اثر ابر صنف حال دیوان مع
حادثه در بلاد ایران محمول داشته مجده جمیع آن لشکر شکست
با کثرت وعدت تمام که موافق دفتر رسیدن و محاسنای ذخیره می که در
محاربه بدست آمده هفتاد هزار سوار و سیاه پیکر می بود عازم اروان
شد و بعد از عید عسکر روم از ارباب چایی این فید دل پسند و مرده
پونز معروض خود و همچنین گشته با بی سکیباری غازیان بنه و اغواق کرده
همایون را روانه کوچی بکلیه ساخت موبک و الا که عدلش پانزده هزار
بقصد استیصال حرکت کرده عسکر که با هزاران کوبه و فرمی آمد و در محل
موسوم با غداد من اعمال ایر و ان گشته چون دست آمد من خرم کشیده
نمیداشت انشب با انکوه و انبوه در دامن کوه فرود آمده کوبه و الا نیز بنه
که در دو فرسخ انکوه در جنب قریه ای گندی اروان واقع و بین الحکیم
میدان مسطح بود برای نازل اختیار نموده عسکر طایر نگش در هوا می
معارضه از اشیاء عارض میزدن چاهین با دروت در قنیه قاف
بند پروازی قرار گرفته انشب هر یک از شیرکاران را صید فرای
دیر می را گرفتار کنند و نوبت بیاکی تصور میکرد اما حضرت ظل العالی که کوه با برجا
جهان ملی لشکر گشتی و بدین امل بودند آمدن ایشان را دلیل بر آمد کار و عظمای
حضرت کرد کار و دانسته با دل قوی و عزم شگرف و عزم ثابته

سواران و سپاهیان با وسایل صاعقه بار بار آتشی میزدند و کشتن
تاج پریان رومی بر تافتند و فوج دیگر از همان خارج قارن
بجانب ازن ارم مشتافته تخته خود را بقلعه کشیده بار تحصن گشتند
و چون شباه خیمه طمس شکفا طمس را از برای آسایش طناب کشیدند
فیر و عظمیایان بجانب اردوی سهر بیان کرده بیکدیگر انکاس
مقر کوبه کردی احتشام و تمام فوجی قارن را با بمبال حکم تور خیمه و غیره
فرجام ساختند و مکتوب شتاقانه بخدمت عسکر نوشته مصوب که از کز قارن
رومیه ستاده او را بمیدان جنگ دعوت و ترغیب کردند جوابی نیامد
معلوم شد که بنامی کارش بر تعافل است چون قلعه کعبه و تفتیس محصور سپاه
مقصود و همت والا بمحاصره قلعه ایروان مقصور بود صرف زمان تمام
بجانب لایروان کردند که شاید عسکر بر سر آمداد یکی از حصارهای محصوره جلوه
میدان ظهور شود و کوچ بر کوچ ساحت اوج کلیسا را با فراختن قبه بارگاه
اوج حدود ماه ساختند و بعد از چند روز میفرستند ایروان نزول کوکبه جلد
فرمودند حسن پاشا والی ایروان بقلعه داعی پرداخت و فوجی از دلیران
رزم ساز بوجوب حکم سرود کردن فرزند قتل را بیدر امور ضلالت و تاز
عثمان افاسی حاکم انکاس را دستگیر ساخته با سرورنده بسیار بپایتخت کردند
نظیر رسانیدند عبد الله پاشای عسکر سابق تجربه اندوز گذشته بمقاداد

افزودند که هرگاه کوبه والا از بالای تپه بمقاده عسکر پروان و ایشان
بمسکرت در آورند و اردویی عسکر نیز از پیش رو آغاز کوچ کرده بکنکه
بالکوبه وارد حام راه افتادند و بدین اقبال که با افواج خود در کلان دستهبان
کین در کین ایستاده بودند از فراز تپه مانند رعد بهار می خوشان چون
سپه کوچ ساری خوشان آنکشت کرده رو بکراگاه رومی آوردند
عسکر روم توپخانه خود را دودسته کرده یکدسته را بجانب سیار دودسته
دیگر را بر سرپلی در فضای میدان واقع بود قرار داده خود در پناه تل
ایستاده و از دو طرف ابرخه روشنند جنگ یعنی توپ و تفک را صاعقه
بار ساختند و کشتور کیر نیز با فوجی از جزایر چیان هر دم صولت بر توپخانه
نه بالایی تا که عسکر آن را پناه خود ساخته بود پورش نموده جمعی را نیز بر
توپخانه جانب چپ مأمور ساخته قول مایون را بر سر قلاب کرد و مدتی
آورده توپخانه نامی جلور ایشان بستند تحت جزایر چیان هر دم کشت
که می اقبال طغرل قرین مستاجم گشته توپخانه بالایی تل را تصرف کردند
و بنیان پادیرسی قلیچک سر عسکر نیز از صدمات توپهای گران درهم
رو بود می اندام آوردند و یکتا از آن جلاد است کین و نیزه گذاران طغرل
که در طمع و کین می کین بودند با شاره سرور روی زمین از سیار و کین
بقا قب سواران پر داخته فوجی نیز به پیش روی پادگان در آمده انصاف

و همت شرف تالاف شب مامور شکر کرد و پخته منتظر ظهور صبح بود
و در آن شب در عالم واقع دیدند که جانور مهیب که جای ویش و شتر و یک
شاه است دارد و در میان خمیر رشیدی که مخصوص آنحضرت در منازل
میشد رو بان حضرت کرده خدیو شیر صولت نیز با و حمله ور گشته قفای
کردن او را گرفتند آن جانور هم شروع بتلاش کرده او را محکم کشیده
بزانو در آوردند اما پایها جانور قایم بود آنحضرت کرده خدیو شیر صولت
نیز با و حمله ور گشته قفای کردن او را گرفتند آن جانور هم شروع بتلاش
کرده او را محکم کشیده بزانو در آوردند اما پایهای جانور قایم بود آنحضرت
با و در آن نخته شکر کرد که در اینجا حاضر بودند با و اشاره کرد که هنوز از ایشان
اعانتی ظهور نرسیده بود که آنحضرت بقوت بازو می شیر افکن ^{آوردند} او را از پادشاه
صالحان ایران و سرخیلان ^{در آنجا} رها کرده اولاً جام کوش و سائر
ایشان را از باده مستی بستمین بیان پراختند که دشمن سرستی
غریبه و باده جمعیتش بر زور است که در شش پادشاه دوطرف
ارد و شتر بقلعه ابروان دزدکی چایی پوسته اگر فوتی در غم و ^{مقصود}
در رزم مطلق شود راه نجات از همه حمت بسته خواهد بود و بعد از آن خواب
شبانه را بیان کرده و بپایان شرف خصم افکنی و بپایان دفعه و ظفر امید و
دادن مقدار آن و بپایان از قتل راحه انبیا بر آوردی همان یون کنایه از علی

شدند و بنیاد ب دره حوالی اشتراک سر راه برایشان گرفته اند و
بیشتر خوب و سنگ و دیران از قهابه تیر و تفک سپی ایشان را
داده سه چهار هزار نفر ایشان از بیم جان بان دره بی پایان افتاد
مرد و مرکب بچای عدم شتافتند حاصل دوز برای ضحاک و تقسیم
و اعطای جوایز و عطا باد در آن مکان فیروز نشان مکت و آن مکان را برادر
روم شش عسکر را بر او ملحق ساخته محبوب محمد قاسی ذخیره جی بفار
دغش سار و مصطفی پاشا و اولاد او را بقتل ایروان روان کردند و جمیع گرفتار
رومیه اخراجی داده بدرقه همراه نموده روانه اوطان فرمودند و چند نفر از
رومیه را برای نقل این سرگذشت بجانب کنجه و قلیس و اروان فرستادند
پس معنای فتح و ظفر دهر کافی تا بدایزد و اور کوکبه فیروزی اشز بجانب
سیدق ایروان نهضت یافته نیه تخماف خان را مقرر موبک نصرت نژده
و شکست آسمان فرسا کوه البرز شکوه ساختند و بابا خان چادشلو
بیکریکی نیل که بعد از واقعه فتح بموجب امر و الا با ردومی محله پیوسته بود با
شش هزار نفر از بهادران ندرم گستر بمحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر فرمودند
و در آن مکان شاهزاده رضا قلی میرزا که با حرم محترم از ارض مقدس مامور
مهل شده بود وارد و بشرف تقبیل با طاق قدس فائز شد و در میان شجاعت
کچیه شهنشاه و در میان آن زمان چون شیت ایروداور که

بدام افتاده را جرکه دارا حاطه کرده بسرفشالی دست بازیند کار بجای رسیده
یکنفر از چربک ده تن نیکو می سلتن را زنده پیش انداخته می آورد سواران لشکر تا کن
ارپه چای از عقبشان شتافته در آن اوز پنجاه هزار متجاوزان گروه عرض تیغ
داسیر خیم قرار شد و عید الله پاشای عسکر را ستم نام قرار چور لوی مغاوی
نمکان کمر گشته زنده می آورد و جمعی او را شناخته چاکه نادر ت او را سب
است با و در ادبخت پاشای می توان بهجوم کشاکش ایشان از اسب در عطیده
سر کشیش سک آمده همچنان کشت قرار چور لوی چون صید خود را نیم سمل دید اوز
کرده سرش را بخت رسانید و چون طالعش در می فطت آن بزرگ ناسازگی
بنوایش کامل سرتواری نیافت و سار و مصطفی پاشا والی دیار کرد که بمصاحبه
سلطان محمود خان پادشاه دیگاه روم اختصاص داشت خلیل سبک پیش
خراسانی از اسب انداخته چون زخم کاری یافته بود در عرض راه وفا
یافت که نفسش او را بار دومی نفرفرین آورد و زنده دوازده هزار نفر دیگر از
پاشایان و میر میران بهین پنج سربازان سنبه را می کشند و تمامی توپخانه
و خزانه و احوال و اطفال و خایم و دواب و آلات و اسباب عسکر و لشکر
خزون از حیطه حساب بعضی کتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و هشتم
مهرماه سنه ۱۱۸۵ اتفاق افتاد و اما نمور پاشای علی مدافع از شغال اتش جنگ با کراودان
به دست حبه از جانب اوج کلب و فوجی از راه کربلی و پشتراک عارم

ابتدای سنه ۸۰۰ است گذرانیده معاودت نمایند پاشا و فتحکراهی سلطان
بعد از ادراک سعادت کوشش تسلیم شرف پایوس و نشتیم شکستهای لاو کینه
نولدشاه خاص غرض اختصاص یافته علی پاشا متعاقب با لشکران خود راه
قارص و فتحکراهی سلطان تا تارک و لایش در الملک قدیم بود از راه نفیس طریق مقصود
پیموده و بعد از آنکه نجیب پاشا والی قلیس از باب استیمان درآمده او نیز بهمین
نیم نور و امان گشته در بیت دوم و دوم بیع الاول قلعه احوالی و کلیه قلعه را با هر
ایرانی و کرجی و توپخانه و قمرخانه بمصرف سرداران انعطاف داده خود را
عازم قلعه اخسقه گردید اما حسین پاشا والی ایران در سپردن قلعه ایرود
چهل روز استمهال کرد چون آنست عهد پاشا محمول عذر میشت لهذا تسخیر قلعه
بجمله مأمورین نموده در دوم بیع الثانی از یلوق تحاق خان بجانب
قارص نوای شورکاش می فراختند و در ویم ماه منوبه جانب غربی قارص که بمجراندن
مخیم روی کیهان پوشیده تیمور پاشا علی حاکم وان که از معرکه پراشوب جنگ ایران
بیاوردی سعی تدریجی کرده سرعاقبت بدر برده در قارص مسجود با حاکم قارص
و پاشایان بعهده داری پرداختند و از کنار راه چای تا ارزن الروم تمام ابنیه و قرا
و نوایع آنروز و بوم عمارت شد چون بعد از مقدمه قتل سر عکرنانی اعیان
دولت عثمانی احمد پاشا والی بغداد را که بهمت تقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد مبعول
کرده بودند بر عسکری منصوب و بجنگ و صلح مازون ساخته او نیز در آن اوقات

بست و کشاد امور حسن حسین جهان و قبض و بسط همام قلعه تین چهار
ارکان در دست قدرت اوست بحصول امری که تعلق کرد بدو ان سعی
و طلب کلبه دار الملک مطلب بدست می آید و در خنای کشیده از شش صحت
بست گشته در نامی بسته از هر یک شایش میاید مصداق انیقال منقاد
قلع مزبوره است که در پنج سال نهال پارسجا طایفه رومیه در آن زمینها
تصرف دوایند بحدی شاخ و برگ سرکشی افراشته بود که کشتاکن
آمد و رفت ایلمچیان و دهره حرف و صوت سفرایمچو جبه از پا در نمی آمد و در آن
چند وقت که اینهمه از کرشان رومیه پیامردی جلالت سرور پامی
که استند است از قلعه داری بر نداشتند درین وقت که خبر قضیه
بکنجه رسید اولاً علی پاشا والی انجا میرزا پاشا نامی را با چند نفر از راهسای
مدبر بارگهیوان رواق فرستاده طالب امان گشت این مسؤل در حضرت غلامی
موقع قبول یافته عبدالباقحان زنکنه را بهمدای ایشان با فغان امان بدو
ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای شاریه در مقدمه صف
تخلیه بوجوب ساره اقدس نونچاه و جمیع ایرانی ایرانی را تسلیم نموده مستعدی
گشت کرامی سلطان و الی اراده تا تا کار کام دل از نسیم عتبه علیا دریاید و بعد از
این بندی بجانب مقصد شتاب میفرستد که با سا و قشای سلطان با اتفاق عبدالق
از راه دربار سهریجان و جمعی از قازیان نیز رومیه قلعه را سالماً از آریه چای که

تیره باتیغی خال مجاریه کرده او کسی نهی با جمعی معرض قتل درآمده تتمه بدیدار فرستاده
و از مویات اقبال انکیه بند سلطان مرو که بنا بر مصاحت علی در بدو طغیان سلیمان است
تا تاریه و شورش مرو و بوج حکم والا اندام یافته بود بعد از آن چند و خجسته آن انفرمود
آبی برومی کار نیامد ظهیر الدوله ابراهیم خان که مامور به بستن آن بندگشته بود بند را بسته و با
بقایه باقی است زنده پادشاه و بستان آنست درمین از ورو آن بر و سیرانی و گامی اندوختند
و در کیناس علی و من نهی که سبق ذکر یافت در اصفهان شرف اندوز خدمت اقدکشته
در موکبها چون بود در حیکه ایات نصرت آیات از سلاقی ایروان عازم قارص شد ^{بخصت} ادا
انظر داده میرزا نصیری خلفا را بفارست تعیین و با یک زنجیر فیل بعضی ایام یافت او را
دروند در میان موکبها و این از قارص بجانب تقطیس و در بند و انتظام اوضاع کرهستان
و قضاات و شایع و غیره در کرهستان بعد از استرداد قلعات ثلاث چون انتظام امور
کرهستان پیش نهاد خاطر اقدس بود در مجدهم جمادی الاول از قارص عطف عثمان بجانب تقطیس
مقرر داشتند که سرداران تقطیس با طهورت میرزا و علی میرزا و سید نفر از تا وادان و از پادشاه
کارتیل و کاخت بر روی ساری کار کرهستان روانه در بار فلک بنیان شوند و مامورین در عرض
ادراک خاکبوس استیسان غزو جاه نموده هر چند طهورت میرزا تبخوفین و المیکری اولاد حق
بود مملکت داری الحق اما چون علی میرزا از فقه کرجه شرف اسلام متحد و برادرش محمد میرزا در جنگ
عثمان پای بر عسکر بقتل رسیده و المیکری کارتیل العباد و کاخت علی میرزا عنایت ^{بخطاب} ادا
خانی سرافراز و با جمعی روانه ساخته مقرر فرمودند که طهورت میرزا با تا وادان از ملزمان کاب

از زن الروم توقف داشت عریضه فرستاده مقتدا انجام این امر فرمودند بایان و اسباب
قارص و از زن الروم نیز خواص مراعت آمیزد بر بار معنی فرستاده محمد کردند که
کار ابروان صورت دهند مشروط بر اینکه در یو بهمال فسخ غنیمت آن دیار کرد و ^{امون}
اندا و اصرار ایشان نکرد و چون همت انصاف گزین آنحضرت که از علو طبع خطاب
بر خاقان چین نمیکرد سخن با حضرت قهصری وزیر بدستان رومیه اشتباه ^{اعمال}
عاجز در یونستان ایشان را ندیده نقیب الاشرف دقاضی از زن الروم نیز بایان فرمود
از روسای ادباق دار و قارص و با اتفاق علما و معتبرین آنجا کامیاب قبیل استان
نشان و با توانان روانه ابرو ایشان شدند حسین شاکر چه رفتن ایشان را دفعی نکند و ایشان را
بی سود میدان منشور عافیت احسان محبت نجات خود ساخته شروع بخدیو کرده در پانزده
جماد الاول آنحضرت سپهر پانند با با تو پچانه و اسیر کجاشکان بایند و ملت این دولت ابد بود
سپرده خود با اتباع و مستحقان روانه دیار روم گردید و حکم و الله بفرغ و پست کرد با ^{خان}
بیکریکی است و سر کردگانیکه با مور محاصره قلمه بودند آمده در سلیمین لوتوقف و منتظر حدود
امر محمد باشند و از وقایع آن ایام آنیکه جمعی از لکنیه در شتابه فساد انگیزی سرانگیزیان ضمیمه کرده
با اثر رقبه اتفاق در زید قلوبه را محصور ساختن و زید خاوند خاں شنجال از انطرف و حاکم در ^{ند}
ازین جهت جمعیت کامل با فواید ایشان شتابه سبده سرور زنده از ایشان بدست آورده ^{السفاه}
نهمیت پیش گرفتند و شنجال و جمعی که بعد خدمت شده بودند بخوارش و انعام سرانگیزی یا ^{فتند}
در حد اوقات که شنجال آمده در در بند میبود او همی با فوجی از لکنیه بر سر قلمه تر خود که مسکن شنجال

اقبال نیروی اسطوخ است که مایه رایات ظفر استیلا باشند و در پیش وضع شده و الا
که خان مزبور با عسکر غیر محصور بود و سولاتی که سوارهای ایران و روسی است وارد
گردیدند پادشاه سکندر جاه روم بعد از آنکه مطلع میگردد که ولایات خواهی خواهی از راه
اندولت بیرون رفت و این دفعه توبت حوشتی مملکت روم خواهد بود علی پاشا وانی
برای خدمت اقدس می فرستاده بود بار قیصری فتنه بود و کالت اندولت روم به سارای
سردار خود و دستور ایدستور قدیم بین الدولتین استقرار دهد و زمانی هم خان قدیم
نوشته مصحوب کرامی سلطان را در زاده خان قدیم مزبور که در دربار قیصری
بجا پار فرستاده اعلام داشتند که چون حال میان این دولت با صلیحین
خود را بجانب ایران موقوف دارد اسلام کرامی سلطان در عرض راه عسکران
و عسکر نیز معتمدی را رفیق او ساخت با عریضه اخلاص آمیزه در کا به محل و آنکه
کفایت حال مقدم آمدن علی پاشا از دربار قیصری لطلب صلح معروض شده جلالت
اسلام کرامی سلطان فرستاده عسکر و تقییس فتنه اندوز درگاه سپهر منظر کشته سلطان
مزبور برای ایصال فرمان اعلی پادشاه و لاجاه روم از خدمت همانا این نصرت
طلب شد چون صد و این جبارت از خان قدیم آتش افروز مزاج مقدس بود باغ
رفتن سلطان مزبور شده بود که همیشه با شمشیر آتش فتنه را فروش اندیده ایم و خلا
شور آنکه از از شکرایی که در میان ساخته اند شربت فنا چشاندیم ایم را بی کشتن
قدم شفاعت فرمان قیصری در کار نیست و این حکم را چون تقویم باریه اعتبار نه

بوده در طلع خواجه هاشمی عارف خسروانی سربازند و در منزل تخلص ایشان برایتی
ظهورت میرزا را مخلص ساختند که رفته کوچ خود را از کاخت بیاورد و ظهورت میرزا توفیق الهی
رایسم خود داشت و در مقدمات اسحق پاشا خدمت کرده و کما شمشیر و تدبیر بود چون انمعنی
از کده ~~بجای~~ نیامده ملبوس بود باروسای که جیه توطیه کرده بدون اینکه وارد می شود بخانه خود
شلت و جمع از تا و اوان نیز از همان منزل فرار و کوچهای را بر گرفته سمیت ترق
و روس و چرکس که امکانه صلب المساک است بدرقند خدیو بهمال بعد از در و منزل خود
سپاه نصرت پناه با فوج فوج ساخته هر فرقه اسمیتی برای منع و استمال طواف کر جیه
و در میت و نهم ماه مزبور ششعه خیر اقبال قباب بپا بر تو و صول باحت تخلص افکنده
درا بنجانه جمعی که در مقام اطاعت بودند مورد ایمان کشته گردان بعضی مواخذه در آمدند و
خانودر ایشان را کوچانیده و دانه حراسان ساختند و میت روز تخلص مقرر کو که نصرت
کشت از انجا بعزم تنبیه و الی قدیم رایت نصرت بجانب دربند افراختند تبیین احمد عا
انکه در جنگ عبداله پاشای کویرلی اوغلی از دولت عثمانیه بر عسکری منصوب و عازم حدود
ایروان گردید فرمان ویشان فیضری بنقاد اقران یافته بودند که خان قدیم سلطنت
از فرقه تا آمدیه منعقد ساخته از راه سولاق و دربند متوجه ایروان شود و خدیو بهمال بعد از استماع
این خبر علی علمین سار نو بکر یکی مشیر و ان را با حکم و قشون استر اباد و فوجی از محمود
پیش از وقت بدر بند مامور ساختند که اگر از خان قدیم اثری ظاهر شود در ان نواح
مشغول حدود داری بوده بمحاربه و جنگ و بر و را متوقف داشته مترصد طلوع طلیعه

در بندر ایلی احمد خان اوسهی نقیض و دود هزاره با کعبه توانان با
ترکش و شمشیر و کورک و طوغ با و داده هر جای نرود و خود را با پانصد نفر
جمع می خاند کور تعین و بعضی از اشرار اطایف هم عصر را خالی دیده بودند
فی زده بودند هر چند که ابتدای زمستان در جبال درختان ^{افس}
بجور از معاصران بلندی محدود بودند اما حضرت ظل الهی کبیرت و بند
مانند اقباب نمایان و خط از یکسان میسازند و فرم بلند و دست از چندی
راه و شتافتن استقامت گشته شب اطایف هم دست را پیش نهاد ظاهر
ساخته از راه اتقی قلع شامی روانه و بعد از و ^{افس} منزل دره کنده می
همایون بفرغ از یوسف که سرور در غستان از در به آمده در منزل
من اعمال طبرستان بکشت و مشغول جمع غلات باشد و نیز اغواق و بار و مرکب
شاهزاده رضا قلی میرزا از راه شابران روانه و خود با قوی از فکر نصرت
اثر اوله عازم مقبیه اشتهار بدون مضائق گشت و شهر از قلع
مضوره را نیز سبب و قوز یا بلندی باره و اخنی باره تعین و محسوس
ساخته که در سمت فرس راه برادر بال بنده و بعد از آنکه عازم قلع
و مقبیه و تا دس باره اطایف حمل آمد محف عنان کرده و منزل کجاست
بار دوی همایون بوستند و در پیچ و بخت شمالی قلع درین ^{افس}
پیریز گشته چون برض صید که ایستاد شمال صید و او ^{افس}

پس سلطان مرید را روانه کنج و عید الباقیان زنک را با مور را خا^{تلف} که در^{تلف}
کرده علی پاشا را که برای مصالحه از دولت عثمانی می آمد بکنج برده مستطرد^{زبان} محدود
در ایات جهالت روز شنبه خیزد همه عادی الاخر از غلیس حرکت و از راه جارتند
عازم مقصد شد که بعد از عبور از آب قانیق چون لکزیه جارتند را نیز کوشش^{نشان}
بود و در می همایون را در حوالی آب گذاشته عازم تهمیم بجایه شدند
پیش از وقت مسکن خود را خالی کرده به غراز کوه البرز که در وقت صعوبت^س می توان
سقا^{بانکوه} بخوده بودند با شاره والا غنکچیان و جزایر چنان از اطراف کوه میورنش پرداخته
فلک شکوه صعود و پاشا فرزند می نایره جزایر و تفک قلعه مهری جل را کرده ناز خود به^{یکسبت}
سقا^تق را تصرف کردند لکزیه چون انصراف بی امان با خود دست و گریه و برخلاف عادت
بالا از زمین صاعدا سمان دیدند شواخ و زوایای جبال متفرق گشته خود را بجای^ن
کشیدند جمعی کثیر از ایشان قتل و اسیر و بوات و منازل ایشان احراق شد و از آنجا عازم^{اردو}
نصرت شکار و از راه تنگی دارش راه نورد و بود ایلی عمار گشتند بعد از ورود و موکب ایشان
بشماخی خبر رسید که خان تهمیم که بخارج در بند رسیده بود آواره تو جهات بجلال اشید و عت^ن
عنایت برتیا و دو منزل را یکی کرده بجانب تهمیم شتافته لهذا حکم والا بنفاد پیوست^{مهری}
سلطان که بکنج به وقت دارد از همان راه معاودت و فرمان قیصری را برده بانگی^{اندر}
والا سوار و در منزل خان غرور بعد از ورود بکوالی در بند الیدار ناحی لشکریان را دای^{سابق}
بشما^{سابق} و ایالت شیروان را بر خای و حکومت

این دولت را در راه دور
مرکز آید و تاسی در این دولت
و اعانت این دولت در این راه دور
در ایالت دارالمزینخوا پیش از این است تعرض را کشیده داشته و چون
من الوجوه پیرامون مال دیوان میران نمی کشید تا اینکه متعاقب سید و امیر
ایشان باده هزار کس آمده اختیار جمیع دارالمزالی نیاز آباد بموجب نوشته
بوکالت دولت صفویه بر رویه داده بود و بخود منسوب ساخت از طرف شاه
طها سپهر جمعی بر نفع دولت روسیه مامور گشته در خارج رشت تلافی فرقی
قرلباشیه شکست یافته فرار در روسیه گهردم و رشت را متصرف شدند
منار و سهم دوسال در آن نواح بضبط و اخذ عمل و جو مات دیوانی پرداخت
تا این که مقدم قلندر مشهور با همجیل میرزا و راه
روسیه برون جنگ و نزاع آمده لایحان و یحان را نیز که در
متصرف گشتند و بفاصله چندی نظر پادشاه روسیه از راه خشکی در سمت
قلعه قزلباشا که بسیار و در در بند و مالی آنجا تیر از بیم غلبه لکتریک
دولت بودند در بند اذن و رضای اعیان این دولت بنوده از راه

در محل غارتش سلسله جمعیت را منظم ساخته اراده دارند که بر سر صف اول
شمال بروند لهذا رایات جهاد را از در بند شبکه کرده و در محاسن
خان محمد ولد او سمی در اینجا توقف داشت کشته خان محمد نیز با لکزه سر دره محاسن
فرو گرفته آغاز ستیزه و جمعیت از ایشان قتل و اسیر گشته تخته راه کریم
گرفتند و تمامی آن محال با مال و دجایر تصرف شد و هر روز می مظاهر در آمد
روز دیگر از اینجا حرکت و منزل منزل برنج سابق قتل و دزدی و سر
و محال لکزه می شد تا وارد قریه کبدین که متعلق بجا صفولا د خان
شمال بود که دیدیم سرخانی و او سمی و امیدار از وصول کوکبه منصوب
اگاه گشته هر یک سرخوس گرفته به سمتی فرار کردند و خاصولا د خان
با اتباع خود در کبدین دیوت همایون ملک شکر ملحق و بشرف جنبه سیاسی
خودشان سر او را گرفته از اینجا اعدام طفر فرجام قاتلی بعزم تنبیه سرخانی
بجانب فوق و اشتهار یافته در هفدهم شعبان بدو راق سه فرسخی فوق
و سرخانی جمعیت موقر فراموش آورده قتل خیال را شکر کرده دره که
جوش دریا خروش بود و گرفتند بعقیده خود سر راه بران سیل بلاست
ند و خیال خشکیان را از چهار طرف مامور بوزش شایسته اولاد سینه افغان
و از که زانوست لکزه گرفت از خشک تنه و احداث شور رستاخیز کردند
و تواج و دیگر از دانه کوه در کار صعود بودند که لکزه تا مقابلهت نیامد

علی پاشا قزوینی در دین اورد
در آن زمان که در دین توجیه اورد بیل شد شاه بهما سپاه
از اردبیل عازم طهران گردید در دین اورد بیل و معانات
و محل گذار را بکوزه تصرف در آورد و آن وقت دو سال از طوس
طها سپ انقضا یافته بود چون خبر اختلال آذربایجان و
را بجان طهران بسمع اشرف رسید بعزت تمام عازم طهران گردید
اندرمان که در جنب طهران واقع است مضرب خیام سلطنت
قرلباشیه بمقابل امر گشته در سلمان آباد و فرسخی طهران تلافی فریقین
شد قزلباش شکست یافته بودی
از اندرمان عازم مازندران و استرآباد شد اشرف جمعی که در طهران و
سیدال سواد خود را به پیچ قزوین امور ساخته آنک
قزوین لابد در مقام اطاعت در آمدند بعد از آنکه موکب
شد از آنجا غریبت استرآباد کرده فتح علیخان قاجار را

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی سیدنا محمد
و آله الطیبین الطاهرین
و علیهم السلام
و بعد از این که در این شهر
بجانب تبریز دولت عثمانی
احمد پاشا بیروان و محمد
الدین پاشا کورلی او علی حاکم
وان وزیر و حسن پاشای
کلی بطراد کرمان شامان
و بعد از آن که در این شهر
رایت غریت افزا خند و آن
دریای لشکر آذربایجان را
از شش جهت بیارجم
ملا از خند ابراهیم پاشا
تعلیس را محیطه ضبط در آورده
عارف احمد پاشا نیز با
جمعی
شمار بیروان آمده چهار ماه
قلعه را محصور و چون از جانب
شاه طهماسب امداد
مستوریده مالی آنجا طالب
امان شده قلعه را سپردند
عبدالله پاشای کورلی
نهم در آن سال بغرم تسخیر
تبریز و بیروان حرکت در
چینی که شاه طهماسب در
دشمنی
داشته بود چون صورت تسخیر
در آن سال در آینه مراد
رو نمود عمارت مان نموده
رحمی سلیمان قشلاق و در سال
دیگر بارگشته بقهر و
غلبه بر مستولی گشته مالی
آنجا را عموماً از پنج تیر گذرانید
حسن پاشا واری
غریت بجانب کرمان شامان
برافراشته کرمان را متصرف
شد
حسن پاشا بعد از چند روزی
از کرمان شامان بدرالبتقا
شتافت احمد پاشا

خوردن و پاشا بهمان در این
اندر اخته قرار ما کتب و تمبر
خوستان و لرستان و خلی تا که از دریاخان و سلطانیه و خلی ایل و اردو ایل و
عثمانی و ولایت سمت شرقی و عراق و ارامنه و باقا غنم ضرر و متعلق باشد
درین عهد و میثاق صلح اتفاق افتاد و رفع غایله و نزاع و اتفاق گردید هر یک یک
مقرر و مقام خویش کشد در سال چهارم جلوس شهرت را شد پاشای نامی
جانب سلطان احمد خان پادشاه روم برسم سفارت برای تالکیر خان
صلح و صلاح و تهتیت جلوس دارد و اصفهان و از جانب شهرت نیز خراج
بلوچ با یلچیکری روم مامور و همراه الچی مرزور روانه دربار عثمانی گردید
نفری که دریا یا مفرز شهرت را در ولایت پاشایان با دعا و شایان را
خود سری و ازادگی کرد و پاشایان را
بهر سیده حقیقت احوال او این که مومی الیه شخصی بود از طایفه عربی و در شهر
یک هزار و یکصد و سی و هفت در خلیل آباد بختیاری بنیست شده و دعای
شهرزادگی و پسری خاقان سید شهید کرده میگفتند که
شهرزاد بود و نامش این اسم را که از شهرت نام محمد حسین خان حاکم بختیاری در آن

و با جمعی از

سلطان و کشتی عالی سادات

می پردازد و متابعت گشته و در شهر و دیار و در حال سفر و حضر

شک و شعله و در سال سلیم طوبی اشرف احمد پاشا و الی بنیاد

از دو کشت عثمانیه بسرداری منصوب و با فوج عظمی با اتفاق جانک پاشا حاکم

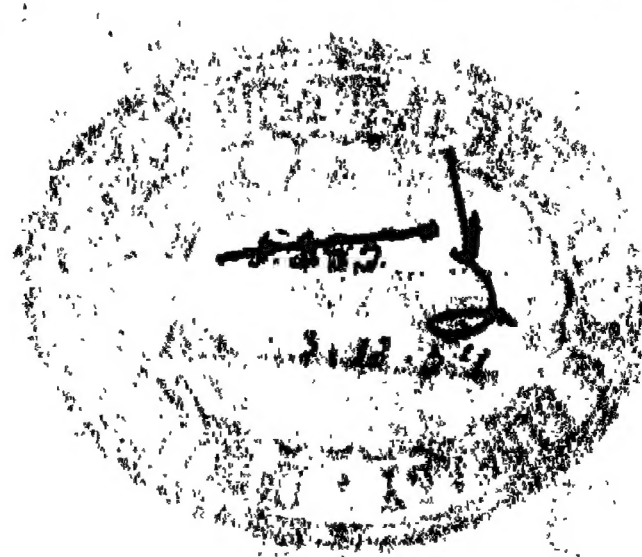
بابان و حمید الرحمن پاشا حاکم مدان و حسن پاشا و قرا مصطفی پاشا حاکم موصل^{بطلب}

خان منصور شاه سلطان حسین و شیر ملک متصرف فیه افغانه مامور گشته و در

مدان شدند و از آنجا جمعی را بدربار آباد و شهر کرد و فرمانان و ایلی نزد اشرف گزیناده

بود که افغانه طایفه بی پا و سردون اهل بیت مالک سرور و افسر اند چون
پاشان و ارث پادشاهان می باشند ملک و پادشاهان و پادشاهان
از راه در سلطنت و شرف نیز از اصفهان عازم کلیان گشته
چاپار فرستادند که شاه نور که در اصفهان میبود و از دم تیغ بخت شربت شهادت
چشید و نزد ایلی روم فرستاده و جواب ایشان را بر تباران تند سیم و بنا
نمی نایره افروز خشم و کینه را بر پادشاه و سردار و روم پادشاهان
و عساکران مژد و بوم از بهمان رایست افزای هجوم شده و در شک و تلافی عسکری

اسر حیلان طیاره ای را که در این
کتاب مذکور است
و یکی از بزرگان است
حضرت امیر و مدینه آنجا از حیلان
بدرست طلب زود خلبه را که در میان
رسم خود را نانی است و در میان
این سمیت تر و در جمع آمده که با طاعت او
نواحی کمال ممکن بهر ساینده این که از جانب حضرت ظل الکی در چینی که شاه
در مرض اقدس توقف داشت بارکان دولت عملی صفی میرزا امر والا صدور
داشت که چون شاه را یکی شخص شاه بهاسب و ادعای آن شخص خلافت
و که در میان ملی که چیده اند بر چینه اند بر دوش است و الا در چینی که در پشت
میرزا بود او را گرفته و قتل رسانید و این شخص شهر محرم است



ایرانی

